

مطالب خیلی جالب درباره قران کریم



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
(اسرا ایه 9)

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی
که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی
بزرگ است.

خداوند مهربان برای هدایت انسان ها قران را بر پیامبر اکرم(ص)نازل
فرمود.عده ای از این نعمت بسیار بزرگ استفاده کردند و می کنند ولی
اکثر مردم از این نعمت عظیم غافلند.در اینجا داستانی آورده میشود که
!!گاه یک نفر مسلمان سال می گذرد و لای قران را باز نمی کند!

تا یکسال لای قرآن را باز نکرد!

یکی از دوستان نقل می‌کرد که در یکی از کشورهای آفریقایی ساحلی شخصی که حافظ قرآن کریم

و عالم شریعت بود در یکی از مساجد مسئولیت امامت را پذیرفت و مردم محل از او استقبال بسیار زیادی کردند و هر خانواده تلاش می‌نمود که امام، میهمان خانه‌ی او شود خصوصا در ماه مبارک رمضان... از جمله یکی از مقتدیان در روزهای پایانی رمضان، امام را به افطار دعوت نمود امام دعوت ایشان را اجابت نموده به خانه‌اش رفت و میزبان از امام به گرمی استقبال نموده و بی‌نهایت مورد عزت و اکرام قرار داد و امام بعد از افطار در حق میزبان و خانواده‌اش دعا نموده، مرخص شد.

زمانی که خانم میزبان، نظافت خانه را شروع کرد به یادش آمد که درطاقچه سالن مقداری پول گذاشته بود.... فوراً وارد سالن شد ولی پولی ندید.... تمام اطراف سالن را جستجو کرد اما پول را نیافت.

وقتی که شوهرش از مسجد برگشت برایش جریان را گفت و سوال
!کرد آیا تو پول را از سالن برداشتی؟ شوهر جواب داد نه

بعد از فکر زیاد به این نتیجه رسیدند که به غیر از امام، هیچ کسی به
خانه‌ی شان در این مدت نیامده است و همچنان یک دختر شیرخوار
دارند که او از گهواره‌اش نمی تواند پایین بیاید به همین خاطر تنهاتمهم
همان امام است. آن شخص بسیار عصبانی شده گفت: چطور امکان دارد
که امام چنین کاری را انجام دهد، در حالی که او را به خانه‌ی خود دعوت
کرده‌ام و به احترام ماه مبارک رمضان او را اکرام و عزت نموده‌ام. او
!!می‌بایست پیشوا و الگو باشد نه دزد

با وجود خشم و غضبش، آن قضیه را پنهان کرد و از روی حیا نتوانست با
امام بخاطر پول، مواجهه و موضوع را مطرح کند و لکن از امام دوری می
نمود تا مجبور به سلام دادن و سخن گفتن با او نشود.

بعد از گذشت یک سال کامل دوباره ماه مبارک رمضان آمد و مردم با
همان شور، شوق، علاقه و اخلاص امام را به خانه‌های شان جهت افطار

دعوت کردند و زمانی که نوبت دعوت امام به خانه‌ی این شخص رسید ؛
قضیه سرقت پول به یادش آمد و با خانم خود مشورت کرد که آیا امام
را دعوت کند یا خیر؟

از آنجایی که خانم آن شخص، یک زن صالح و نیکوصفتی بود شوهرش
را تشویق نمود تا امام را دعوت کند و گفت شاید امام از روی احتیاج آن
پول را برداشته باشد به همین خاطر او را باید مورد عفو و بخشش خود
قرار دهیم، شاید که خداوند متعال ما را هم ببخشد.

او امام را به افطاری دعوت نمود ولی در پایان افطاری نتوانست خود را
نگه دارد و امام را مورد خطاب قرار داد و گفت: امام محترم، شاید متوجه
شده باشید که در طول یک سال گذشته رفتار من در قبال شما تغییر
...کرده

امام گفت: بلی، ولی من فراموش کردم علت انرا جویا شوم زیرا بسیار
مشغول کار و تلاش بودم.

آن شخص گفت: امام محترم! از شما یک سوال می کنم امید است که
جواب واضح بدهید.... یک سال قبل و در ماه مبارک رمضان خانم من

مقداری پول را بالای طاقچه ی سالن پذیرایی گذاشته بود و فراموش کرده بود که آن را بردارد و لکن آن پول بعد از رفتن شما از نظر غایب شد و جستجوی بسیاری کردیم ولی نتوانستیم پیدا کنیم حالا بگویید آیا شما آن را برداشته بودید؟

امام گفت: بلی! من آن را برداشته بودم.

صاحب خانه از این جواب صریح، مبهوت، متعجب و حیران شد ولی امام سخنان خود را ادامه داده گفت: وقتی که در سالن تنها بودم دیدم پنجره باز است، باد تندی هم وزید و پول‌ها را پراکنده و پخش کرد به همین خاطر پول‌ها را جمع نمودم و دقت کردم که اگر پول‌ها را زیر فرش و یا روی طاقچه بگذارم ممکن است شما آن را پیدا نکنید و یا باز باد آنها را ...پراکنده کند

در این موقع امام سر خود را اندوهگین تکان داده به گریه افتاد.... و در ادامه صاحب خانه را خطاب قرار داده گفت: به نظرت من برای چه چیزی اندوهگینم و گریه می‌کنم؟

حاشا که به خاطر تهمت دزدی که به من میزنی گریه کنم، اگرچه این
تهمت دردناک است و لکن من بخاطر این گریه می‌کنم که 355 روز
گذشت و هیچ یک از شما صفحه‌ای از قرآن کریم را هم نخواندید و اگر
قرآن کریم را یک بار باز می‌کردید، البته پول را در آن پیدا می‌کردید
صاحب خانه با عجله قرآن کریم را آورده، باز کرد و پول‌ها را کامل در
آن دید

این است حال برخی از ما مسلمانان که قرآن کریم را در طول یک سال،
یکبار هم باز نمی‌کنیم ولی در عین حال خود را مسلمان هم می‌دانیم
الهی! ما را از مسلمانان غافل و دور از قرآن کریم قرار مده و قرآن را در
بین ما «مهجور» مگردان

راستی آخرین باری که قرآن را خواندید، به یاد می‌آورید
در این کتاب مطالب خیلی جالب و خواندنی درباره قرآن کریم آورده شده
است امید است با مطالعه آنها به ارزش قرآن کریم بیشتر واقف شویم.

تابستان 1404. کرمانشاه

گریه در موقع تلاوت قرآن کریم...

فضیلت گریه هنگام تلاوت قرآن

تلاوت با حالت حزن یکی از مستحبات تلاوت قرآن ، آمیختن تلاوت با حزن و گریه است . قاری قرآن باید هنگام تلاوت ، خود را محزون و اندوهگین ، فروتن و با گریه جلوه دهد. روایاتی در این باره وارد شده است از جمله : رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن را تلاوت کنید و بگریید و اگر نگریستید، حالت حزن و گریه به خود بگیرید.(1) در صورتی که قلب محزون شود زمینه گریه فراهم می شود. از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سخن دیگری فرمود: قرآن با حزن و اندوه نازل شده است پس هنگام تلاوت آن ، محزون شوید و بگریید (2).

نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: قرآن همراه با اندوه نازل شده پس با صدای حزین بخوانید.(3) در همین مورد حفص می گوید: ندیدم کسی را مانند امام کاظم علیه السلام که بر خود بیم ناک و هم امیدوار باشد. قرآن را با حزن و اندوه می خواند. هنگامی که قرآن

را تلاوت می کرد گویا انسانی را مخاطب خود ساخته بود.(4) نیز نقل شده است ، هنگامی که آن حضرت قرآن را تلاوت می فرمود صدایش را حزن انگیز می کرد و می گریست و شنوندگان تلاوت حضرتش نیز می گریستند.(5) تلاوت قرآن با صوت حزین اثر معنوی و روحانی خاصی را به قاری می بخشد و زمینه بسیار خوبی برای گریه اش فراهم می کند.

راه محزون شدن قاری قرآن این است که در وعده ها و عهد و پیمان های قرآن دقت کند و سپس به اعمال خویش بنگرد که اگر در اجرای امرها و ترک نهی ها کوتاهی کرده است ، محزون شود و گریه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره صفات متقین می فرماید: پرهیزکاران ، با خواندن قرآن جان خویش را محزون می سازند.(7) حزن متقین و قاریان حقیقی قرآن ، به علت وعید الهی است ، و این که مبادا این تهدیدها گریبان گیر آن ها شود. از این رو به یاد عذاب افتاده و محزون می شوند. علمای اخلاق حزن را چنین تعریف کرده اند: حسرت و ناراحتی برای از دست دادن شخصی که او محبوب انسان بوده ، یا از دست رفتن چیزی که مطلوب او بوده است .(8) حزن جهت ترس از خدا حزن متقین و قاریان حقیقی قرآن ، به علت وعید الهی است ، و این که

مبادا این تهدیدها گریبان گیر آن ها شود. از این رو به یاد عذاب افتاده و محزون می شوند. آنان با تلاوت قرآن ، به یاد طولانی بودن راه آخرت و کمی زاد و توشه می افتند و نمی دانند در نهایت ، عاقبت آن ها بر چه پایه ای استوار است . با تلاوت قرآن به یاد فرصت های از دست رفته می افتند که می توانستند بیشتر بهره ببرند ولی نبردند. آن ها به یاد مرگ و قبر و سؤال نکیر و منکر و برزخ و عقاب و فراز و نشیب مسیر خود به طرف آخرت می افتند، گرچه امیدوارند، ولی محزونند که آخر الامر چه می شود. آیا با این مقدار طاعات و عبادات ، جوابگوی سؤالات دادگاه الهی خواهیم بود یا خیر؟! این ها واقعا خداترسان روزگارانند، این ها کسانی هستند که با تلاوت و مرور به قرآن به خود آمده و بر خود می لرزند، گویا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می بینند که آیات قرآن را بر آنان می خواند. چرا نترسند! خداوند خطاب به پیامبرش می کند و می فرماید: « وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ » (9) ؛ ای پیامبر (به مردم) بگو این قرآن به سوی من نازل شد تا شما را و کسانی که این آیات به آنها می رسد بترسانم . این خدا ترسان ، نمونه های بارزی هستند که انداز خدا و رسولش را پذیرفتند و به دنبال این ترس ،

از جهل و بی خبری خویش محزون شدند، آن ها نوای قرآن را در فضای گوش جان خود جای دادند. گویا قرآن با آنها گفتگو نموده و امر و نهی می کند این ویژگی قرآن است . چرا آنان نترسند؟ زیرا جای تعجب نیست ، کسانی که با دل و جان ، کلام الهی و سخنان ائمه و هادیان راه را می شنوند بلرزند و قالب تهی کنند. کسانی که حقیقت روز واپسین را درک کنند و قابلیت معارف الهی را داشته باشند، باید بترسند. منبع :

تأثیر قرآن در جسم و جان مولف: نعمت الله صالحی حاجی آبادی تنظیم: محمدی_گروه دین و اندیشه تبیان پی نوشت ها : 1- سنن ابن ماجه ، حدیث 4196 2-راه روشن ، ج 2، ص 311. 3- اصول کافی ، ج 2، ص 612. 4- اصول کافی ، باب فضل حامل قرآن ، حدیث 10. 5- ارشاد، ج 2، ص 235.

روایت شده که :

«امام حسن مجتبی (ع)وقتی به آیات بهشت و جهنم می رسید،اشگ ازچشمانش می آمد.»

«امام رضا(ع) هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود
اگر بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ
آیه ای رانمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده
و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

اکثر شبهارا احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را
می خواند. و اکثر روزها روزه بود.
در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش
می رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا
جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا
پناه می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:
در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این
عبا هزار ختم قرآن کرده ام.»

علامه امینی در خواندن قرآن ودعا، حریص بود. شبها بر می خواست
ونماز شب می خواند و این عبادت را به نماز صبح وصل می کرد و هر روز
پس از نماز، یک جزء قرآن را با تدبّر و تفکّر تلاوت می نمود.

در این ماه، پانزده بار قرآن را ختم می نمود، که ثواب چهارده بار آن
را به ارواح پاک معصومان و ثواب یکبار را به روح پدرش، اهداء می
نمود. این برنامه تا آخر عمرش انجام می شد. «ابوطالب مظلوم تاریخ»

آیه الله بروجردی

یکی از صفات بارز آیه الله بروجردی، احترام به قرآن بود. گاه کتابی
را مطالعه می کرد، به آیه ای می رسید که نویسنده در نوشته اش به آن
استشهاد کرده بود، در این هنگام، یعنی در وقت خواندن آیه، لحنش عوض
می شد. مانند این بود که در مشهد و عالم دیگری است.

روزی از طرف یکی از سران کشورهای عربی، هیأتی خدمتشان
رسیده بودند و قرآنی را به عنوان هدیه تقدیم ایشان کردند. در هنگام
تقدیم قرآن، آن مرحوم با کھولت سنّ و حال خاصّی که داشتند، ایستادند
و قرآن را تحویل گرفتند. سپس نشستند و پیش از آنکه با اعضای هیئت
سخنی بگویند، قرآن شریف را گشودند و با صدای بلند، آیاتی را تلاوت
فرمودند قرآن را در جای مناسبی گذاشتند. سپس تعارفات معمولی را
بامهمانان انجام دادند. حوزه‌ش 27 ص 127

یکی از بزرگان و عارفان می گوید:

سوره یاسین را بسیار می خواندم و هر حاجتی که داشتم به تلاوت
این سوره به این شکل مداومت می نمودم.

در سوره یس هفت «مبین» وجود دارد؛ به هر مبین که رسیدی این
دعا را 3 مرتبه بخوان:

«بسم الله الرحمن الرحيم، سبحان المنفّس عن كل مديون، سبحان
المفرج عن كل محزون، سبحان الناصر عن كل مظلوم، سبحان
المخلص عن كل مسجون، سبحان من جعل خزائنه بين الكاف و
النون، سبحان انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون، سبحان
الذي يیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون.»

خواندن یک جز قرآن در روز؛ عهدهی که علامه چهل سال بر آن پایبند
بود

آقای شریانی روزی علامه را به خانه خود(در تبریز) دعوت کرد و چند [?] نفر را هم برای زیارت و استفاده از سفره معارف ایشان به منزل خود فراخواند.

آن شب علامه به من فرمود: «من سی سال پیش، استخر شاگلی (محلّی) [?] با صفا و خرم در تبریز) را دیده‌ام.» سپس با ملاطفت و مزاح ادامه داد: اگر مزاحم خواب آقایان نباشم، می‌خواهم فردا بین‌الطلوعین به آنجا بروم. گفتم: صبح خدمتتان خواهم بود.

با اتومبیلم ایشان را به استخر شاگلی می‌بردم که دیدم ایشان در [?] ماشین، قرآنی از جیب خود درآورده و گفت: من عهد دارم که هر روز یک جزء از قرآن را بخوانم و الآن چهل سال است که این کار را انجام می‌دهم. دیشب شما علما مزاحم شدید، نتوانستم بخوانم و اکنون قضا می‌کنم

سپس ادامه دادند: هر ماه یک ختم قرآن تمام می‌شود و باز از ابتدای [?] آن شروع می‌کنم و هر بار می‌بینم که انگار اصلاً این قرآن، آن قرآن پیشین نیست! از بس مطالب تازه‌ای از آن می‌فهمم! از خدا می‌خواهم به

بنده عمر بسیاری دهد تا بسیار قرآن بخوانم و از لطایف آن بهره ببرم .
نمی‌دانید من چه اندازه از قرآن لذت می‌برم و استفاده می‌کنم.

ایه الله نائینی وقتی برای ملاقات با علماء و روحانیون و مردم به بیرونی
تشریف می‌بردند و در ضمن کسی از ایشان تقاضای استخاره می‌کرد
قرآن شریف را می‌آوردند ایشان به احترام قرآن به پا می‌خاست و همه
افراد جلسه نیز بر می‌خاستند و ایستاده می‌ماندند تا استخاره تمام می‌شد
و قرآن شریف را بیرون می‌بردند

خلاصه میکنم «معجزه شد برام حتما بخونین»

سر درسا حملات عصبی من شروع شد

حمله ی عصبی پشت سر هم ،حتی بابام خونه نبود با همسایه مون ساعت
۳ میرفتم بیمارستان

هر شب بیمارستان

قلبم به مشکل برخورد تپش قلبم هر ثانیه و هر لحظه خیلی نامنظم بود

بعد چند روز دمای بدنم به ۳۱ _ ۳۰ درجه رسید

خیلی موقع ها بدنم سبک میشد احساس میکردم روحم از بدنم خارج
میشه همه جارو سفید میدیدم

انگار با یه رشته هایی روحم به بدنم وصل شده بود

بدنم سبک میشد

انگار یه بخار یا به قول خودمون دود رو از بدنم خارج میکردن و احساس
سبکی میکردم درد هارو حس نمی کردم

گذشت چند بار حس کردم که مردم

(تا دم مرگ رفتم بعد ها فهمیدم روحم هم از بدنم خارج میشه)

اربعین بود کل خانواده و فامیل بلیط گرفته بودن ولی..

بلیط من کنسل میشد چون حالم بد بود دکتر جواب نمیدادن

ولی روز آخر یاد به خانمی توی این سایت افتادم

که گفته بود برو سوره ی واقعه رو بخون هدیه کن به شهید ابراهیم
هادی و شهید سامانلو و سردار سلیمانی و تمامی شهدا

من بعد سالها لای قرآن رو باز کردم و شروع به خواندن سوره ی واقعه
کردم

در کمال ناباوری در حد راه رفتن خوب شدم

گفتم منم میام کربلا

گفتن حالت بده اونجا غریبه هستیم بیمارستانی رو نمیشناسیم

گفتم من میام و شروع کردم به جمع کردن چمدانم

بهشت بود خدای من

رفتم حرم امام حسین گفتم منو دست خالی برنگردون

من خیلی تلاش کردم زنده بمونم پیام حرمت

می دونم الان حمله عصبی من شروع میشه من توی عراق غریبه ام

نمی دونم بیمارستان کجاست

فقط به خاطر تو اومدم

اومدم تا شفا م بدی

شب توی موکب با استرس اینکه صبح حمله ی عصبیم شروع میشه
خوابیدم صبح پا شدم

باورم نمیشد نه تنها حمله ی عصبی نداشتم قلبم و تنفس ام هم خوب
شده بود دمای بدنم هم ۳۸ درجه شده بود

الان سالها میگذره من هنوز که هنوز حمله عصبی ندارم

معجزه شد

هنوزم باورم نمیشه

و اونجا بود که من ایمان قلبی به امام حسین و قرآن و شهدا آوردم

فقط خواستم بگم اگه توی دلت حاجتی داری

فقط آرزو میکنم بری کربلا

چون امام حسین معجزه می‌کنه برات

در پانزدهمین جلسه انجمن وطنی مصر که توسط سید جمال اسدابادی
تاسیس شده بود، سید جمال الدین اسدابادی با حضور همه اعضاء روی
کرسی خطابه قرار گرفت و چنین گفت:
بارالها! گفته تو راست است که فرمودی:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

پروردگارا، گفته تو حق است و این انجمن مقدس به نام تو و برای یاری
دین تو تشکل یافته است.

آنگاه خطاب به اعضای انجمن فرمود: آقایان گرامی! دستور مقدسی که
نشانه حقانیت دین اسلام تا روز قیامت و ضامن سعادت بشریت می
باشد، قرآن است؛ آه، آه، چسان این قرآن مقدس در اثر غفلت مسلمانان
مهجور شده همان قرآن مقدسی که در پرتو شعاع نورانیش دنیای دیروز
و امروز را با آن انحطاط به این درجه از تمدن رسانید! آه، آه، چسان
بهره برداری از قرآن امروز منحصر به امور ذیل گردیده است:

به تلاوت بر بالای قبرها در شب های جمعه، مشغولیت روزه داران، به
زباله مساجد، به کفاره گناه، به بازیچه مکتب خانه ها، به جلوگیری از

چشم زخم، به وسیله قسم دروغ، به وسیله گدایی کنار کوچه ها، به زینت قنذاق بچه ها، به سینه بند عروس، به بازو بند نانواها، به گردنبند بچه ها، به حمایل مسافرین، به سلاح جن زده ها، به زینت چراغانی، به نمایش طاق نصرت، به مقدمه انتقال اسباب منزل، به حرز زورخانه ها، به سرمایه کتاب فروش ها.

آه که این کتاب مقدس آسمانی امروز از یک دیوان حافظ و مثنوی مولوی و گلستان سعدی کمتر محل اعتنا است. اگر یکی از اشعار دیوان های مزبور خوانده شود، حاضرین در مجمع، نفس ها را از ته دل کشیده، چشم ها و گوش ها و دهان ها برای آن باز شده و چه اندازه معانی از عرشی!!! و فرشی!!! و خیالی از آن استنباط می کنند.

و حقک اللهم القائل و قولک الحق: نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ

پروردگار، ما تو را فراموش کردیم و تو هم آئینه دل های ما را از انعکاس حقایق کتاب مقدس خودت محروم نمودی!

سبحانک اللهم انت القائل و قولک الحق: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا بانفسهم

ما به صورت دل های خود را از اطاعت مقدس تو برگردانیدیم و تو هم
سعادت و شرافت ما را به ذلت و نکبت تبدیل ساختی.

سپس سید جمال از کرسی خطابه به زیر آمد در حالی که یک سوم از
اعضای انجمن با شنیدن سخنان او از بسیاری گریه غش کرده بودند و
بقیه هم در حال گریه بودند!

مرحوم سید هم به گریه درآمد، و در حالی که بارها این جمله را می
گفت که:

ای و حقک اللهم

نسیناک فانسینا انفسنا

تا آن که غش کرد و بر روی زمین افتاد و برای مدت سه ساعت در آن
انجمن حالت غشوه و شیون حکمفرما بود، تا بالاخره با دخالت
پزشک، سید و دیگر اعضای انجمن به حال عادی برگشتند و جلسه
رسمیت یافت!

از خانم تازه مسلمان امریکایی پرسیدند:

در نظر شما زیباترین آیه قرآن کدام است؟ و چرا؟

من فکر میکنم سوره ق آیه ۱۶ زیباترین است آنجایی که خدا میفرماید: «و ما انسان را آفریدیم و میدانیم نفس او چه وسوسه ای به او میکند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم» من این را قبل از تشرّفم خواندم، و این آیه خیلی من را برای سوق به سوی اسلام بسیار تشویق کرد. دانستن این موضوع که پروردگار همیشه به من نزدیک است و همه چیز را میداند

داستانی تکان دهنده از شیعه شدن یک دختر مسیحی

فاطمه فلاحی» که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی می کند و با «تعالیم اسلام آشناست. وی سرگذشت خود و دوستش را برای خانم «نیره شکرانی» مبلّغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر سن خوزه رفته بود، ایمیل کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان از این ماجرا، آن را منتشر کرده ...است. در ادامه

__ «فاطمه فلاحی» که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی می کند و با تعالیم اسلام آشناست. وی سرگذشت خود و دوستش را برای خانم «نیره شکرانی» مبلّغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر سن خوزه رفته بود، ایمیل

کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان از این ماجرا، آن را منتشر کرده است. در ادامه سرنوشت یک دختر آمریکایی را از زبان دختری ایرانی الاصل می‌خوانید:

یک سال پیش در مهمانی دخترانه‌ای، ناخواسته توجه دختری را به خود جلب کردم، دختری که از حقیقت دور بود و ناآگاهانه تشنه فساد و فحشا. وی که ۲۰ سال بیشتر نداشت هم‌جنس بازی را آزاد می‌دانست و از عواقب آن بی‌می‌نذاشت. بغض گلویم را گرفته بود. دلم می‌خواست ناپدید شوم. نمی‌توانستم باور کنم که چطور با وجود حجابی که داشتم نتوانسته بودم ارزش واقعی خودم را نشان دهم. کریستینا در خانواده‌ای بسیار ثروتمند و مذهبی به دنیا آمده بود، اما بر خلاف خانواده‌اش توجهی به دین مسیحیت نداشت. وی با نیت پلید خود هر روز در مدرسه تعقیب می‌کرد و مرا با حرف‌ها و حرکاتش آزار می‌داد. تا اینکه یک روز به شدت گریه کردم و از خدا کمک خواستم. گریه ام نه تنها برای خودم و ناراحتی روحی ام و رفت و آمد او بود، بلکه به حال جامعه آمریکا و جوانان افسوس می‌خوردم.

از کودکی شعری می‌دانستم با این آهنگ که:

قرآن که کلام آسمانی است

روشنگر راه زندگان است

قرآن که نشان دهد ره راست

برنامه زندگانی ماست

دو رکعتی نماز خواندم. می دانستم همان طور که در نماز من با خدا حرف می زنم، در قرآن نیز او با من سخن می گوید پس به قرآن رجوع کردم. آیه قرآن مرا بر آن داشت که به آن دختر کمک کنم. آیه دستور هدایت به دیگران را می داد. من که همیشه می ترسیدم مبادا فسادهای آمریکا مرا در خود غرق کند، از خدا خواستم که بتوانم با فهم اندک خودم به کریستینا کمک کنم طوری که او نتواند بر من تأثیری بگذارد. ابتدا از طریق ایمیل شروع به ایجاد ارتباط با وی کردم اما او نه تنها حاضر نبود حرف هایم را گوش کند بلکه به دین نیز ناسزا می گفت طوری که مرا هم ناامیدتر از همیشه می کرد. اما چون قبلاً در جایی خوانده بودم «هر چند شخصی گناهکار باشد، در قلبش روزنه ای از پاکی وجود دارد. بایستی آن را پیدا کرد و رشدش داد تا میوه دهد» پس روزها و روزها سعی کردم تا با آسان ترین نصیحت ها بتوانم قلب کریستینا را روشن کنم. پس از سه و ماه و اندی که از طریق ایمیل با کریستینا در ارتباط بودم شاهد تغییراتی کوچک در وی شدم و فهمیدم که همه و همه حاصل دعاهاى من و کمک پروردگار بوده است. آن شعله کوچک در اعماق دل تاریک او داشت روشن و روشن تر می شد. برای کریستینا داستان اسکندر مقدونی را تعریف کرده بودم. شخصی که سعی

داشت دنیا را به سلطه خود در بیاورد. قصه این بود که روزی اسکندر [!؟] در بیابانی به ارتش خود دستور توقف داد و گفت هر کس سنگ‌های بیابان را بردارد پشیمان می‌شود و هر کس هم که بر ندارد باز پشیمان می‌شود. عده‌ای کمی سنگ برداشتند و عده‌ای برنداشتند. از صحرا که خارج شدند سنگ‌ها طلا شد. آنها که سنگ برداشته بودند پشیمان بودند که چرا بیشتر برنداشته‌اند و آنهایی که سنگ نداشتند پشیمان بودند که چرا سنگ‌ها را جمع نکرده‌اند که اسکندر گفت دنیا همین است هر چه سود کنی کم کرده‌ای و اگر هیچ نکنی پشیمان می‌شوی.

گویا این قصه خیلی روی کریستینا تأثیر گذاشته بود طوری که روز بعدش در مدرسه سخت متعجب و خوشحال شدم چون او گفت متوجه کارهای بدش شده و تصمیم دارد آن‌ها را کنار بگذارد و من باید کمکش کنم که الکل را هم ترک کند. من هم گفتم کسی نیستم جز بنده خدا و او باید از پروردگار کمک بخواهد. چند روز بعد ایمیلی از او به دستم رسید که خانواده‌اش از تغییر رفتار او بسیار خوشحال هستند و هر چند ترک آن اعمال برایش بسیار سخت و دشوار و کشنده است ولی او تصمیمش را گرفته است. من که خود شاهد رنج و تلاش کریستینا در ترک مواد مخدر بودم به او گفتم شعری از زبان خدا هست که: اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت

تو نامه توبه را بنویس امضا کردنش با من

به کریستینا گفتم من به وسیله اطلاعاتم از قرآن و زندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) و کتاب های دینی کم کم توانستم به او کمک کنم. حتی سؤال هایی هم برای خودم پیش می آمد که با مطالعه آن ها را برطرف می کردم. حرف های کریستینا هم هرگز از یادم نمی رود که می گفت: «اسلام منطق است، قرآن منطق است، برای همین قابل قبول و قابل فهم بود...».

هر روز به وسیله ایمیل و با کلی تحقیق به سؤالات وی جواب می دادم، حتی وقتی دیدم علاقه مند به خواندن قرآن است برایش قرآنی با ترجمه انگلیسی گرفتم. او در آن زمان مشروب را هم ترک کرده بود. تا اینکه روزی او به من گفت: «می خواهم مسلمان شوم. فاطمه کمکم کن». باورش غیرممکن بود. اشک هایم سرازیر بود. طوفانی از عشق به اسلام بدنم را سرد کرده بود و مرا می لرزاند. سرگیجه داشتم. انگار در دنیا نبودم. احساس می کردم تمام سلول های بدنم گریه می کنند؛ گریه ای از عشق، از زیبایی ایمان. تمام سختی های آن چند ماه برایم خاطره ای زیبا شد. در آن لحظه یکی از زیباترین و بزرگ ترین هدیه ها را از خداوند گرفته بودم، خبر مسلمان شدن کریستینا. او که از گذشته اش خجالت می کشید مخفیانه توسط یک روحانی قرآن خواندن را یاد گرفت تا کسی از گذشته اش مطلع نشود. وقتی کریستینا مسلمان شد، یک کارت پستال و کتاب

«چرا و چگونه نماز می خوانیم» به زبان انگلیسی، به او هدیه دادم و برای اولین بار همدیگر را در آغوش گرفتیم. این در نظر من یک معجزه بود. او از نمازش غافل نمی شد و روز به روز آرام تر و نورانی تر می شد.

یک روز در کتابخانه مدرسه با هم نماز خواندیم و او به من گفت در ظلمات بودم و به نور دعوت شدم. پس از مدتی شروع به صحبت در مورد امامان کردم. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برایش گفتم و از دیگر امامان. به او گفتم

بعد از مدتی کریستینا برای اولین بار با روسری و لباس پوشیده به دیدنم آمد. او حجاب را برگزیده بود. به خودش می بالید و همین امر مرا هم خوشحال می کرد. چون که بالاخره فهمیدم حجاب من توانسته روی او تأثیر بگذارد. او درک کرده بود که هیچ خوشی لذت بخش تر از عشق به خدا نیست و بقیه عشق ها کاذب و فانی است. او هم قبول داشت که ما کاسه های کوچک خود را زیر آبشار الهی می گیریم ولی چون این آبشار بسیار قوی است و ما ناتوان از پر کردن

کاسه هایمان، لذا ائمه (علیهم السلام) نعمت را در خود جمع می کنند و ما از آب آن آبشار توسط آنها که واسطه بین ما و خدا هستند سیراب می شویم.

کریستینا به واسطه علاقه ای که به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پیدا کرده بود گفت که می خواهد اسمش را عوض کند. از من پرسید معنی اسمم چیست و من

گفتم: «بریده از آتش» و او که شدیداً منقلب شده بود گفت می‌خواهد اسمش را بگذارد فاطمه. آن روز از خوشحالی دست مادرم را بوسیدم که چنین اسم زیبایی را برایم انتخاب کرده بود هر چند لایقش نبودم. کریستینا حتی در شناسنامه هم اسمش را به فاطمه تغییر داد و به من ثابت شد که دانه دل او میوه داده است

معجزه قرآن کریم سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی

سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی ویلیام براون چیست؟ به واقع سبب آن موج و نوسان لفظ جلاله «الله» بود که توسط بعضی از گیاهان صادر می‌شود. در *Journal of Plant Molecular Biology* یک تحقیق علمی که در مجله‌ی علمی مشهور منتشر شد، گروهی از دانشمندان آمریکایی کشف کردند که بعضی از گیاهان استوایی موج‌ها و حرکات نوسانی مافوق صوت...

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی ویلیام براون چیست؟ به واقع سبب آن موج و نوسان لفظ جلاله «الله» بود که توسط بعضی از گیاهان صادر می‌شود. در یک تحقیق علمی که در مجله‌ی علمی

مشهور *Journal of Plant Molecular Biology* منتشر شد، گروهی از دانشمندان آمریکایی کشف کردند که بعضی از گیاهان استوایی موج‌ها و حرکات نوسانی مافوق صوت از خود صادر می‌کنند که ثبت و ضبط آن‌ها با جدیدترین تجهیزات علمی و تخصصی صورت گرفته است. دانشمندانی که حدود سه سال به پی‌گیری و بحث این پدیده حیرت‌انگیز پرداخته بودند، به تفکیک این امواج و نوسانات به شکل فتوالکتریک به واسطه‌ی دستگاه رصد الکترونی (Oscilloscope) مشغول شدند و مشاهده کردند که این نوسانات فتوالکتریکی بیش از ۱۰۰ بار در ثانیه تکرار می‌شوند.

پروفسور ویلیام براون (William Brown) و کسی که رهبری گروهی از دانشمندان که تحقیق آن پدیده را بر عهده داشتند، اشاره کردند که بعد از نتایجی که به دست آورده‌اند هیچ توجیه و تفسیری علمی برای این پدیده پیش رویمان نداریم و نتایج تحقیقات خود را به تعدادی از دانشگاه‌های ایالات متحده و اروپا و مراکز علمی تخصصی عرضه داشتیم، ولی همه‌ی آن‌ها از تفسیر این پدیده عاجز شده و همگی شگفت‌زده شده‌اند. آخرین بار این تجربه در حضور گروهی علمی از انگلستان به اجرا گذاشته شد که در میان آنان دانشمند مسلمانی هندی الاصل حضور داشت. پس از پنج روز که در طی آن تجارب آزمایشگاهی عرضه شد و باعث حیرت دانشمندان انگلیسی شد، دانشمند مسلمان ایستاد و گفت: «توجیه و تفسیر این پدیده از ۱۴۰۰ سال پیش نزد ما مسلمانان موجود بوده است».

دانشمندان با شنیدن این سخن شگفت زده شدند و با اصرار از او خواستند تا آنچه را می‌خواهد، بگوید و برای آنان شرح دهد. او این آیه از قرآن را برای آنان تلاوت کرد: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» [الإسراء/44]

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید به راستی که او همواره بردبار و آمرزنده است». و این نوسانات فتوالکتریکی که بر صفحه‌ی دستگاه نیز ظاهر شده است، چیزی جز لفظ جلاله الله نیست. سکوت و سرگشتگی بر حاضران در سالنی که دانشمند مسلمان در آن سخنرانی می‌کرد، حکم‌فرما شد. در این جا مسئول گروه تحقیقاتی دکتر ویلیام براون با دانشمند مسلمان به گفت‌وگو پرداخت، تا با این دین بزرگ که پیامبر درس نخوانده‌ی اسلام، ۱۴۰۰ سال قبل به این معجزه خبر داده است بیش‌تر آشنا شود. دانشمند مسلمان توضیحاتی درباره‌ی اسلام به او داد و بعد از آن، قرآن کریم با ترجمه‌ی انگلیسی را به او هدیه نمود.

پس از گذشت چند روز، پروفیسور ویلیام براون در دانشگاه میلون (Mellon University) کنفرانسی ترتیب داد و گفت: «در طول زندگی‌ام تا اکنون که ۳۰ سال از عمر کاری من می‌گذرد، چنین پدیده‌ای را مشاهده نکرده‌ام و هیچ یک از دانشمندان گروه تحقیقاتی نیز تفسیری برای آن ارائه نکرد و هیچ پدیده طبیعی هم وجود ندارد که آن را شرح و توضیح دهد و تنها توضیح و تفسیرش را

در قرآن یافتیم. در این میان چیزی جز این نمی توانم بگویم: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً عبده و رسوله».

منبع: سایت رهیافته،

دامیانو(عباس) دی پالما از نحوه تشرفش به اسلام سخن می گوید: «یادم می آید اولین باری که قرآن خواندم، خیلی مرا مجذوب کرد. در عین سادگی به سؤالات اصلی زندگی جواب می داد. قرآن کریم برخلاف کتاب های دیگر برای همه مردم مفید و دارای برنامه است. در عین سادگی پیام عمیقی را به انسان منتقل می کند و بسیار جذاب است و در زندگی انسان خود به خود تأثیر بسیار خوبی دارد. برای من این موضوع بسیار مهم بود».

دختر تازه مسلمان از نحوه تشرفش به اسلام می گوید: «من در شهر سیاتل در ایالت واشنگتن به دنیا آمدم. در واشنگتن مشغول تحصیل شدم ولی از سن 21 سالگی رفت و آمدم به کلیسا آغاز شد. رابطه خوبی با خدا داشتم. کتاب مقدس را مطالعه می کردم. تا اینکه با برخی مسلمانان آشنا شدم ولی فکر می کردم که

این‌ها همه تروریست هستند. اما عموی من مسلمان شد و از آن پس به مطالعه دقیق اسلام پرداختم. به مطالعه تطبیقی پیامبران الهی در کتاب مقدس و قرآن کریم پرداختم و قرآن را کامل‌ترین کتاب الهی و خالی از عیب و نقص یافتم. برای من نظر قرآن کریم راجع به حضرت عیسی (علیه السلام) و مریم مقدس خیلی جالب بود. کم‌کم اسلام را انتخاب کردم و پوشش اسلامی را پذیرفتم. گرچه برای من خیلی سخت بود که از پوشش گذشته‌ام بگذرم. برای خانواده‌ام سخت بود که من سرم را می‌پوشانم.

دوستم از کتاب مقدس بشارت‌های آمدن حضرت محمد (صلی الله و علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را نشان داد؛ و با مطالعه تاریخ اسلام به حقانیت تشیع پی بردم و تشیع را به عنوان مذهب خود انتخاب کردم. پیام اسلام به جهان صلح و دوستی و عدالت است. الحمد لله رب العالمین.

جوان ایتالیایی مجذوب قرآن شد...

دایی‌ام کشیش بود. تا آنجا که به خاطر می‌آورم همراه خانواده به کلیسا می‌رفتم. و آموزه‌های مسیحی می‌آموختم. تضادهایی ذهن مرا مشغول کرده بود. به دنبال حقیقت معنوی زندگی‌ام بودم و برای همین مطالعه می‌کردم. البته گذشته آزادی داشتم. گفتگوهای با مادرم کردم. و او نسبت به من نگران بود. دوستانی داشتم که به کلیسای ما

می‌آمدند و در مدرسه های سکولار درس خوانده بودند. و من خارج از آئین کاتولیک بودم، یعنی آنچه مطالبات کاتولیک بود و مانند سابق الکل می‌خوردم.

هرگز برای والدینم درد سر نبودم. ولی همیشه می‌کوشیدم آن طور که می‌فهمم رفتار کنم و تحت تسلط و دیکتاتوری دیگران نباشم. تا اینکه سفر روحانی‌ام رخ داد. به مطالعه مصر باستان و خطوط باستانی آنها مشغول شدم. موضوعی که کاملاً جالب بود. به مطالعه دیوارها، دیاگرام‌ها و ... پرداختم. سپس به مطالعات کتابخانه ای درباره کاتولیک پرداختم. تثلیث و دیگر اصول را بررسی کردم تا به قرآن رسیدم و آن را مطالعه کردم؛ کتابی که مسایل زیادی به من آموخت، کتابی استثنایی بود، فراتر از معانی عادی بود. نمی‌توانست کتابی باشد که توسط انسان ارائه شده باشد. مبانی عقلانی زندگی کردن را در آن کتاب یافتم. در سخن گفتن هیچ خجالتی از چیزی ندارد و از هیچ چیزی نمی‌ترسد.

نابینای تازه مسلمان، از خدا می‌گوید

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ هنگامی که این آیه از قرآن را شنیدم، مسلمان شدم؛ چرا که قرآن می‌گوید که این چشم‌ها نیستند که نابینا می‌شوند بلکه قلوب مردم است که نابینا می‌شوند. ممکن است کسی چشم ظاهرش نابینا باشد، اما او روشن ضمیر باشد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج / 46)

چرا در این سرزمین‌ها سیر نمی‌کنند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بفهمند یا گوش‌هایی که با آن بشوند. آری، دیدگان کور نمی‌شود بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها است کور می‌شود.

مسلمان شدن یک مسیحی پروتستان

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ صلاح الدین تازه مسلمان آلمانی از تناقضات کتاب مقدس به تحقیق راجع به ادیان دیگر روی می‌آورد و سرانجام اسلام را «دین حقیقی می‌یابد».

در ویدیویی که لینک آن در ذیل آمده است، صلاح الدین تازه مسلمانی از آلمان از نحوه اسلام آوردن خود می‌گوید:

اسم من صلاح الدین است در سال 2002 اسلام آورده‌ام. من قبل از اسلام، مسیحی پروتستان بودم. من به مدرسه پروتستان رفتم و سؤالاتی راجع به

تناقض‌های کتاب مقدس داشتم که از کشیشان می‌پرسیدم. متوجه شدم که کشیشان جواب قانع‌کننده‌ای ندارند. در مورد هدف زندگی به مطالعه در ادیان دیگر پرداختم. تحقیق در بودایی شروع کردم اما مرا راضی نکرد. برخی از کشیشان مسیحی خیلی راجع به اسلام بد می‌گفتند من تصمیم گرفتم که اسلام را از اهل آن پرسم؛ از مسلمانان ترکی سؤال کردم و در مورد قرآن کریم تحقیق کردم و متوجه شدم که قرآن تنها کتاب الهی دست نخورده است که هدف زندگی در آن به وضوح مشخص شده و برای آن برنامه دارد. باز به مطالعه دقیق عهد قدیم و عهد جدید پرداختم اما اصلاً مرا قانع نمی‌کرد و تناقض‌ها و مشکلات زیادی در آن می‌دیدم. در مطالعه کتب عهد قدیم و جدید متوجه بشارت‌هایی به پیامبر اسلام شدم. در مسیحیت معتقدند که یک نفر گناه کرد و گناه او به همه بشریت سرایت کرد از این رو طبیعت و سرشت همه انسان‌ها گناه‌آلود است و خودش نمی‌تواند نجات پیدا کند مگر به قربانی شدن حضرت عیسی. اما اسلام نجات را در ایمان و عمل صالح می‌داند و سرشت انسانی را پاک می‌داند که هم قادر است بر کارهای نیک و هم بر کارهای بد. از این رو اسلام یک دین عقلانی و علمی است.

قرآن کریم در سوره آل عمران می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85) هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

خانمی از کانادا که به تازگی اسلام را پذیرفته است، از نحوه آشنایی خود
با اسلام اینگونه می گوید

شنیدم دینی است به نام اسلام که برای حضرت عیسی (ع) احترام
ویژه‌ای قائل است. قرآن را گرفتم و به مطالعه آن پرداختم. سوره اول
قرآن را که مطالعه کردم، متوجه شدم اسلام یک دین حقیقی است.
قبل از مسلمان شدن، همه توجهم به مادیات بود به خانه، ماشین و
همیشه در زندگی خود احساس خلأ می کردم اما از زمانی که اسلام را
پذیرفتم احساس شادی و آرامش خاصی در زندگی دارم.
اطرافیانم نسبت به اسلام خوش بین نبودند؛ آنها می گفتند که اسلام زنان
را تحت فشار قرار می دهد و حقوق آنان را رعایت نمی کند اما سعی
کرده ام دید آنها نسبت به اسلام را بهبود بخشم.

توصیه من بی دینان این است که اسلام را مطالعه کنند و ببینند که خلأ
درونی آنها با اسلام پر می شود. اگر این احساس را ندارند آنها از
مهمترین رمز شادکامی در زندگی بی خبرند. توصیه ام به مسلمان زاده ها

نیز این است که قدر اسلام را بدانند و از این بابت خدا را شاکر باشند.
بدانند که خداوند در مورد آنها قضاوت خواهد کرد از این رو باید به
احکام اسلامی احترام بگذارند.

تشریف یک خانواده نروژی به اسلام پس از شنیدن تلاوت قرآن
پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب - تمامی اعضای یک خانواده نروژی که
برای مسافرت به شهری در ترکیه مسافرت کرده بودند پس از شنیدن
تلاوت قرآن در مسجد جامع این شهر مسلمان شدند

، تمامی "Islam.ru" به گزارش خبرگزاری رسا به نقل از پایگاه خبری
اعضای یک خانواده نروژی پس از شنیدن تلاوت قرآن در مسجد جامع
یکی از شهرهای ترکیه مسلمانان شدند

این خانواده غیرمذهبی برای مسافرت در ایام تعطیلات به شهر
مارماریس ترکیه مسافرت کرده بودند که در دیدار از مسجد جامع این

شهر و شنیدن تلاوت بیست دقیقه ای قرآن در این مسجد تحت تاثیر
قرار گرفتند.

زمانی که تلاوت قرآن به اتمام رسید تمامی اعضای این خانواده نروژی
در حالی که گریه می کردند از قاری قرآن درخواست کردند که
اطلاعات بیشتری در مورد اسلام داده و آنان را مسلمان کند.

لیندا نایمن " و "فروده سیگوارستن" به همراه دو فرزند کودک خود "
همگی مسلمان شدند.

لیندا نایمن، با بیان خاطرات خود در این زمینه می گوید: ما به مسجد
رفتیم و به مدت بیست دقیقه به تلاوت قرآن گوش کردیم، آن زمان بود
که قطرات اشک از چشمان ما جاری شد.

وی افزود: زمانی که به قرآن گوش می کردم احساس سبکی داشته و
واقعا احساس آزادی می کردم. واقعا خوشحال هستم که اسلام را به
عنوان دین خود انتخاب کردم.

مسلمان شدن آنجلا بعد از 11 سپتامبر

من یک تازه مسلمان هستم . اجداد من پیروان مذهب کاتولیک بودند اما من در سن 14 سالگی از پذیرش مفهوم تثلیث (پدر ، پسر ، روح القدس) امتناع کردم و به بیان داستان پیچیده « سه نفر در یک نفر » که در ذهن خودم بود پرداختم .

آنجلا ، دختری که درست چند هفته پس از حادثه 11 سپتامبر به اسلام گرویده است درباره روی آوردن خود به دین اسلام می گوید : با اطمینان کامل می گویم که اگر خداوند اسلام را به روح من ندیده بود هیچ گاه نمی توانستم آنجلا را پیدا کنم .

آنجلا می گوید : خداوند اسلام را به من هدیه داد و با این کار دریچه قلب مرا به سوی زیبایی ها گشود . اسلام راه درست زندگی را به من نشان داد و حالا من در این دنیا زندگی می کنم تا آنچه را پروردگارم از من درخواست کرده برای فراهم کردن زندگی آرام و شاد برای خود و

همنوعانم در این دنیا و در آخرت به انجام برسانم و از راهنمایی‌های
برای رسیدن به سعادت استفاده کنم.

به گفته این دختر تازه مسلمان آمریکایی هر دینی که منبعی برای
آرامش روحی انسان باشد و به او کمک کند تا رفتاری خوب و متناسب با
شأن انسانی داشته باشد دینی کامل تلقی می‌شود و هیچ گونه پیش
شرطی را نمی‌توان برای کامل بودن آن تعیین کرد.

او ادامه می‌دهد : من یک تازه مسلمان هستم . اجداد من پیروان مذهب
کاتولیک بودند اما من در سن 14 سالگی از پذیرش مفهوم تثلیث (پدر ،
پسر ، روح‌القدس) امتناع کردم و به بیان داستان پیچیده « سه نفر در
یک نفر » که در ذهن خودم بود پرداختم

تثلیث یکی از اعتقادات بنیادین مسیحیت است که بر اساس آن خدای
یگانه در سه شخص خدای پدر، خدای پسر (که در عیسی مسیح تجسم
پیدا کرد) و خدای روح‌القدس می‌باشند. این سه ذات یکسانی داشته ولی
از هم متمایز می‌باشند

بحث‌های مربوط به تثلیث تا قرن چهارم ادامه داشت تا اینکه اعتقاد به آن به عنوان عقیده رسمی مسیحیان بیان و به تصویب رسید. بحث‌ها بر سر جزئیات تثلیث بین مسیحیان ادامه یافت. یکی از موضوعات مورد اختلاف بین مسیحیان که منجر به انشقاق بزرگ کلیسای شرقی و غربی شد اختلاف نظر در مورد ماهیت روح‌القدس بود. عقیده کلیسای شرقی این بود که روح‌القدس نشأت گرفته یا برخاسته از پدر از طریق پسر می‌باشد ولی کلیسای غربی معتقد بود که روح‌القدس برخاسته از پدر و پسر می‌باشد.

آنجلا می‌گوید: من در تمام دوران زندگی خود برای فهم بیشتر همه مسائل به جستجو پرداختم اما وقتی نوبت به دین و ایمان رسید به خاطر این پیچیدگی‌ها که در دین من وجود داشت کاملاً گیج شده بودم. از خود می‌پرسیدم که چگونه بر اساس اعتقادات کاتولیک خداوند در جایگاه یک انسان قرار گرفته است. من این اعتقادات درباره خداوند را غیر واقعی و اغراق آمیز می‌دانستم بنابراین شک و تردید خود را با کشیش‌ها و دانشمندان مذهبی در میان گذاشتم اما آن‌ها سعی داشتند تا به هر وسیله ای اعتقادات مسیحیت را در افکار من حک کنند.

من از خود سؤال می‌کردم که چرا باید مذهب من چنین پیچیده باشد؟
وقتی به سن بلوغ رسیدم تصمیم گرفتم مسئله را برای خودم ساده کنم .
به اعتقاد من تنها یک خدا وجود داشت و آن هم کسی بود که ما را
آفریده بود و هیچ توضیح دیگری برای من منطقی و قانع کننده نبود
پس از آن اسلام به عنوان دینی برای تبیین اشتباهات انسان‌هایی که
مفهوم اصلی کلمه خدا را به نفع خودشان تغییر داده بودند وارد زندگی
من شد.

اسلام بسیار ساده است : خداوند خداوند است . او ما را آفریده و ما خدا
و تنها یک خدا که واحد است را پرستش می‌کنیم

خداوند پیامبرانی مانند موسی و عیسی و محمد را فرستاده است تا پیام
خود را برای راهنمایی همه انسان‌ها به گوش آن‌ها برسانند

در اسلام ، مسیح تنها پیامبری است که هرگز نمرده است و به همین
دلیل است که او تنها پیام آور خداوند است که در آخر زمان قبل از وقوع
قیامت برخواهد گشت تا مردم اهل کتاب را رهبری کند

آنجلا ادامه می‌دهد : از میان همه کتاب‌های آسمانی قرآن تنها کتابی است که هرگز تغییری بر روی آن به خاطر تناسب پیدا کردن با منافع در حال تغییر انسان‌ها در طول تاریخ انجام نشده است.

اسلام می‌گوید که فکر نکنید صرف اینکه مسلمان هستید بهشت به شما ارزانی خواهد شد. شما تنها به خاطر نیت و عملکردهای خود که بر اساس آموزه‌های مذهبی باشد وارد بهشت می‌شوید.

دختر تازه مسلمان آمریکایی می‌افزاید : بر اساس آموزه‌های اسلام بهشت جای کسانی نیست که از دین پدران و اجداد خود تقلید می‌کنند. بلکه این مسئولیتی بر گردن انسان‌هاست تا به دنبال حقیقت باشند.

وی می‌گوید : من بعد از دو بار خواندن هر سوره از قرآن و یادداشت کردن مطالب مهم آن به این نتیجه رسیدم که این کتاب هرگز نمی‌تواند از سوی هیچ کس غیر از آفریننده انسان‌ها برای ما فرستاده شده باشد و شکی نیست که نویسنده این کتاب آسمانی بیشتر از آنچه من درباره خود می‌دانم مرا می‌شناسد.

مسلمان شدن سوپر مدل آمریکایی بعد از 11 سپتامبر

یازده سپتامبر ۲۰۰۱، زمانی که من شاهد رگبار پی در پی اسلام، ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی، و اعلام شرم آور جنگ صلیبی جدید بودم، توجه‌ام به چیزی بنام اسلام آغاز شد. تا آن زمان، تمام چیزهایی که برای من با اسلام تداعی می‌گردید عبارت بودند از: زنان پوشیده در چادر، کتک زندگان زنان (همسران)، حرام‌ها، و یک دنیا ترور و وحشت.

اخیراً سارا بوکر، هنر پیشه، مدل و مانکن تازه مسلمان آمریکایی، توضیحاتی را درباره خود ارائه داده است.

او در گفتگویی خود را این‌گونه معرفی و علت مسلمان شدنش را این‌گونه بیان می‌کند:

من یک زن امریکائی هستم که در مرکز امریکا به دنیا آمده‌ام. من مانند هر دختر دیگری بزرگ شدم. با علاقه و تعلق خاطر شدید به زرق و برق زندگی در گران شهرها. در نهایت من به فلوریدا و از آنجا به ساحل جنوبی میامی نقل مکان کردم. یک منطقه پرشور برای آن‌هایی که در

جستجوی زندگی پر زرق و برق هستند. طبیعتاً، من آنچه که یک دختر معمولی غربی انجام می‌دهد را انجام می‌دادم. بر اساس ارزیابی ارزش خودم بر مبنای میزان جلب توجه دیگران من به ظاهر و جذابیت و گیرایی خودم توجه داشتم. من مرتباً ورزش می‌کردم و یک مربی شخصی شدم. یک خانه شیک لب دریا خریدم و توانستم یک سبک زندگی با کلاس برای خود فراهم کنم.

سال‌ها گذشت تا متوجه شوم که هر چه بیشتر در جذابیت زنانگی‌ام پیشرفت می‌کنم درجه رضایت شخصی و خوشبختی‌ام افت می‌کند. من برده مد بودم. من گروگان ظاهرم بودم.

به علت افزایش مستمر فاصله میان رضایت شخصی من و سبک زندگی‌ام، من در فرار از الكل و مهمانی‌ها (پارتی‌ها) به مراقبه (مدیتیشن) و مذاهب غیر متعارف پناه می‌بردم. اما یک فاصله کوچک به یک دره تبدیل گشت. و در نهایت متوجه شدم که تمامی آن‌ها فقط یک مسکن هستند و نه یک درمان موثر.

یازده سپتامبر ۲۰۰۱، زمانی که من شاهد رگبار پی در پی اسلام، ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی، و اعلام شرم آور جنگ صلیبی جدید بودم، توجه‌ام به چیزی بنام اسلام آغاز شد. تا آن زمان، تمام چیزهایی که برای من با اسلام تداعی می‌گردید عبارت بودند از: زنان پوشیده در چادر، کتک زندگان زنان (همسران)، حرام‌ها، و یک دنیا ترور و وحشت.

یک روز من با قرآن، کتابی که در غرب به طور منفی کلیشه‌ای معرفی شده است برخورد کردم. در ابتدا سبک و نحوه برخورد قرآن مرا تحت تأثیر قرار داد، و سپس نگاه آن به هستی، زندگی، آفرینش، و ارتباط میان خالق و مخلوق مرا به شگفتی آورد. من قرآن را خطابه‌ای مملو از بصیرت و بینش برای قلب و روح، بدون نیاز به هیچ مترجم (مفسر) و کشیشی یافتم.

سرانجام من حقیقت را دریافتم: فعالیت ارضاء کننده جدید من چیزی جز قبول مذهبی بنام اسلام، که می‌تواند سرچشمه آرامش برای من به عنوان یک مسلمان فعال باشد، نبود.

من یک ردای زیبای بلند و یک پوشش سر که شبیه لباس عرفی زنان مسلمان است خریداری کردم و در خیابان‌ها و محله‌هایی که روزهای پیشین با شلوار کوتاه، بیکینی، و یا با لباس کار شیک سبک غربی در آن‌ها راه می‌رفتم، ظاهر شدم. اگر چه مردم، چهره‌ها، و مغازه‌ها همه همان‌ها بودند، اما یک چیز به طرزی چشمگیر و استثنائی متفاوت بود، من همان نبودم و نه آرامشی که من برای اولین بار در زن بودن تجربه کردم.

من احساس کردم که همه زنجیرها پاره شده‌اند و من بالاخره آزاد شده‌ام. من از چهره‌های حیرت زده جدید مردم، در مکانی که زمانی چهره‌هایی که پر از نگاه‌های شکارچی برشکار بود را تجربه کرده بودم، لذت می‌بردم. ناگهان یک بار از دوش من برداشته شد. من دیگر تمامی وقت‌ام را صرف خرید، آرایش، درست کردن موهایم، و تمرین بدنی برای خوش اندام شدن نمی‌کردم. سرانجام، من آزاد شدم.

من از حجاب رضایت داشتم، اما دیدن رو به افزایش زنان مسلمانی که از نقاب استفاده می‌کنند کنجکاوی مرا درباره نقاب برانگیخت. من نظر

همسر مسلمانم را، که پس از اسلام آوردن با او ازدواج کردم، درباره گذاشتن نقاب و یا بسنده کردن به حجاب را جویا شدم. به نظر او حجاب در اسلام امری واجب است، در حالی که نقاب نیست. در آن زمان، حجاب من شامل پوشش سری که تمامی سر مرا بجز صورتم رامی پوشاند، و یک ردای سیاه بلند گشاد بنام عبا که تمامی بدن مرا از گردن تا نوک پا را می پوشاند، بود.

هیچ چیز مرا از تعویض بیکینی ام در ساحل جنوبی و زندگی پر زرق و برق سبک غربی ام با زندگی کردن در آرامش با خالقم و لذت بردن از زندگی در میان همنوعانم به عنوان یک شخص با ارزش، خوشحال نمی کند. بدین دلیل است که من استفاده از نقاب را انتخاب کرده ام، و تا پای مرگ از حق لاینفک ام برای پوشیدن اش دفاع خواهم نمود.

ماجرای مسلمان شدن دختر چینی

کتاب «انقلاب نور» را خوانده بودم . رهبر ایران امام خمینی را می
شناختم وبا این هدف به سفارت رفتم که در ایران دین ام را
تکمیل کنم و یک مسلمان شیعهٔ آمر به امر و فرمان خدا باشم

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، «یولی» دختر کوچک که به دنبال
سلطان آسمان می گردد در چین که یک کشور لائیک است رشد و
تحصیل می کند. او از کودکی در خفا بنابر فطرتش به دنبال سلطان
آسمان گشته ولی به دلیل شرایط حاکم بر کشور و نبود کتابهای مناسب
یا منابع کافی، به هدف نمی رسد

یولی در خاطراتش می گوید: هیچ واژه ای برای تعریف خدا نداشتم . به
همین دلیل وقتی یک دوست مسیحی او را می بیند و از خدا برایش
سخن می گوید ، او واژهٔ خدا را با سلطان خیالی دوران کودکیش منطبق
می بیند و به مسیحیت گرایش نشان داده و به امید اینکه سلطان آسمان
همین خداست ، مسیحی می شود . دوست مسیحی هم او را به کلیسا

معرفی می کند و چون صدای خوشی دارد ضمن اجرای موسیقی کلیسا
،، گُر هم می خواند

چهار سال قبل همان دوست مسیحی از او می خواهد که برای اجرای
مراسمی به کلیسا برود ،«یولی» موافقت می کند و شب موعود ، تاکسی
اشتباهاً او را به جای کلیسا در مقابل یک مسجد پیاده می کند «یولی» را
سیل جمعیت رهبری می کند و در حین حرکت «سلام علیکم» را به او می
آموزند.

ابتدا کمی متعجب است ولی به سرعت حیرت جایش را با احساس
قشنگی عوض می کند به حدّی که «یولی» همراه با زنان پوشیده شده در
لباس سفید، حرکات آنها را تقلید می کند. خودش می گوید: «نمی دانستم
نماز می خوانم ولی از کارهایی که انجام دادم ، لذّت بردم و احساس
» .شادی عجیبی پیدا کردم

یولی» تحت تأثیر معنویت محیط قرار می گیرد، اُنس جدیدی در تکمیل «
احساس خداجویش به وجود آمده که خودش را می لرزاند اما زبان نمی
داند . هیچ نمی داند

تا پاسی از شب با بارش برف سنگین «شیانگ» همراه می شود در حالی که چشم هایش اشک بار است. از آن شب رغبتی به رفتن کلیسا و اجرای مراسم ندارد. دلش آن حرکات موزون و ریتمیک را می خواهد، اکنون جستجویش معنویت خاصی یافته، هرگاه دلش می گیرد مانند زنان سفید پوش در مسجد مسلمانان ملحفه ای به سر می کشد و همان کارها را تکرار می کند و عجیب اینکه آرامش بر وجودش مستولی می شود . دعا می کند خدایا! اگر تو هستی لطفاً نشانه ای به من نشان بده تا باورت داشته باشم.

تقریباً یک سال چنین می گذرد. دوست مسیحی با اینکه از او دل گیر است ولی خواهش می کند که با هم به سفری بروند. یولی می پذیرد و شب میان راه در منزل فردی بیتوته می کنند و «یولی» بر تاقچه آن خانه کتابی را به زبان چینی می یابد. شب را تا صبح با این کتاب می گذرانند و انس با آن وادارش می کند که کتاب را از صاحبخانه طلب کند . کتاب را برمی دارد و چون جان شیرین آن را در بغل می

گِیرد ، صاحبخانه به او می گوید که این کتاب قرآن و قانون دین اسلام
است ؛ و آنچه از خدا و اصول اسلام می داند برای «یولی» باز می گوید
یولی» که امروز مسلمان شده و نام «سُمیّه» اولین زن شهید اسلام را بر «
خود نهاده در این باره می گوید :

از خواندن قرآن به شوق آمده بودم . شک نداشتم این کسی که در
کتاب حضور دارد خود اوست ، از ته دل با خدا حرف زدم و خواستم که
راهنمایم کند و کاری کند که او را بهتر بشناسم . حالا به جستجوی
زیبایی واقعی بودم، دلم می خواست راهی برای کسب شناخت عمیق تر
یابم. با آنچه که در قرآن خواندم متوجّه شدم که او مرا دوست دارد و
انتخابم کرده تا هدایتم کند . این حالت مدّتی طول کشید ، و یک شب
سرد زمستانی نماز واقعی اقامه کردم و در قرآن خوانده بودم : “أَقِمِ
الصَّلَاةَ لِذِكْرِي”؛ نماز را برای یاد کردن من بخوانید . قبلاً نماز خواندن
مسلمانان را دیده بودم ، امّا مُهر و چادر نداشتم نیمه شب بود ، هم اتاقی
من زن سالخورده چینی که استاد ریاضی دانشگاه بود ، خوابیده بود . هوا
خیلی سرد بود و امکان اینکه روی زمین نماز بگذارم وجود نداشت ،

بنابراین روی تختم نشستم و به راز و نیاز با خداوند پرداختم . به جز خدا هیچ چیز مورد توجه ام نبود . از صدای من و تختم پیرزن از خواب پرید و پرسید چکار می کنی؟ مجبور شدم دین پنهان شده ام را آشکار کنم و از فردا مورد تمسخر استادان قرار گرفتم و دیگر آن احترامی را که ناشی از استعداد اخلاق وخودم بود در بین اساتید و دانشجویان نداشتم . از متلک ها و انتقادها هراسی به دل راه ندادم ، به مسجد رفتم ، گفتم بنویسید که من مسلمانم ، می خواهم شناسنامه داشته باشم . دوست داشتم مطالعه کنم و اطلاعاتم را عمیق تر کنم .

بنابراین به سفارت ایران – که قبلاً همان خانمی که قرآن را به من داد گفته بود برای مسلمان شدن به آنجا برو- رفتم

کتاب «انقلاب نور» را خوانده بودم . رهبر ایران امام خمینی را می شناختم وبا این هدف به سفارت رفتم که در ایران دین ام را تکمیل کنم و یک مسلمان شیعه آمر به امر و فرمان خدا باشم

مسلمان شدن دانشمندی مسیحی بعد از مطالعه بدن مومیایی شده

فرعون

او بعد از اینکه مطمئن شد که قرآن این مطلب را قبلاً خبر داده است، با صدای بلند فریاد زد: من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم.

در سال 1981 م بدن مومیایی شده فرعون را از مصر به فرانسه، جهت برخی تحقیقات منتقل کردند. پروفیسور موریس بوکای (Maurice Bucaille) نتیجه تحقیقاتش را اینگونه بیان کرد که بدن در دریا غرق شده و بعد از آن مومیایی شده است. اطرافیان از انتشار چنین خبری او را منع کردند زیرا این نتیجه مطابق نظر قرآن بود:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ
(آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ) (یونس: 92)

امروز فقط بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای افراد پس از خودت درسی... باشد. هر چند خیلی از مردم از آیات ما غافلند

اما در کتاب مقدس، از غرق شدن فرعون سخن به میان آمده است اما اشاره‌ای به سالم بودن بدن او نکرده است

او از خود سوال می‌کرد که چگونه این امر ممکن است با توجه به اینکه این مومیایی در سال 1898م و تقریباً در حدود دویست سال قبل کشف شده است، در حالی که قرآن مسلمانان قبل از 1400 سال پیدا شده است؟ چگونه با عقل جور در می‌آید در حالی که نه عرب و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته و زمان زیادی از کشف این مسئله نمی‌گذرد؟

او بعد از اینکه مطمئن شد که قرآن این مطلب را قبلاً خبر داده است، با صدای بلند فریاد زد: من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم.

موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و ده‌ها سال پیرامون تطابق حقائق علمی کشف شده در عصر

جدید با آیه های قرآن، تحقیق کرد و حتی یک مورد از آیات قرآن را
نیافت که با حقایق ثابت علمی تناقض داشته باشد. و بر ایمان او به کلام
الله جل جلاله افزوده شد (لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
(تنزیل من حکیم حمید

او تحقیقات خود را در کتابی بنام «کتاب مقدس و قرآن و علم» جمع
آوری کرد.

خانم ساره بای سای تازه مسلمان: بای سای درباره علل گرایش خود به
دین اسلام گفت : پس از مطالعات فراوان در حوزه ادیان الهی که اغلب
کتاب های این ادیان را شامل می شد و به سبب علاقه و تمایل شخصی
برای کسب اطلاع از ادیان و عقاید گوناگون به قرآنی رسیدم که سراسر
آیاتش نور بود و نوید بخش آزادی و عدالت و عدم جنگ و خونریزی
برای مردم سراسر جهان است که امت واحد اسلام را نوید بخش است
. که از آموزه های علاقمندان مسیحیت نیز است

با مطالعه بیش از پیش قرآن این کتاب آسمانی، به این نتیجه رسیدم که تصویر ذهنی خود را باید از اسلام اصلاح کرده و آن واقعیتی را که بدون شناخت، برخی از هم کیشان من در ارتباط با قرآن کریم در ذهن من حک کرده بودند با واقعیت موجود و شناخته شده برای من، تفاوت و فاصله‌ای بسیار داشت و هرچه گذشت من بیشتر در این وادی ورود پیدا کردم و انس با قرآن برای من بیشتر و بیشتر شد، تا جایی که در سختی‌ها و مشکلات قرآن و انجیل را در کنار یکدیگر به عنوان راهگشا انتخاب می‌کردم و با این دو کتاب آسمانی از ایزد منان، طلب رحمت و مغفرت داشتم. وی خاطر نشان کرد،

بعد از ۱۵ سال مطالعه در حوزه ادیان به گمشده‌ای رسیدم که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) تا حضرت مسیح (علیه السلام) را با کلامی زیبا و دلنشین روایت کرده بود و سراسر محبت و انس و الفت بود که سردمدار آزادی، آزادگی، عبودیت و بندگی در برابر قدرت لایتناهی معبود بود و احترام به کلیه ادیان الهی را در خود گنجانده بود و هیچ گونه عنادی با ادیان پیشین در آن مشاهده نمی‌شد. بای‌ساید اظهار داشت، در نهایت به این درک و شهود رسیدم که کاملترین و

هموارترین راه برای رسیدن به معبود، خواسته ای دیرینه که همیشه در طول سالیان متمادی زندگی آمال و آرزوی من بود و مصداق دعای همیشگی من که همانا “پیدا کردن بهترین مسیر برای هدایت خود را از خداوند همیشه طلب می کردم ” راه قرآن و اسلام است

قران مرا مسلمان کرد...

، شیخ علی یوسف، از مستبصران نیجریه است که پس از مطالعه ادیان به دین اسلام و سپس به مذهب شیعه مشرف شد، وی داستان شیعه شدنش را اینگونه بیان می کند:

زمانی که مسیحی بودم توسط یکی از دوستان صمیمی ام به مطالعه مسیحیت پرداختم، دوستم کتاب های مختلفی درباره ادیان در کنار کتب مسیحیت می آورد تا مطالعه کنم. یکی از روزها از او پرسیدم آیا امکانش هست که یک قرآن به زبان فرانسه برایم بیاوری؟

دوستم گفت: بله و سپس یک جلد ترجمه قرآن به زبان فرانسه برایم آورد و شروع کردم به خواندن صفحه به صفحه قرآن؛ احساس کردم سخن این کتاب نمی تواند کلام کسی غیر از خدای عزوجل باشد، البته اطلاع داشتم که انجیل، بعثت پیامبری به نام «محمد(ص)» را بشارت داده است

بنابراین پس از مطالعه و تحقیق در قرآن به دین مبین اسلام مشرف شدم، از آنجا که من همیشه به دنبال حقیقت هستم و نمی توانم روزهایم را بدون مطالعه و تحقیق بگذرانم، به مطالعه عمیق تر و دقیق تر اسلام و مذاهب آن پرداختم، من در ابتدای مسلمان شدن، سنی بودم

در ادامه این مطالعات و عشق به حقیقت، به روستایی رفتم. در آنجا با برخی از دوستان برای تبیین برخی سؤالاتمان نزد شیخ سنی آنجا به نام «مبارک» رفتیم، از او خواستیم تا کمی درباره مذهب شیعه صحبت و ابهامات ما را برطرف کند

علی یوسف در ادامه گفت: پس از اینکه درخواستمان را به شیخ مطرح کردیم، به ما گفت: من نمی خواهم در مورد این مذهب صحبت کنم؛ پیروان این مذهب کافرند و قرآن دیگری غیر از این قرآن دارند در همین اثنا، یکی از دوستان به او گفت: می توانی این قرآن را به ما نشان دهی، مبارک گفت: دفعه بعد که نزد من

آمدید، قرآن شیعیان را به شما نشان می‌دهم. ما بار دیگر نزد او رفتیم ولی این شیخ ادعا کرد که قرآن در کتابخانه‌ام نیست و ظاهراً کسی آن را برداشته... من به حرف‌های او شک کردم و بعدها معلوم شد که نه قرآن دیگری وجود دارد و نه شیعیان کافرند.

این مستبصر نیجریه‌ای ادامه داد: بعد از این اتفاق از خدا خواستم، همانطور که مرا به سوی راه راست و به دین اسلام هدایت کرد، این بار هم مرا به سوی راه درست و مذهب حقیقی هدایت کند، اگر حق و حقیقت در مذهب سنی است مرا بر آن پایدار و ثابت قدم کند و اگر شیعه مذهب برحق است، مرا به سوی آن رهمون سازد.

وی افزود: همان شب که این دعا را کردم، خواب عجیبی دیدم، در خواب گویا من نزد همان شیخ سنی (مبارک) رفته و منتظرش بودم که بیاید. وقتی آمد سنگلاخی در دست داشت و وقتی نزدیکم شد، آن را به طرف من پرتاب کرد. در همین حین من از خواب بیدار شدم و همان لحظه اذان از مسجد شیعه پخش می‌شد... وضو گرفتم و به آن مسجد رفتم و نمازم را خواندم و هنگام بازگشت به آن خواب فکر می‌کردم... همان روز به سوی کتابخانه اهل بیت (ع) رفتم و کتاب‌های گوناگونی را شروع به مطالعه کردم، و سپس به حمد و یاری خدا به مذهب حقه تشیع گرویدم

موسیقی دان ایتالیایی گفت : کتاب قرآن کاملترین نسخه زندگی برای بشریت
است و توجه به معانی آیات قرآن درون انسان را روشن می کند

قرآن باعث جذب من به اسلام شد

ویلیام ریو در مورد قرآن کریم و یافتن پاسخ سؤالات خود در مورد خدا گفت:
قرآن را بسیار زیبا یافتم و به واسطه توصیف ساده آن از خداوند جذب دین اسلام
شدم.

وی افزود: اسلام، شما را تشویق می کند نه تنها قلب و ذهن خود را از آلودگی ها
پاک کنید بلکه ظاهر خود را نیز پاکیزه کرده و اعمال خود را نیک کنید

ریو اظهار کرد: قرآن تحریف نشده و کتابی وحیانی است که می توان سخنان
خدا را در آن به همان گونه که نوشته شده است، یافت و به کار گرفت

وی پس از دو ماه تحقیق و مطالعه دین اسلام را پذیرفت که در این باره گفت:
دو ماه شاید کمی زود باشد اما قبل از مسلمان شدن تلاش زیادی انجام دادم و
بعد از تحقیق کافی آن را پذیرفتم

چگونه این جوان ایرانی ساکن امریکا متحول می شود؟

محمد عرب» در نوجوانی به آمریکا می رود و با فرهنگ آنجا بزرگ می شود، از ایرانی بودن و آداب و رسوم آن «
تنها یک اسم و فامیل برای او باقی می ماند. هیچ چیز ممنوعی برای او وجود ندارد و کاملاً یک زندگی آمریکایی با
همه استانداردهای غیر اخلاقیش را اداره می کند.
این همه داستان زندگی محمد در آمریکاست: هر روز کافه و باری جدید، لذتی جدید و گناهی جدید. ماجرا ادامه
دارد. او می گوید که حتی دیگر لذت های لاس و گاس هم او را راضی نمی کرده و تصمیم می گیرد در کارناوال
برزیل شرکت کند. به خانه می رود تا خداحافظی کند. خواهرش به رسم ایرانی ها قرآن را برمی دارد و محمد را از
زیر آن رد می کند تا سفر معصیتش به سلامت بگذرد! معلوم نیست که چرا آن قرآن همراه محمد در سفر برزیل
می شود. یک اتفاق و یا تقدیر الهی همه چیز را پیش می برد. محمد به هتل می رسد و تصمیم می گیرد چند خطی از
کتاب را بخواند تا خوابش بیبرد و بعد از آن راهی کارناوال شود. صفحه اول را می خواند و به صفحه دوم می رسد و
چهارستون بدنش می لرزد. هم چیز عوض می شود. محمد راهی جنگل های آمازون می شود و لحظه ای کتاب را روی
زمین نمی گذارد

ماه رمضان گذشته، محمد عرب مهمان یکی از برنامه های ماه عسل بود. آن برنامه به شرح داستان اصلی زندگی
محمد گذشت. احسان علیخانی با او خیلی راحت برخورد کرد و همه چیز را باور کرد، مثل همه مردمی که پای

تلویزیون نشسته بودند.

در تمام مدت گفت و گو، همسر محمد کنار او نشسته بود. وقتی داستانمان به برزیل و کارناوال رسید، نگاهی به همسرش کرد و گفت: «چیزی می‌خواهم بگویم که شما هم نشنیده‌ای»؛ و ادامه داد: «در همان ایام خانم بسیار زیبایی»
«دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: نه

:متن کامل گفت و گو با محمد عرب را بخوانید

زندگی ای که قبل از مسلمان شدن تان در آمریکا داشتید چطور بود؟ زندگی شیرینی و رویایی بود؟

در آن زمان، چیزی شیرین تر از آن وجود نداشت! خیلی زود به تمکن مالی رسیدم و با شغلی که داشتم توانستم درآمد بسیار خوبی کسب کنم. این شرایط خوب اقتصادی باعث شد تا برای تفریح و لذت بردن از مادیات آزاد باشم و هر روز به دنبال لذت های جدیدی بروم. دیگر لاس و گاس با تمام امکانات رفاهی اش برایم جاذبه ای نداشت. به کنسرت های خاص می رفتم و خودم را لایق بهترین ها می دانستم. در خانه ام انواع آلات موسیقی را داشتم و خودم جاز می زدم. دوستانم که می خواستند کنسرت برگزار کنند به خانه من می آمدند

آیناموقع احساس نمی کردید که سبک زندگی تان اشتباه است؟ یا مثلا تصور نمی کردید که ممکن است کارهایتان غلط باشد؟

اصلا. وقتی کاری می کردم که هم خودم خوشحال بودم و هم عده ای را خوشحال می کرد، برایم خیلی خوب و لذت بخش بود

بسیاری از مردم ماجرای زندگی شما را می دانند. کشمکش هایی در زندگی تان اتفاق افتاده که شبیه بعضی از فیلم های داستانی ایرانی، بدون ایجاد هیچ زمینه قبلی باعث شده تا متحول شوید! چیزی که باعث شده تمام لذت هایی که برای رسیدن به آنها به برزیل سفر کرده بودید را رها کنید. درواقع باور پذیری ماجراهایی که برای شما اتفاق افتاده، کمی سخت است. این تحول یک باره چگونه اتفاق افتاد؟ باور کردن این تحول دفعی و یکباره سخت است

چهارده ساله بودم که همراه خانواده ام از ایران به آمریکا مهاجرت کردیم. خانواده من مسلمان هستند و من هم مسلمان زاده به حساب می آیم اما به دلیل قرار گرفتن در فضای آزاد امریکا، حدود 12 سال با فرهنگ غلطی زندگی کردم که هیچ حلال و حرامی در آن وجود نداشت و بهره بردن از لذت های دنیایی امری ساده و طبیعی بود. این نوع سبک زندگی در امریکا یک فرهنگ غالب بود و برای من که نوجوان بودم الگو گرفتن از این فرهنگ طبیعی به نظر می رسید. من هم بعد از مدتی و در حدود 26 سالگی به اسلام برگشتم. اما افرادی هستند که در

خانواده‌ای با دین دیگری یا حتی بی‌دین متولد شده‌اند، به همین دلیل هیچ مطلبی از حقایقی که در قرآن کریم وجود دارد، نمی‌دانند.

افرادی که به دین اسلام گرایش پیدا می‌کنند را در دو دسته تقسیم بندی می‌کنم: دسته‌ای هستند که با منطق و دلیل و برهان به سراغ قرآن می‌آیند. مطالب علمی در زمینه پزشکی و علوم دیگر را در قرآن پیدا کرده و آن را با علوم روز دنیا تطبیق می‌دهند و نهایتاً به اعجاز قرآن پی می‌برند. مثلاً شکل گرفتن جنین در رحم مادر چند مرحله را طی می‌کند و در قرآن کریم هم به این موضوع اشاره شده است. مدتی قبل پزشکی را دیدم که وقتی این مراحل را در قرآن کریم مطالعه کرده، اسلام آورده است. او معتقد بود که پیامبر اسلام (ص) نمی‌توانست در هزار و چهارصد سال قبل این مطلب را بداند؛ پس این علم از جایی برای او مطرح شده که فراتر از ذهن انسان بوده است.



وظیفه همه است که درباره دینشان تحقیق کنند، خداوند این اسلام‌های موروثی را نمی‌پذیرد

دسته دوم افرادی هستند که از روی احساس به اسلام و فرهنگ و سبک زندگی اسلامی گرایش پیدا می‌کنند. نمی‌گوییم که احساس این افراد اشتباه است، اما همیشه خطری آنها را تهدید می‌کند و آن خطر، این است که اگر برای احساس خود نسبت به حقانیت اسلام دلیل منطقی پیدا نکنند، امکان تغییر این احساس وجود دارد. در اسلام بر این موضوع تاکید شده که حتی اگر در خانواده مسلمان به دنیا آمدید و دین خانوادگی شما اسلام است، خداوند این اسلام را از شما قبول نمی‌کند و هر کسی باید خودش تحقیق کند و دلیل منطقی برای مسلمان شدن داشته باشد. این اشارات به طور واضح در قرآن کریم وجود دارد. من هم به عنوان کسی که برای مدت طولانی و حدود ده سال از این حقیقت دور ماندم و در زمان کارناوال برزیل بازنگری بر این موضوع داشتم، ناگهان دلیلی منطقی در قرآن «کریم برای خودم پیدا کردم. یک ضرب المثل ایرانی می‌گوید «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است آیات ابتدایی قرآن را حدود سیزده چهارده بار می‌خواندم و فکر می‌کردم که مگر می‌شود انسان بعد از هزار و چهارصد سال نتوانسته باشد یک جمله ده کلمه ای مانند قرآن بگوید؟ کوچکترین سوره قرآن را شمردم که ده کلمه دارد، اما انسان نمی‌تواند یک جمله مانند قرآن بگوید که صرف و نحو و معنی و استدلال را به خوبی قرآن کریم رعایت کرده باشد. به این ترتیب مطمئن شدم که می‌توان به قرآن کریم اتکا کرد. روی زمین نامطمئن یا اصلاً راه نمی‌رویم و یا با ترس و لرز حرکت می‌کنیم و نگاه می‌کنیم که مردم از کجا می‌روند تا ما هم از همانجا حرکت کنیم. پیدا کردن دلیل در قرآن همین حالت را برای انسان ایجاد می‌کند. خیال انسان راحت می‌شود و با آسودگی در این راه قدم بر می‌دارد و می‌داند که پشتوانه محکمی دارد. پیامبر اسلام (ص) هم مانند هر پیامبری که در هر قومی می‌آمده، معجزه ای با خود داشته است تا قلب انسان‌ها با آن معجزه مطمئن شود. این هم از کرامت خداست. که نمی‌خواهد هیچ انسانی بی بهره از این دنیا برود

شما در برنامه های مختلف از ماجرای آشنایی تان با اسلام گفته اید. چرا بازگو کردن چنین مطالبی برایتان اهمیت دارد؟

می‌خواهم مسلمان‌هایی که با زندگی من آشنا شده اند در دین خود بازنگری داشته باشند. حتی یهودی‌ها و مسیحی‌ها هم خوب است چنین بازنگری داشته و با دید باز این کتاب را مطالعه کنند. هیچ کسی به یهودی یا مسیحی و حتی کسی که تا به حال دینی نداشته خرده نمی‌گیرد که تا حالا کجا بودی و چرا امروز ایمان آورده‌ای؟ جالب است وقتی یکی از این افراد وارد اسلام می‌شود، همه با خوشحالی از آنها استقبال می‌کنند. این اتفاق فطری است و در همه جوامع اتفاق می‌افتد که وقتی فردی به سمت راه درست بر می‌گردد، افرادی که در آن راه هستند و قدرت تشخیص دارند خیلی زود از او حمایت می‌کنند و خیرمقدم می‌گویند

قرآن قاطعانه می گوید که «این است و جز این نیست»، هیچ کتابی با این لحن پیدا نمی شود

در قرآن کریم هم چنین مطالبی مطرح شده است. نمونه اش ماجرای مردی است که در سوره یس به او اشاره شده که از راه دور آمد و به قوم خود گفت «این پیامبران بدون هیچ چشم داشتی از شما حقیقت را ابلاغ می کنند.» پس چرا خدا را نپرستیم که همه چیز از اوست و بازگشت ما سمت اوست؟ انسان ها به طور فطری دوست دارند همه به سمت اسلام بیایند و نجات پیدا کنند. حتی انسان دوست دارد که شیطان دست از لجاجت بردارد و تسلیم امر خدا شود و اگر چنین اتفاقی بیفتد اولین کسی که به شیطان خوشامد می گوید، خود انسان است

تسَنیم: به نظر می رسد که رویکرد شما به اسلام ترکیبی از احساس و عقل است. یعنی به طور - احساسی به سمت اسلام برانگیخته شدید و بعد دلایل عقلانی هم در باره حقانیت اسلام پیدا کردید.

وقتی برای اولین بار قرآن را خواندم به من برخورد و احساس کردم به شخصیت توهین می شود، چون لحن گفت و گوی قرآن، لحن کتاب هایی که تا آن زمان خوانده بودم، نبود. مثلاً در همه کتاب ها می خوانیم که نویسنده مطلبی را اعلام می کند و می گوید شما هم امتحان کنید تا ببینید به چنین نتیجه ای می رسید یا نه. اما قرآن اینطور نیست و قاطعانه می گوید که این است و جز این نیست، اگر تو با این مطالب که بر اساس حق است مشکلی داری این دلایل را بین و فکر کن. برای اولین بار کتابی را می خواندم که چنین لحنی داشت. این موضوع خیلی برایم عجیب بود

چه چیزی باعث شد که وقتی برای اولین بار قرآن را خواندید، این کار را با اشتیاق ادامه دهید؟

در لحظات اول که آیات قرآن را می خواندم چندان به مفاهیم توجه نداشتم، بیشتر به کلام و منطقی که ارائه می داد فکر می کردم. ارتباطی بین من و خالقم در یک لحظه از طریق قرآن برقرار شد. شاید اگر درباره لغات فکر می کردم به این نتیجه نمی رسیدم. چون گاهی توجه انسان به لغات باعث ایجاد سوالاتی می شود و به این ترتیب از اصل دور می ماند. توصیه من این است که قرآن را با فکر باز بخوانیم. دانش آموزان در بعضی مدارس اروپایی فکرشان را ساعت ها آزاد می کنند تا در یک بارش فکری مطلق، هرآنچه از ذهنشان می گذرد را روی کاغذ بنویسند، این یکی از ساعت های کلاسی آنهاست. پیشنهاد من هم این است. کسانی که می خواهند قرآن را درک کنند به خصوص اگر برای اولین بار قرآن می خوانند، بدون هیچ فکر و ذهنیت قبلی آن را مطالعه کنند، یعنی قرآن را باز کرده و شروع به خواندن کنند. این کار را حداقل یک یا دو بار انجام بدهند تا به مرور با مطالب، لحن و منطق قرآن آشنا شوند. این کار به من هم خیلی کمک کرد. من در جنگل های آمازون که قرآن می خواندم، بدون هیچ ذهنیتی آیات را مطالعه می کردم. یعنی به مطالب فکر می کردم اما به واژه ها و مفهومات توجه زیادی نداشتم و در بند معنی کلمه ها نبودم

به نظر من واجبات دینی مانند نماز و روزه پوسته سختی است که ما را در بر می گیرد. مانند موجودات دریایی که در پوسته سختی زندگی می کنند و حفاظی برای آنهاست تا از آسیب ها در امان بمانند. احکام دینی هم چنین حفاظی را برای ما ایجاد می کند. مثلاً حجابی که خانم ها و از جمله همسر من رعایت می کند، در عین اینکه بر آن ها واجب است حریمی برای آنها ایجاد کرده و از آن ها حفاظت می کند. اما اصل دین حجاب و نماز و روزه نیست، این ها واجباتی است که از ما حفاظت می کند تا اصل داستان جا بیفتد

پس به نظر شما اصل دین چیست؟

خداوند متعال در آیه ششم سوره کهف می فرماید: «ای پیغمبر! تو آنقدر نگران این مردم هستی که حاضری جان عزیزت را در این راه فدا کنی. اما تو فقط برای ابلاغ آمدی، من هدایت می کنم و تو به آن ها که راه درست می روند بشارت بده و تشویق شان کن و کسانی را که کار اشتباه می کنند بترسان و هشدار بده.» آن چه که من از قرآن به عنوان مغز دین فهمیدم، اخلاق است و فکر می کنم احکام دینی تعیین شده تا ما را به سمت اخلاق هدایت کند

روایتی از پیغمبر اکرم (ص) داریم که می فرمایند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به نهایت برسانم

همین طور است. خداوند متعال هم در قرآن کریم می فرماید: «ما پیغمبران را در طول تاریخ نفرستادیم به جز اینکه شما اخلاق پیدا کنید». من هم فکر می کنم مغز این آیین مقدس و قرآن کریم این است که همه انسان ها در روی کره زمین اخلاق پیدا کنند و به جای ستیز و جنگ، یکدیگر را بشناسند و با اخلاق خوش زندگی کنند

امروز کره زمین در موقعیت حساسی قرار گرفته که منابع طبیعی آن در حال تمام شدن است. تا به حال انسان موقعیتی مثل امروز نداشته که از تجهیزات خود برای تخریب استفاده کند. یعنی انسان وسایلی در اختیار دارد که اگر بخواهد کره زمین را تخریب کند، شاید در عرض چند دقیقه یا کمتر می تواند این کار را انجام دهد. خطر خیلی جدی است

در این مورد باید به یکی از تجربه هایم اشاره کنم. گاهی اوقات شب ها کوهنوردی می کنم و چون می دانم ممکن است شغال یا گرگ در کوه ها باشند، در کوله پشتی ام مقداری غذای سگ ها را می برم و وقتی صدایشان را می شنوم برایشان غذا می ریزم؛ چون حضور سگ ها و صدای پارس کردن آن ها باعث می شود که حیوانات وحشی نزدیک ما نشوند. در روزهای وسط هفته که مردم کمتر به کوهنوردی می روند این حیوانات گرسنه تر و برای غذا حریص تر هستند. وقتی وسط هفته برایشان غذا می ریختم، پشت سرم صدای کشمکش این حیوانات را بر سر غذا می شنیدم. امروزه هم منابع طبیعی رو به کاهش است و نیاز انسان ها روز به روز بیشتر می شود. پس امکان دارد که

دنیا به سمت جنگ حرکت کند. در چنین شرایطی باید به سمت اخلاق حرکت کنیم، در غیر اینصورت به سمت جنگ و نابودی می رویم. چه بهتر که همه به سمت کتابی بیایند که با دلایل خیلی محکم ما را هدایت به اخلاق و صلاح می کند.

وقتی در آمریکا با دوست یهودی ام صحبت می کردم و او اشاراتی راجع به حضرت موسی (ع) داشت، من خیلی سریع می توانستم مطالبی که از اینترنت درباره آن حضرت خوانده بود را نقض کنم و دلیل بیاورم. به عنوان مثال او می گفت، حضرت موسی (ع) فرد باهوشی بوده و از جزر و مد آب ها خبر داشت و در زمانی که آب پایین بوده قوم خود را از آن دریا رد کرد. خیلی ساده با استدلال ها و درک های قرآنی گفتم این دروغ است

در اسلام مبحث بسیار مهمی به نام یقین وجود دارد. شما به قرآن کریم و حقانیت اسلام مانند سایر اهل ایمان یقین پیدا کرده اید. همه ما می دانیم که در آخرت باید در برابر اعمال مان پاسخگو باشیم اما وقتی در معرض خطا قرار می گیریم، باز هم گاهی در جدال میان خیر و شر به سمت شر و گناه می رویم. با این مقدمه اشاره ای به ابتدای اسلام آوردن شما در جریان برگزاری کارناوال برزیل می کنم که در معرض بزرگترین گناه و بیشترین کشش برای انجام گناه قرار گرفته بودید؛ چطور در این شرایط، یقین شما بر میل به انجام گناه پیروز شد و پس از قرائت قرآن به مراسم نرفتید؟ اصلا با چه معیاری، بد بودن حضور در کارناوال را تشخیص دادید؟

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده که در وجود تمام انسان ها قدرت تشخیص خوب و بد را قرار داده است. یعنی اگر شخصی در گوشه ای از کره زمین زندگی کند و هیچ دینی به او عرضه نشود، خداوند او را رها نکرده است بلکه در وجودش برنامه ای قرار داده تا بتواند خوب و بد را تشخیص بدهد

آنش و در هتل به فطرتم رجوع کردم، این چیز است که در وجود همه هست

در آن شب این اتفاق برای من افتاد که این برنامه در وجودم روشن شد و من به فطرت خودم رجوع کردم. من از این قابلیت استفاده کردم و خواه ناخواه چنین قابلیتی بر تصمیم گیری های من تاثیر گذاشت. در آن شب همین اتفاق برای من افتاد و قدرت تشخیص خوب و بد در وجودم بیدار شد؛ من در حال خواندن قرآن بودم و این کتاب فطرتم را بیدار کرد

نکته دیگری را باید یادآوری کنم؛ اینکه به نظر من تاریخ هالیوود به دو بخش تقسیم می شود، دوران قبل از ساخت فیلم «زندگی پای» و دوران بعد از ساخت این فیلم. چون هالیوود با ساختن این فیلم، مطلب مهمی را به مخاطبان ارائه داد. در این فیلم می بینیم که پسری در یک قایق نجات در وسط اقیانوس هاست و در حالیکه وسایل ابتدایی زندگي

کردن را دارد باید با یک ببر که در قایق اوست کنار بیاید. هالیوود، نفس ما را که همان ببر است به خوبی در اقیانوس زندگی همراهمان نشان داده و گفته هر کدام از ما مانند همان پسر هستیم و او که در قایق همیشه همراه ماست، همان ببر نفس ماست که نمی توان به او اعتنا نکرد، بلکه باید او را تربیت کرد تا بتوان به راه ادامه داد، در غیر اینصورت او تو را نابود می کند. در این فیلم نشان می دهد که آن ببر قابل تربیت هست تا در نهایت به جایی می رسد که سبزی و زیبایی را نشان می دهد، به این مفهوم که این نفس فقط در این دنیا همراه ما است

«همان ایام خانم بسیار زیبایی دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: «نه»

آن شب و در هتل برزیل، ببر نفس تان را چطور مهار کردید؟

چون آن شب در حال برگشت به سمت فطرم بودم، قابلیت هایی که در تشخیص خوب و بد در وجودم بود بر تصمیم تاثیر گذاشت و من شروع به تربیت آن ببر کردم. از همان شب این کار را شروع کردم. در همان ایام خانم بسیار زیبایی دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: «نه». این «نه گفتن»، ریشه در بیدار شدن فطرتی داشت که توان تشخیص خوب و بد را در من زنده کرده بود. تا جایی که در برابر چیزی که خودم به .خاطرش سفر کرده بودم، گفتم: نه



photo : Erfan Kouchari

«چرا گفتی نه؟»: همسر محمد عرب-

دیگر آن لذت ها را نمی خواستم

**ماجرای نه گفتن به آن خانم، بعد از این بود که قرآن را در هتل «: همسر محمد عرب-
خواندی؟»**

بله. تقریباً یک هفته بود که من به طور مرتب قرآن را می خواندم. وقتی بعد از این نه گفتن به راهم ادامه دادم، بارها به آن لحظه فکر کردم. اما آنچه موجب پرهیز و دوری من از این قضیه بود، بیدار شدن فطرت و قابلیت هدایت بود

**وقتی در جنگل های آمازون قرآن می خواندید، دنبال چه چیزی بودید؟ قرآن را ورق می زدید و
به صفحات بعد می رفتید تا چه چیزی را پیدا کنید؟**

یکی از محاسن قرآن این است که مطالب را به صورت داستانی بیان می کند. چون بهترین شیوه گفتن مطالب به دیگران، مطرح کردن آن در قالب داستان است. در چنین شرایطی قدرت خلاقیت شرایط را تجسم می کند و گاهی اوقات خود را جای آن فرد تجسم می کند. از طرف دیگر یکی از ویژگی های قرآن کریم، بلاغت آن است که هر کسی بخواند انگار برای او نازل شده در حالی که سطح تحصیلات و اطلاعات آدم ها بسیار متفاوت است.

وقتی این کتاب را مطالعه می کردم، گویی هزاران هزار رمان و داستان را در دل یکدیگر می خواندم و این خیلی برایم جذابیت داشت. برایم جالب بود که وقتی چند صفحه به عقب بر می گشتم، باز هم همان مطالب را می خواندم چون شیرین و تازه و خواندنی بود. هیچ وقت هم برایم کهنه نمی شود. شاید تا به حال بیشتر از بیست بار قرآن را خوانده ام اما همیشه تازگی دارد و هر بار مطلب جدیدی را یاد می گیرم.

در اتوبوس کنار یک ایرانی نشستیم، با ذوق به او گفتیم: «حتما این کتاب را بخوان». چیز تازه ای کشف کرده بودم اما برای او عادی بود

دو سوم قرآن را در جنگل های آمازون خوانده بودم که برگشتم، آنموقع به خانواده ام اطلاع نداده بودم که برمی گردم. حمام مرتبی در جنگل ها نکرده بودم و به همین دلیل اوضاع ظاهری خوبی نداشتم. در مسیر بازگشت، یک ایرانی کنارم نشسته بود. از او پرسیدم که «ایرانی هستی؟». وقتی با او حرف زدم، فوراً به او گفتم: «در سفری که به جنگل های آمازون داشتم، این کتاب را خوانده ام که کتاب عجیبی است، اگر به دست رسید حتماً آن را بخوان». اما او با تعجب به من نگاه کرد! من چیز تازه ای کشف کرده بودم ولی برای او عادی بود. با شوق به او گفتم که: «امیدوارم این تجربه را تو هم داشته باشی». از ابتدا این مطلب را درک کردم که این گنج برای همه است و هر چه زودتر باید به آن دسترسی پیدا کنند.

وقتی در آمازون بودید، در قرآن خواندید که مثلاً خوردن شراب و قمار حرام است. این موضوع کاملاً در تعارض با سبک زندگی تان بود. برخوردتان با این موارد چگونه بود؟

فطرت بیدار شده ام با من و تصمیم هایم هماهنگ شد. فقط باید اجازه بدهیم که فطرت بیدار شود و بعد از آن است که تسلیم حق می شویم، یعنی تسلیم چیزی می شویم که هم بر اساس فطرت و دلایل عقلی به آن گرایش پیدا کرده ایم و هم احساس خوبی از این تسلیم شدن در برابر حق داریم. این احساس خوب به این دلیل است که قواعد صاحب خود را رعایت می کنیم. مانند اینکه در یک مهمانی به ما می گویند با کفش وارد نشویم، وقتی این قاعده را رعایت می کنیم حس خوبی داریم چون به خواست صاحبخانه عمل کرده ایم؛ اما اگر برخلاف خواست او با کفش وارد شویم، احساس خوبی نخواهیم داشت چون کوچکترین خواسته صاحب مهمانی را رعایت نکرده ایم. ما در این

دنیا مهمان خدا هستیم که خواسته‌هایی از ما دارد و وقتی آنها را زیر پا می‌گذاریم، خودمان هم از این کار ناراحت می‌شویم.

نفس انسان همیشه می‌تواند یاغی‌گری کند اما به دونفر نمی‌شود دروغ گفت: خود و خدا

این فطرت تا کجا بیدار می‌ماند؟ انسان بارها توبه می‌کند و باز هم توبه را می‌شکند. به هر حال امکان دارد که به تعبیر شما، بیر نفس، دوباره بیدار شود

آیا بیر نفس می‌تواند دوباره بیدار و یاغی شود؟ بله، می‌تواند. آیا من می‌توانم دوباره یاغی شوم؟ بله، می‌توانم. امکان دارد که انسان از مسیر راست و درست برگردد. اما خدا نکند انسانی در راهی قرار بگیرد که با تمام وجود درستی آن را تشخیص بدهد و بعد برخلاف آن قدم بردارد. چون خود او می‌داند چه می‌کند، حتی اگر ظاهرش را طوری بسازد که دیگران فکر دیگری درباره‌اش کنند. به نظر من انسان به دو نفر نمی‌تواند دروغ بگوید: خدا و خودش. امیدوارم آن بیر نفس که در وجود همه ماست، رام و تربیت شده هدایت شود

کار کردن باعث می‌شود تا از مفاسد دور باشیم

شیوه عملی شما برای هدایت کردن نفس چیست؟

یکی از چیزهایی که من به آن می‌پردازم، کار کردن است. فکر می‌کنم کار انسان را از بسیاری از مفاسد دور نگه می‌دارد.

این جمله از امیرالمؤمنین امام علی(ع) است که فرمودند سرگرم کار باشید تا دنبال گناه نروید

این جمله را به یاد نداشتم، اما اگر در نهج البلاغه باشد، حتماً آن را خوانده‌ام. چون چندین بار این کتاب را خوانده و مرور کرده‌ام. البته برایم خواندن این کتاب سخت بود چون وقتی به مطالبی راجع به تاریخچه شهادت آن حضرت رسیدم و مطالب آن زمان را می‌خواندم، بغض گلویم را می‌گرفت و نمی‌توانستم یک‌نامه آن حضرت را به طور کامل بخوانم.

درباره مصداق عملی دوری از گناه، می‌توان این را تجربه کرد که اوقات را با کار و کوشش پر کنیم که باعث می‌شود انسان نفس خود را کنترل کند. البته به لطف خدا کار من در کنار مددجویان بوده است. یعنی در محیطی قرار می‌گیرم که باید در برابر مددجو زانو بزنم و بینم مشکل جسمی و حرکتی او چیست، بعد برای او ابزاری طراحی کنم که بتواند کارهایش را انجام دهد. یعنی ارتباط تن به تن با افراد مددجویی دارم که اصلاً در شرایط خوب و راحت زندگی نمی‌کنند. خوشبختانه در طول حدود بیست و سه سالی که کار کرده‌ام، در ارتباط با افراد مددجو و

پایین ترین سطح جامعه بوده ام و از خدا به خاطر این تجربه متشکرم، چون باعث شد که من کمتر مغرور شوم و در عین حال من را از مفاسدی که می توانست تحت تاثیر قرار دهد دور نگه داشت

یکبار هم با نگاه برون دینی به اسلامتان نگاه کنید، انگار نه انگار که مسلمان هستید

انگار افرادی که خودشان به حقانیت اسلام پی می برند و فطرت خود را می شناسند، بهتر و بیشتر از سایر افراد مراقب اعمال و دینشان هستند. درست است؟

ان شاء الله این طور باشد. جوان های ما چون در خانواده ای مسلمان و اهل دین به دنیا آمده اند، نگاه شان به دین، نگاهی درون دینی است. خوب است که جوان ها یک بار نگاه برون دینی به دین خود داشته باشند، انگار نه انگار که مسلمان و مسلمان زاده هستند و این مطالب را شنیده اند. بار دیگر با یک نگاه تازه، مانند کسی که هیچ مطلبی درباره این دین نمی داند، آن را نقد کنند

خداوند متعال فرموده که این کتاب را بدون هیچ نقصی بر حضرت محمد (ص) نازل کرده است؛ در این مطالب دقت کنید. نگاه درون دینی گاهی عادت می شود، اما نگاه بیرون دینی عادت نیست و سوالاتی مانند فکر کردن به فقرا، نماز خواندن، روزه گرفتن و محروم کردن خود از بعضی لذتها موجب شناخت بیشتر دین می شود

کی شهادتین گفتید؟

شهادتین نگفتم، چون مسلمان زاده بودم. ولی به محض اینکه قرآن را خواندم تسلیم این منطق شدم و زندگی ام ادامه پیدا کرد

دو سه سال طول کشید تا متوجه تفاوت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با بقیه شدم

احکام دین را چطور آموختید؟

نوارهایی از اساتیدی مثل دکتر شریعتی به دست من می رسید و از این ها استفاده می کردم. در زمانی که از محل کارم به بیمارستان می رفتم حدود دو ساعت در مسیر بودم و این نوارها را گوش می دادم. اما حدود دو سه سال طول کشید تا متوجه شدم که میان اهل بیت (علیهم السلام) و انسان های دیگر تفاوت هایی است، این مطلب را در قرآن خوانده بودم اما به مرور زمان برایم مشخص شد

حالا رجوع شما به قرآن بر اساس برنامه ای منظم و روزانه است و یا بر اساس نیاز است؟

یک هواپیما در موقع اوج گرفتن سرعت می گیرد و لحظه اول که می خواهد اوج بگیرد، فشار زیادی بر آن وارد می شود، خلبان باید برنامه اش را تنظیم کند و گرنه دچار مشکل می شود. برگشتن به قرآن مانند اوج گرفتن هواپیماست و اگر انسان بدون برنامه این کار را انجام دهد، زمین می خورد. باید برنامه اولیه ای برای این کار داشته باشد. وقتی در سطح مشخصی قرار گرفت باید بداند چقدر می خواهد اوج بگیرد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند که وقتی عبادت می کنید، نشاط داشته باشید و آن اندازه که در توانتان هست عبادت کنید. عبادت موضوع و کار لطیفی است. گاهی فکر می کنیم نماز طولانی به نفع ماست در حالی که گاهی نماز دو رکعتی با نشاط و توجه بیشتر به نفع ماست

برنامه ریزی من در ادامه این مسیر، بیشتر توجه به زمان هایی است که خداوند درهایی را برایم باز می کند و حضرت امیرالمؤمنین (ع) تاکید فرموده اند که از این فرصت ها استفاده کنید. منتظر هستم که وقتی این در باز می شود و ارتباط دو طرفه ایجاد می شود، از آن استفاده کنم. در آن لحظه دیگر چشم هایم خشک نیست و سرم بالا نیست و بیشتر در سجده هستم و ذهنم عمیقاً به مسائل فکر می کند

**امروز شما در ایران زندگی می کنید اما همینجا هم کسانی هستند که مثل شما فکر نمی کنند.
بر خوردتان با آنها چگونه است؟**

احساسم این است که یک سوال ذهن این آدم ها را مشغول کرده، سعی می کنم آن سوال را پیدا کنم و با مهربانی پاسخگو باشم، البته این خیلی کار سختی است. مثلاً جایی دعوت شده بودم تا برای عروس و داماد چند کلمه درباره ازدواج صحبت کنم. وارد مجلس شدم و متوجه شدم که هیچ قید شرعی وجود ندارد و خانم و آقا بصورت مختلط حضور دارند. سرم را پایین گرفتم و چند کلمه از قرآن برایشان گفتم و خارج شدم. امیدوارم حضورم را بعنوان کسی که دوستشان دارد پذیرفته باشند و بفهمند که خروجم بخاطر دشمنی و برائت از عمل آنها بوده است

PM محمد تقی صرفی پور، [9/15/2025 5:30]

امینه السملی، زنی که یک اشتباه کامپیوتری زندگی اش را تغییر داد

دختری با ماموریت الهی

آمریکا، سال 1975، ایالت کلرادو. خانمی جوان، بسیار موفق در درس و کار که جوایز و تقدیرنامه‌های مختلفی را در کار و درس از آن خود کرده بود. اگر چه کم حرف و خجالتی اما با توانایی‌های بالا و متفاوت و معمولا در مسابقات نفر اول بود، و به دلیل همین استعداد بالایش در ”مدرسه توانسته بود از دانشگاه برای رشته‌ی “فعالیت‌های تفریحی بوریسیه تحصیلی بگیرد. در آن سال اول دانشگاه برای (Recreation) اولین بار استفاده از کامپوتر برای انتخاب و ثبت نام کلاس در کالج‌شان راه اندازی شده بود. امینه در کلاس مورد نظر ثبت نام کرد و برای رسیدگی به بعضی کارهای تجاری‌اش به او کلاهما سیتی رفت. برگشتش دو هفته پیش تر طول کشیده بود و کلاس‌ها شروع شده بودند. او آنقدر با استعداد بود که بتواند دو هفته عقب افتادن از کلاس را راحت جبران کند؛ اما وقتی بر گهی ثبت نام کلاس‌هایش را دید از تعجب دهانش باز ماند: اشتباه کامپیوتری باعث شده بود که او در کلاس تئاتر ثبت نام شود! این که بخواهد جلوی دیگران نمایش اجرا کند برای او که حتا برای سوال کردن در کلاس هم خجالتی بود به شدت او را می ترساند. اما دو

هفته گذشته بود و کلاس را دیگر نمی‌شد تغییر داد و از طرفی افتادن از این درس مساوی بود با معدل پایین و از دست دادن بورسیه. به توصیه‌ی همسرش - که همیشه با آرامش با مسائل برخورد می‌کرد - با استادش صحبت کرد و قرار شد در قسمت‌های دیگر آموزش تئاتر، چیزی مثل طراحی لباس ترمش را بگذرانند. هفته‌ی بعد که به کلاس رفت، اتفاق دیگری افتاد که او را واقعا شوکه کرد: کلاس پر بود از “آن عرب‌های شترچران

وارد کلاس نشده در را بست و مستقیم به خانه برگشت و تصمیم گرفت اصلا قید آن کلاس را به کلی بزند: “محال بود که من توی یه اتاق با یک مشت کافر بی‌خدای کثیف بنشینم. همه می‌دانند که آنها کثیفند و اصلا هم نمی‌شود به‌شان اعتماد کرد!” همسرش اما باز سعی کرد او را آرام کند. همسرش به او گفت که این خود او بوده که همیشه می‌گفته خدا برای هر کاری حکمتی دارد، قطعا این که او در یک کلاس با آن عرب‌ها هم کلاس شده خواست خدا بوده و لابد حکمتی در این قضیه است؛ هم‌چنین مسالهی بورسیه را هم نباید فراموش می‌کرد. دو روز از خانه بیرون نرفت تا هم فکر کند که چرا این اتفاق افتاده و از خدا بخواهد که

راهنمایی‌اش کند که چه کند. بعد از آن با تصمیمی جدی بیرون آمد:
“قطعا خدا مرا در آن کلاس قرار داده تا آن کافرهای نفهم بی‌چاره را از
آتش جهنم نجات بدهم.” از این رو ماموریت الهی او برای مسیحی
کردن آن عرب‌ها با رفتن به کلاس‌ها شروع شد.

او سعی می‌کرد در طول کلاس با آن‌ها در مورد مسیحیت بحث کند: “من
سعی می‌کردم برایشان توضیح بدهم که چرا اگر به مسیح به عنوان
خدای نجات‌دهنده‌شان معتقد نباشند توی جهنم خواهند سوخت؛ اما این
درشان هیچ اثری نمی‌کرد و آن‌ها مسیحی نمی‌شدند! بعد برایشان
توضیح دادم که چطور عیسی به خاطر نجات آن‌ها از گناهانشان بود که
به صلیب کشیده شد.” اما باز هم آن‌ها مسیحی نمی‌شدند و تلاش او
جواب نمی‌داد. این بار او تصمیم می‌گیرد تا دروغین بودن دین‌شان را با
توسل به کتاب خودشان به آنها نشان بدهد: “تصمیم گرفتم که کتاب
خودشان را بخوانم تا به آنها نشان دهم که اسلام دین دروغی و محمد
هم پیامبری دروغی‌ست.” با این تصمیم، او شروع به خواندن قرآن کرده
و مدام نکاتی را از تناقضات و دروغ‌های آن که به نظرش می‌رسد
یادداشت می‌کند. این تصمیم درنهایت او را به مطالعاتی فشرده در قرآن

و درباره‌ی اسلام – که در نهایت یک سال و نیم از زمان تحصیل به درازا کشید – واداشت.

آغاز راه

در طول این یک سال و نیم او سعی می کرد همواره مسیحی معتقدی باشد اما ظاهراً چیزهایی در او داشت تغییر می کرد. چیزهایی که اگرچه خودش متوجه آن ها نبود اما آن قدر بود که همسرش را آزار دهد: “مثلاً یا (Bar) من و همسر من همیشه عادت داشتیم آخر هفته ها برویم بار برویم پارتی، اما من دیگر علاقه ای به رفتن به آن طور جاهایی نداشتم. همچنین به مراتب ساکت تر و گوشه گیر تر شده بودم.” همچنین او دیگر مشروب مصرف نمی کرد و گوشت خوک نمی خورد. همسرش که با دیدن آن تغییرها ابتدا به امینه مشکوک شده بود، پس از مدتی دیگر مطمئن شده بود که پای مرد دیگری در میان است و امینه دارد به او خیانت می کند، چرا که فکر می کرد “همیشه برای یک مرد دیگر است که یک زن می تواند تغییر کند.” از این رو، اگرچه کارشان به طلاق نکشید

اما او، امینه را به همراه دو کودکش از خانه بیرون می‌کند و امینه
زندگی‌اش را در یک آپارتمان کوچک ادامه می‌دهد. اما در عین حال او
همچنان به مطالعاتش در باره‌ی اسلام، بیرون کشیدن دروغ‌های قرآن و
هدایت عرب‌ها به مسیحیت ادامه می‌دهد.

[PM محمد تقی صرفی پور، 5:30 2025/15/9]

در همین روزها است که روزی امینه متوجه می‌شود که کسی در خانه‌اش
را می‌زند: “در را که باز کردم دیدم مردی با لباس خواب سفید بلند، که
یک رومیزی چارخانه‌ی سفیدقرمز به سرش بسته بود روبرویم ایستاده
است! همراهش هم سه مرد دیگر بودند که آن‌ها هم لباس خواب
ت نشان بود! (این اولین باری بود که من عرب‌ها را با لباس مرسوم‌شان
می‌دیدم)!” ابتدا به او برمی‌خورد و این نشانه‌ی بی‌احترامی به خود
می‌داند که این عرب‌ها با لباس راحتی منزل در خانه‌ی او آمده‌اند، اما
بعد بیشتر به او برخورد وقتی که می‌بیند آن مرد به امینه می‌گوید که “ما
متوجه شده‌ایم که شما می‌خواهید مسلمان شوید!” امینه خیلی سریع و

ناراحت جواب می‌دهد که مسیحی است و اصلاً نمی‌خواهد مسلمان شود.

اما به ذهنش می‌رسد که حالا که این این‌ها تا اینجا آمده‌اند لااقل در مورد دین و کتابشان سین جیمشان کند! بدین ترتیب بحث طولانی او با آن مرد - که بعدتر می‌فهمد نام او عبدالعزیز الشیخ است - در آن روز آغاز می‌شود. مردی که به گفته‌ی امینه، "انسانی صبور بود که با حوصله به همه‌ی سولات من جواب می‌داد. او هیچ‌وقت جواری بر خورد نمی‌کرد که سوال من احمقانه و ساده به نظر برسد. او برایم توضیح داد که الله به ما گفته است تا در طلب علم باشیم و سوال کردن یکی از راه‌های کسب علم است... او از من پرسید که قبول داری که خدا یکی است؟ گفتم بله، گفت قبول داری که محمد فرستاده‌ی خداست؟ گفتم بله، او سریع گفت که پس تو همین الان هم مسلمانی! اگر چه من مجادله می‌کردم که خیر، من مسلمان نیستم و با خودم می‌گفتم که من نمی‌توانم مسلمان باشم، آخر چه‌طوری؟! من که آمریکایی و سفید پوستم! همسر چه خواهد گفت؟ خانواده‌ام؟ لابد آن‌ها دق خواهد کرد! ... عبدالعزیز هر مطلبی را که برایم توضیح می‌داد مثل نگاه کردن به باز شدن یک گل رز بود که گلبرگ به گلبرگ باز می‌شد تا برسد به زیبایی نهایی‌اش. هر

وقت که من مخالفت می‌کردم که چیزی را قبول ندارم و چرا، او ابتدا می‌گفت که من درست می‌گویم و حرفم صحیح است اما بعد سعی می‌کرد که مساله را از جنبه‌ی دیگر و عمیق‌ترش به من نشان بدهد تا بهتر بفهمم. بحث آن‌ها در آن‌روز اگر چه به درازا کشید اما در در نهایت در بعدازظهر همان روز، 21 ماه می 1977، امینه این کلمات بر زبانش جاری شد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

امینه در طول زندگی‌اش سخنرانی‌های زیادی را در مجامع رسمی، آکادمیک و ... انجام می‌داد

قربان گاه هاجر

آنگونه که خودش می‌گوید، "اگرچه در آن روز من شهادتین را گفتم اما همچنان چیزهایی برایم قابل فهم نبود و با آنها مخالف بودم. از همین رو بعد از شهادتین سریع اضافه کردم: اما هیچ‌وقت حجاب سرم نخواهم کرد، و اگر که همسرم زن دیگری بگیرد اخته‌اش می‌کنم! که یک دفعه دیدم که آن سه مرد دیگر به سرفه افتادند!" دیدارها و بحث‌های بین

آن‌ها چندین بار دیگر هم اتفاق افتاد و در طول یک سال امینه سعی می‌کرد بیشتر و بیشتر درباره‌ی اسلام بداند. اگرچه به گفته‌ی خودش در مطالعاتش هیچ تلاشی نداشت تا زندگی‌اش را تغییر بدهد اما همچنان که اطلاعاتش از اسلام بیشتر می‌شد، تغییرات درونی امینه هم آشکارتر می‌شد به طوری که در همان سال اول او حجاب به سر کرد.

اما از سوی دیگر، در سال‌ها و جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کرد – که نه چیز زیادی از اسلام می‌دانستند و نه البته روی خوشی به اسلام و مسلمان‌ها نشان داده می‌شد – مسلمانی کار ساده‌ای نبود، و از همه مشکل‌تر مسلمان شدن. او به تدریج اکثر دوستانش را از دست داد، چرا که از نظر آن‌ها دیگر “آدم باحالی نبود و دائماً یا سرش در آن کتاب (قرآن) بود یا از اسلام حرف می‌زد؛ حوصله‌ی آدم را سر می‌برد!”

همچنین اولین روز محجبه شدنش، آخرین روز کارش نیز بود چرا که رییسش او را بین دو چیز مخیر کرد: یا کار یا حجاب. از سوی دیگر آگاه شدن همسرش از اسلام آوردن امینه، نه تنها کمکی نکرد که کار را بدتر کرد، چرا که همسرش دیگر کاملاً یقین کرد که برای مرد دیگری‌ست که امینه مهم‌ترین چیز در زندگی‌اش، دین و اعتقاداتش را

تغییر داده است! از این رو، اگرچه او و همسرش همدیگر را عمیقاً دوست داشتند، طلاق تنها چیزی بود که می‌توانست همسرش را راضی کند، بدین ترتیب همسر امینه تقاضای طلاق کرد. اما تلخ‌تر از همه‌چیز و دردناک‌ترین روز برای امینه، جدایی از دو کودک خردسالش بود.

[PM محمد تقی صرفی پور، 5:30 2025/15/9]

در دادگاه طلاق، قاضی به طرز دردناکی امینه را بین دو انتخاب قرار داد: یا از اسلامش برگردد و حضانت بچه‌هایش به او واگذار شود، یا اسلامش را بچسبد و قید بچه‌هایش – که قانوناً به مادر تعلق می‌گرفت – را بزند: “من شوکه شده بودم! قاضی [قبل از صدور حکم نهایی] بیست دقیقه به من فرصت داد که فکر کنم و تصمیمم را بگیرم. آن‌ها دردناک‌ترین دقیقه‌های زندگی‌ام بودند. من نمی‌توانستم آنچه قلبم گواهی می‌داد و به آن باور داشتم را انکار کنم. در آن حال بود که خدا را با تمام وجود صدا زدم، طوری که در عمرم هیچ‌وقت آن‌گونه دعا نکرده بودم... وقتی بیست دقیقه‌ام تمام شد، من دادگاه را ترک کردم در حالی که قلبم

گواهی می‌داد که هیچ جا برای بچه‌های عزیزم امن‌تر از آغوش خدا نیست. در دادگاه گفتم که من بچه‌هایم را به دستان الله می‌سپارم. و البته با این جمله، نگفتم که بچه‌هایم را رها می‌کنم. دادگاه را ترک کردم در حالی که می‌دانستم زندگی بدون بچه‌هایم برایم بسیار سخت خواهد بود. قلبم خون‌گریه می‌کرد اما می‌دانستم که تصمیم درست را گرفته بودم. چیزی که در آن شرایط آرامم می‌کرد آیه‌الکرسی بود: الله لا اله هو [الحی القيوم ... 2]

از دست دادن فرزندان گرچه تلخ‌ترین اما تنها سختی‌ای نبود که امینه با آن مواجه می‌شد، چرا که برخورد خانواده‌اش هم دست‌کمی از دیگران نداشت و هیچ‌کس روی خوشی به او نشان نمی‌داد: مادرش به تصور این‌که این انتخاب، یک تصمیم بوالهوسانه است، امیدوار بود که امینه به زودی از نظرش برگردد. خواهرش - که متخصص سلامت روانی بود - مطمئن شده بود که امینه عقلش را از دست داده و باید در بیمارستان روانی بستری شود. پدرش که معمولاً آدم منطقی و آرامی بود با شنیدن خبر مسلمان شدن امینه تفنگش را برداشت تا برود و او را بکشد چرا که از نظر او "بهتر بود این دختر بمیرد تا این که برای همیشه در قعر جهنم

بسوزد!" و این گونه بود که امینه یک باره خودش را تنها دید: "یک دفعه دیدم من مانده‌ام بدون دوست‌هایم، بدون همسر، بدون بچه‌ها و خانواده و هیچی. با خودم گفتم خب حالا بعدش چه؟"

امینه در کنار یادبود تمبر پستی عید فطر که در سال سال 2001 توسط اداره‌ی پست مرکزی آمریکا منتشر شد

اولین بارقه‌های امید

در طی این سال‌ها امینه به مراتب تغییر کرده و به انسان دیگری تبدیل شده بود. همه می‌دیدند که چگونه اخلاق او بهتر و مهربان‌تر شده است. همچنین امینه بر خلاف برخورد اولیه‌ی خانواده‌اش سعی می‌کرد همچنان با آنها ارتباط داشته باشد و با احترام و مهربانی با آنها برخورد کند. در مناسبت‌های مختلف امینه برای آن‌ها کارت تبریک می‌فرستاد و همیشه سعی می‌کرد بدون نام بردن منابع، جملات زیبایی هم از قرآن یا حدیث بر روی آن کارت‌ها برایشان بنویسد. طولی نکشید که اولین

جرقه‌ها برای امینه زده شد: اولین کسی که دین او را قبول کرد و سپس مسلمان شد مادر بزرگش بود که نزدیکی به صد سال عمر داشت. اما اندکی پس از مسلمان شدن مادر بزرگش درگذشت؛ اتفاقی که اگرچه امینه را غمگین کرد اما خوشحال بود که مادر بزرگش مسلمان و با نامه‌ی اعمالی پاک از دنیا رفته است.

بعد از این سال‌ها، امینه دیگر کاملاً آشکارا اسلامش را ابراز می‌کرد و خود را مسلمان می‌خواند. طولی نکشید که روزی مادر امینه با او تماس گرفت از او پرسید که “این اسلام و اینا که می‌گوید چه هست؟” این اولین تماس همدلانه‌ی مادرش بود که امینه را بسیار خوشحال کرد چرا که از نظر مادرش “این چیزی که به‌ش اسلام می‌گویند” تاثیر خوبی بر امینه داشته بود. چند سال بعد مادر امینه دوباره در تماسی تلفنی از او می‌پرسد که گر کسی بخواهد مسلمان شود باید چه کار کند؟ “به او گفتم که فقط باید بداند که خدا یکی است و محمد پیامبر اوست. مادرم گفت که این را که هر نفهمی هم می‌داند! منظورم این است که چه کارهایی باید بکند؟! من برایش همان چیزها را دوباره گفتم و گفتم اگر به آن‌ها معتقد است پس همین الان هم مسلمان است. بعد مادرم گفت: بسیار

خب، پس بگذار فعلاً چیزی به پدرت نگوییم". اما مادر امینه نمی‌دانست که پدر امینه دو ماه پیش از اینکه مادرش با او تماس بگیرد با امینه تماس گرفته و همین سوالات در مورد اسلام را پرسیده و تصمیم گرفته که مسلمان شود!

[PM محمد تقی صرفی پور، 5:30 2025/15/9]

نفر بعد که از خانوادگی امینه مسلمان شد خواهرش -همان متخصص سلامت روانی- بود: "خواهرم به من گفت که من آزادانه‌ترین آدمی هستم که تا به حال دیده است. شنیدن این حرف از کسی مثل خواهرم برایم بهترین تعریف و تحسینی بود که شنیده بودم". در پس سال‌های سختی و دوری انگار خداوند خواسته بود تا پاداش سختی‌های امینه را بدهد، امینه می‌دید که چگونه در طی این سال‌ها هر از گاهی فردی از خانواده و اقوامش به اسلام مشرف می‌شوند و این برای امینه مایه‌ی دلگرمی و بسیار خوشحال کننده بود. اما خوشحال کننده‌ترین خبر برای او روزی بود که یکی از دوستانش، به او خبر داد که همسر سابق امینه، همان که

به تصور این که امینه با مرد دیگری رابطه دارد از او طلاق گرفته بود،
شهادتین را گفته و مسلمان شده است. این خبر امینه را به گونه‌ی
دیگری خوشحال کرد. بعدتر همسر سابقش پیش او آمد و به او گفت
که چه طور در طی این شانزده سال امینه را همواره زیر نظر داشته و
می‌دیده که چه گونه روز به روز خوب تر می‌شود و می‌خواهد که دخترش
هم مثل امینه بزرگ شود و سپس از امینه خواست که او را به خاطر
اتفاقاتی که در گذشته رخ داده بود ببخشد؛ چیزی که امینه همان سال‌ها
قبل در حق او انجام داده بود. چند سال بعد هم، ویتنی پسر اول امینه که
حالا بیست و یک ساله شده بود، با امینه تماس گرفت و به او گفت که او
هم می‌خواهد مسلمان شود.

دریای رحمت

باران رحمت الاهی هم‌چنان بر زندگی امینه می‌بارید. او که از نظر
پزشکان به دلیل بیماری‌اش قاعدتا نمی‌توانست فرزند دیگری به دنیا
بیاورد، از ازدواج دومش دارای پسری شد که او را به سبب برکتی که

خدا در زندگی به او داده بود “برکت” ناامید. اما این چشمه‌ی جوشان
رحمت بر امینه در این نیز متوقف نشد و بر زندگی‌اش همچنان جاری
بود. سال‌ها بعد دکترها تشخیص دادند که امینه به سرطان حاد و
پیش‌رفته دچار شده است که احتمالا تا یک سال دیگر می‌توانست زنده
بماند. اما امینه هیچ وقت هدفش را گم نکرد و ناامید نشد: “من به فکر
افتادم که چه کسی بعد از من مراقب فرزندانم، به خصوص پسر کوچکم
خواهد بود؟ اما با این حال من ناامید نبودم. همه‌ی ما خواهیم مرد. من
مطمئن بودم که این دردهایی که می‌کشم همه‌اش رحمت خداست. ...
[در زندگی‌ام] خیلی زود رحمت و محبت خدا را دیدم. دوستانی که مرا
دوست داشتند یک‌باره از همه‌جا پیدا شدند. از همه مهمتر فهمیدم که
چقدر ارزشمند است که حقیقت اسلام را به دیگران هم نشان دهم. مهم
نبود که کسی، چه مسلمان یا غیر مسلمان مرا تایید کند یا نه، از من
خوششان بیاید یا نه. تنها تایید و محبتی که من می‌خواستم از خدا بود.
در عین حال می‌دیدم که برخی مردم انگار بدون هیچ دلیلی مرا دوست
داشتند. برایم خیلی شیرین بود وقتی یاد این می‌افتادم که اگر خدا رو

دوست بداری، او محبتت را در قلب مردم قرار می‌دهد[3]. من ارزش
."این محبت الهی را ندارم، این همه‌اش رحمت خداست

در طول همه‌ی این سال‌ها، امینه دمی از مطالعه و کسب دانش دربارہ‌ی
اسلام فرو نگذاشت. او همچنین همراه کسب دانش بیشتر نسبت به
اسلام تا جایی که می‌توانست در مراسمات و مکان‌های مختلف به
سخنرانی می‌پرداخت و برای کمک به دیگران، چه مسمان یا غیر آن، در
شناخت اسلام تلاش می‌کرد. حالا دیگر امینه فردی شناخته شده بود که
همه او را با نام خواهر امینه می‌شناختند. نام

کافی بود تا باعث شود سالن سخنرانی‌های او همواره پر از جمعیت باشد؛
چه در دانشگاه‌ها، مراکز اسلامی، مساجد یا هر جای دیگر. او نسبت به
هیچ دعوتی اگر که می‌توانست فروگذار نبود، در هر ایالتی از آمریکا که
باشد، نزدیک یا دور. نام او دیگر در بین مسلمانان همه‌ی ایالت‌های
امریکا و نیز در دنیا شناخته شده بود. خدا در کلام امینه آن گونه شیرینی
و شیوایی‌ای قرار داده بود که آن دختر کم‌رو و کم حرف را به
سخن‌وری خوشرو و خندان تبدیل کرده بود که به واسطه‌ی سخنانش

بسیاری از دختران و پسران به اسلام گرویده بودند. بیشترین تلاش او در سال‌های زندگی‌اش به عنوان یک زن، شاید صرف همان دغدغه‌ی اصلی امینه^۱ نشان دادن اسلام به عنوان دین رحمانی و آزادی بخش حقیقی زنان^۲ شده بود

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا و که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)، به نقل از وب اسلام خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه واله) را پیامبری برای :گرایی در جهان جهانیان قرارداد و فرمود: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (۱) و ما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان

او نه تنها پیامبری به سوی صحرائشینان بلکه پیامبری برای جهانیان از گذشته ها تا به امروز و فردا با همه پیشرفت ها و آگاهی هاست

پیامبران قبل از حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پیامبری مخصوص قوم خویش

بودند: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۲) اما رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه واله) برای همه مردمان است و لذا خداوند معجزه او را متفاوت از معجزات طبیعی و زودگذر سایر پیامبران قرار داده است.

آنچه در ادامه می آید برخی اعجاز علمی قرآن و تاثیر آن بر دانشمندان غربی است که حقانیت اسلام را با تحقیقات خود دریافتند و نهایتاً مسلمان شدند. معجزات پیامبران گذشته را مردم معاصر وی می دیدند و پس از مدتی خداوند، پیامبری دیگر با دین جدید و معجزه ای جدید می فرستاد. اما حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پیامبری است خاتم تا به روز قیامت، از این رو معجزه وی را معجزه ای باقی قرار داد.

اگر از یکنفر یهودی یا مسیحی بخواهیم که معجزه حضرت موسی (علیه السلام) یا حضرت عیسی (علیه السلام) را به ما نشان دهد، خواهد گفت: من چیزی ندارم که به شما نشان دهم و نمی توانم عصای موسی (علیه السلام) را برای شما حاضر کنم و نمی توانم حضرت عیسی (علیه السلام) را دعوت کنم تا جلوی چشمان شما مردگان را زنده و بیماران را شفا دهد، تنها می توانم گزارشی تاریخی از معجزات آنان را ارایه دهم ولی اگر از یک مسلمان راجع به بزرگترین معجزه حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پرسند، خواهد گفت: مهمترین معجزه او قرآن کریم است که در میان ما همچنان باقی است و مردم می توانند در آیات و معجزاتش تحقیق و جستجو کنند: قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلْ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اَوْحَىٰ اِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ لِاُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (۳) بگو کدام چیز گواهِش

بزرگتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا با آن، شما و هر که را [که پیام آن] به او برسد، هشدار دهم. یکی از ابعاد اعجاز در این کتاب علم و دانشی است که در آن است، چنان که خداوند می فرماید: لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. (۴) لیکن خدا بر آنچه سوی تو فرو فرستاد گواهی می دهد [که] آن را به دانش خویش فرو فرستاده است. پژوهشگران و اساتید دانشگاه ها و رهبران اندیشه انسانی می توانند درباره علمی که در این کتاب خدای سبحان است به تحقیق و جستجو بپردازند. در این مقاله به عنوان نمونه چند پروفیسور بزرگ جنین شناس اروپایی و امریکایی را می بینم که چگونه وقتی آیات جنین شناسی قرآن به آنان عرضه می شود، ابتدا با تعجب بسیار اظهار می دارند که چگونه ممکن حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) ۱۴۰۰ سال قبل جنین و مراحل آن را دقیقاً توصیف کند، چیزی که دانشمندان بزرگ جهان تا سی سال پیش نتوانستند دریابند؟ ولی وقتی به مطالعه آیات پرداختند، از انطباق آنها با واقعیت های علمی، آنچنان شگفت زده شدند که در حضور همه مسلمان شده و به رسالت پیامبر اکرم شهادت دادند.

دین و دانش در اسلام و اروپا

اندیشه اروپایی همواره در میان معرکه شدید بین دین و علم است. سرچشمه این اختلاف به تورات، کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان بر می گردد که می گوید: شجره ای که آدم از خوردن آن ممنوع شد، درخت معرفت بود و بعد از اینکه از آن درخت خورد بصیرتش افزون گشت

مار به زن گفت: در روزی که از آن [درخت معرفت] بخورید، چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون از آن درخت دلپذیر (۵) «.دانش خوردند، چشمان هر دوی ایشان باز شد

از این رو در اروپا به مدت دو قرن بر سر این موضوع گفت و گو بود که آیا این علوم طبیعی و کیهانی را که از سرزمین های اسلامی آمده، بپذیرند یا آنها را به مسلمانان برگردانند؛ زیرا کشیشان، این علوم و معارف را درخت معرفت می دانستند که در کتابشان به عنوان گناه نخستین از آن یاد شده بود و استدلال می کردند که تورات می گوید که هرگاه از این درخت بخورند، بصیرتشان زیاد می شود، و مورد غضب الهی و طرد از رحمت حق واقع خواهند شد.

از این رو به طور کلی همه این علوم را به طور اجمال و تفصیل طرد و آن را از اساس مصادره کردند. اما پس از اینکه سردمداران علم و دانش بر رجال کلیسا پیروز شدند با حرکت معکوسی از آنان انتقام گرفتند و این بار دانشمندان در صدد برآمدن تا دین را از اساس و بن برکنند و بالاخره چنین کردند و به روی هر چیزی دست گذاشتند تا در این مبارزه دین و دانش پیروز شوند و سرانجام توانستند کلیسا در محاصره خود درآورند. از این رو وقتی با یک دانشمند اروپایی راجع به دین و علم سخن می گویی تعجب می کند و می گوید: چه می گویی؟ زیرا که آنان اسلام را نمی شناسند و نمی دانند که اسلام چگونه علم و علما را گرامی داشته و آنان را بعد از فرشتگان، شهادت دهندگان بر وحدانیت خدا قرار داده و فرمود: شهدا الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم. (۶) خدا

گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست و همچنین فرشتگان و دانشمندان آنان نمی دانند صفتی که خداوند با آن، آدم را بر فرشتگان ترجیح داد، صفت علم و دانش بود و قصه آدم نزد ما در قرآن کریم، درست بر عکس تصویر تورات تحریف شده است و علم سبب تکریم آدم است نه سبب طرد وی، این چیزی است که صریحاً در قرآن کریم آمده است

از این رو هرگاه با اروپائیان از اسلام و علم بحث می شود، گمان می کنند که از چیزی شبیه به دین خودشان بحث می شود و دیدگاه اسلام نسبت به علم همانند دیدگاه دین خودشان نسبت به علم است. ولی وقتی حقایق اسلام و قرآن را به طور واضح و آشکار می یابند، ناگهان منقلب می شوند و بسیاری از آنها که تشنه حقیقت بوده و آزاد اندیشند، به اعجاز قرآن اعتراف و به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) شهادت می دهند

به عنوان نمونه در این مقاله با چند پروفیسور جنین شناس که پی به اعجاز علمی جنین شناسی قرآن برده و مسلمان شده اند، آشنا می شویم. جالب اینکه این دانشمندان با متد و روش خاصی که دارند چیزهای بسیار جالبی از آیات قرآن کشف کرده اند که ما به آن توجه نکرده بودیم

پروفیسور کید. ال. مور ۱۰

چند سال پیش عده ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت براساس فرموده قرآن: لَوْ كَانَ مِنْ

عِنْدَ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا (۷) (اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار [با واقع] می یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟

بنا به توصیه قرآن: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (۸) (از آنان که می دانند [و تخصص دارند] پرسید)، آنها از یکی از متخصصین جهانی در جنین شناسی بنام «کید مور»، استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره دعوت کردند و به او گفتند: این تمامی آیاتی است که قرآن، کتاب آسمانی ما، در مورد رشته شما بیان داشته است. از شما می خواهیم که آنها را با واقعیات جنین شناسی (که از راه میکروسکوپ) به دست آمده و سایر تجربیات و آزمایش ها را مورد بررسی قرار دهید و به ما بگویید که این آیات تا چه اندازه با واقعیات های جنین شناسی منطبق است.

کید مور ابتدا با بهت و حیرت گفت: چگونه ممکن است محمد (صلی الله علیه و آله) ۱۴۰۰ سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته اند؟ اما پس از بررسی آیات، حیرتش تبدیل به شگفتی و تحسین گشت و آن قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفت که تصمیم گرفت کتاب جنین شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کند.

وی در چاپ بعدی کتابش به نام «قبل از آنکه ما زاده شویم» در بخش مربوط به تاریخچه ی جنین شناسی، موادی را افزود که در چاپ اول نبود؛ زیرا آنچه او در (۹). قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود

دکتر کید. ال. مور یافته های خود را از قرآن که همگی مطابق با واقع و آزمایش های علمی بود و یا برایش تازگی داشت به کتابش «انسان رشد کننده» افزود و “The Deveiopng Human، Keithe Moore” چاپ دوم آن را به نام و چاپ سوم آن را با مقدمه ای از یکی از علمای اسلام به نام شیخ عبدالمجید الزندانی، منتشر کرد

و آن گاه تحت عنوان: «الانسان النامی مع زیادات اسلامیه» به زبان عربی ترجمه و چاپ شد. انتشار این کتاب جهان، پزشکی را شگفت زده کرد به طوری که برای توضیحات بیشتر، او را سه بار به مصاحبه تلویزیونی فرا خواندند

دکتر گری میلر جریان دیدار و گفت و گوی تلویزیونیش با دکتر کیدمور را چنین گزارش می دهد: «من از دیدار و گفت و گو با دکتر کیدمور در یک برنامه ی تلویزیونی بسیار لذت بردم، او که یافته هایش را با اسلاید نمایش می داد، یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده. تا سی سال پیش ناشناخته بود بویژه توصیف قرآن از جنین به علقه (زالو و شبه لخته ی خون)، (۱۰) برای او جدید بود اما وقتی او آن را بررسی کرد، دریافت که این مطلب درست است و آن را به کتابش افزود. او می گفت: «من قبل از این هرگز

«به این نکته فکر نکرده بودم

.او به بخش جانور شناسی رفت و به مطالعه و بررسی زالو پرداخت

وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین است، تصمیم گرفت دو تصویر از آن ها را در کتابش درج کند

دکتر گری میلر می افزاید: اگرچه مثال فوق از اطلاعات تحقیقاتی انسان که در قرآن آمده مربوط به یک غیر مسلمان است، اما به همان اندازه معتبر است چرا که این شخص (دکتر کید مور) از کسانی است که در جنین شناسی خبره و صاحب نظرند. (۱۱)

در سال ۱۹۸۲ کتاب کید مور که با معارف جدید از قرآن تجدید چاپ شده بود، جایزه بهترین کتاب پزشکی را دریافت کرد. این کتاب به هشت زبان ترجمه و به عنوان کتاب درسی جنین شناسی مورد استفاده قرار گرفت. دکتر مور در هشتمین کنفرانس پزشکی (۱۹۸۱) عربستان اظهار داشت

جای بسی خوشحالی است که بتوانم سهمی در روشن ساختن آیات قرآن در «مورد تکامل انسان داشته باشم. برای من کاملاً روشن است که این گفته ها از جانب خداوند برای حضرت محمد (صلی الله علیه واله) فرستاده شده است. زیرا تقریباً تمامی این علوم تا قرن ها بعد کشف نشده بود و برای من قطعی است که (۱۲). «حضرت محمد (صلی الله علیه واله) حتماً پیامبر خداست

پروفسور کید مور مطالبی را که از قرآن و حدیث نبوی فرا گرفته بود به کتاب

خود افزود و با آنها کتاب خود را تکمیل کرد و آن گاه از یکی از علمای حوزه و دانشگاه یمن بنام عبدالمجید الزندانی خواست که مقدمه ای بر کتابش بنویسد و چاپ سوم کتابش را با این اضافات اسلامی به انگلیسی و عربی چاپ کرد، و مایه شگفتی دانشمندان اروپا گردید و در سال ۱۹۸۲ جایزه بهترین کتاب پزشکی را به خود اختصاص داد.

رئیس پیشین انجمن کالبد شناسی کانادا و نیز رئیس آناتومی بالینی امریکا که از گردید و نیز J.C.B. طرف انجمن آناتومی کانادا مفتخر به دریافت جایزه معتبر در سال ۱۹۹۴ از طرف انجمن آناتومی بالینی به عضویت افتخاری درآمد. وی می گوید: «من بسیار شگفت زده شدم هنگامی که به صحت اظهارات پزشکی قرآن پی بردم که در قرآن (هفتم میلادی) مطرح کرده یعنی زمانی که هنوز علم جنین شناسی به وجود نیامده بود

وی در ادامه گفت: من از گذشته ی با عظمت علمی مسلمانان در قرن دهم میلادی مطلع بودم و می دانستم که خدمات ارزنده ای به علم پزشکی نموده اند ولی مطلب زیادی در مورد حقایق دینی و نیز ایده های علمی - پزشکی موجود در قرآن و احادیث نبوی نمی دانستم

دکتر مور در کنفرانس قاهره در مقاله ی تحقیقی که ارائه داد اظهار داشت: «مشخص نمودن صحت آیات قرآن کریم در ارتباط با رشد انسان بسیار برای من مسرت بخش بوده است. وی گفت: که به وضوح برای من مشخص شده است که چنین اظهار نظرهایی باید از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا قسمت اعظم این

سخنان تا قرن ها بعد مکشوف نشده و باقی ماند و این نظر ثابت می نماید که
 [حضرت] محمد (صلی الله علیه و اله) فرستاده خداوند است

مراحل رشد جنین انسان پیچیده می باشد و رشد آن در برگیرنده نوعی فرآیند
 دایمی تغییر که می توان از مفاهیم و اصطلاحات ساده موجود در قرآن کریم و
 احادیث، در یک سیستم طبقه بندی شده ی منظم استفاده کرد. این سیستم
 پیشنهادی بسیار ساده و جامع است و با علم جدید جنین شناسی بسیار هماهنگ و
 هم خوان می باشد

بررسی ها و مطالعات متراکم در چهار ساله گذشته در مورد قرآن و احادیث «
 اسلامی یک سیستم طبقه بندی شده منظمی را نشان داده است که نمی تواند
 »برگرفته شده از علم و دانش تجربی باشند

کشفیات کید. ال. مور از قرآن و حدیث و تکمیل کردن کتابش با آن و تشریفش
 به اسلام، موجب گردید که چندین پروفیسور جنین شناس و غیره به قرآن روی
 آورند و مسلمان شوند و در سمینارهای بعدی قرآن و علم شرکت کنند

**اینک چند نمونه ای از دیگر پروفیسورهای راه یافته به اسلام را در
 رشته جنین شناسی از نظر می گذرانیم**

T.V.N Persaud تی.وی.ان پرساود ۲۰

او پروفیسور آناتومی و تولد نوزاد و سلامت کودک دانشگاه مانی توبای کانادا
 است. وی نویسنده بیش از ۲۰ کتاب و ۱۸۱ مقاله ی علمی است و کتاب مشترکی

با پرفسور مور درباره جنین شناسی نوشته که کتاب درسی در همه دانشگاه های
J.C.B. دنیاست و در سال ۱۹۹۱ م مفتخر به دریافت جایزه معتبر
او نیز مانند «مور» تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن، مسلمان شد و برای اولین
بار در بخش تاریخچه ی جنین شناسی کتاب بین المللی و درسیش، جنین شناسی
:قرآن را مطرح کرد و در مصاحبه ی خود اظهار داشت
به نظر من حضرت محمد (صلی الله علیه واله) یک شخص امی بود که نه می «
توانست بخواند و نه بنویسد، وی در هزار و چهارصد سال پیش نظریات علمی
عمق داری را مطرح می کند که بعداً به طور شگفت انگیزی همه آنها مورد تأیید
علم تجربی قرار می گیرد.
پروفسور تی. وی. ان پرساود به اتفاق پروفسور کید مور برای اولین بار در کتاب
جنین شناسی خود، جنین شناسی قرآن در قرن هفتم میلادی را در تاریخچه ی
(۱۳). این علم مطرح کرد

من شخصاً نمی توانم بگویم که این تصادفی و شانس محض بوده است. زیرا
تعداد مفاهیم و موضوعات علمی مطرح شده در قرآن زیاد است و همان طور که
پروفسور کید ال مور اشاره می کند، من اعتراف می کنم که این مفاهیم ریشه در
یک وحی الهی دارد و نمی تواند از منبعی غیر از سرچشمه وحی گرفته شده
باشد.

یکی از احادیثی که نظر پرساود را به خود جلب کرده، این حدیث نبوی است که

می فرمایند: إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثَنَانٌ وَارْبَعُونَ لَيْلَةً بَعَثَ اللَّهُ مَلِيكًا فَصَوَّرَهَا، وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعَظْمَهَا، ثُمَّ قَالَ أَذْكَرٌ أَمْ أَثْنَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ (۱۴)

چون ۴۲ شب بر نطفه بگذرد، خداوند فرشته ای را می فرستد تا آن را به صورت آدمی در آورد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. سپس می گوید: آیا پسر باشد یا دختر؟ و پروردگارت آنچه بخواهد مقرر می دارد.

اگر به تصویر جنین ۳۵ روزه بنگریم، صورت انسانی در آن تشخیص نمی دهیم. تا اینکه جنین ۴۲ روزه می شود باز شکل انسانی ندارد. اما در خلال هفته هفتم و بعد از ۴۲ روز به کلی جنین تغییر شکل می دهد و به صورت آدمی در می آید.

بوکای

پروفسور موریس بوکای ۳۰

پروفسور موریس بوکای متولد سال ۱۹۲۰ م و رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس، با دیدن آیات اعجاز آمیز قرآن مسلمان شد و چند سال به تحقیق درباره ارتباط میان مفاهیم متون مقدس و دستاوردهای تکنولوژی جدید پرداخت و کتابی به نام «تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف کرد که پر فروش ترین کتاب سال ۱۹۷۶ م گردید.

علاقه او به یادگیری زبان های کلاسیک از جمله عربی و نیز مطالعات وی در

کتاب آسمانی و مقایسه‌ی آنها با دستاوردهای علوم پزشکی باعث شد که استدلال‌هایش بسیار متقن و جامع و با ثبات باشند. وی به خاطر تألیف کتاب تحقیقات پزشکی به دریافت جایزه تاریخی از آکادمی فرانسه و جایزه دیگری در همین ارتباط از آکادمی پزشکی ملی فرانسه، نایل گردید.

(Seghers ۱۹۸۸) «آثار دیگر وی: «منشأ بشر چیست

(NTT – ۱۹۹۴) موسی و فرعون – یهودیان در مصر

. تأملی بر قرآن (۱۹۸۹ – سقرزه، موریس بگالی – محمد طالبی)

موریس بوکای پس از ده سال مطالعه در قرآن در سال ۱۹۷۶ خطاب به مجمع پزشکی فرانسه، اظهار داشت: «در قرآن موضوعات علمی در ارتباط با تولید مثل و فیزیولوژی وجود دارد که کاملاً با دستاوردهای کنونی علم مطابقت دارند. علم، از اصول قرآنی است و تا این اندازه است که باید اعتراف کنیم که این مسایل پیچیده علمی که پس از ۱۴۰۰ سال علم به تازگی به حقیقت آنها پی برده است، نمی‌تواند توسط یک شخص‌امی (و درس ناخوانده) مطرح شده باشد و تنها باید اعتراف کرد که آن حضرت به منبع ما فوق بشری در آن روزگار متصل بوده است. این غیر ممکن است که یک شخص درس نخوانده، کتابی را خلق کند که از لحاظ ادبی سرآمد کتب دیگر ادبای عرب باشد و از لحاظ علمی هنوز پس از چهارده قرن منبع زایش علوم جدید باشد.

أمشاج از دیدگاه بوکای

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً إِنْآ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ
امشاج (دهر: ۱ - ۲)

آیا [جز اینست که] مدت زمانی بر انسان [در شکم مادر] گذشت و او چیز قابل
ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه ی امشاج [تشکیل شده از آمیخته ها] آفریدیم
پروفسور موریس بوکای وقتی به این آیه رسید، به تفاسیر مختلف مراجعه و به
دقت آن را بررسی کرد

امشاج جمع مشج یا مشیج به معنای آمیخته ها است و مراد ترکیبی از مواد و «
عناصر مختلف یا آمیزه ای از اسپرماتوزوئید و اوول است و صفت نطفه است؛
(۱۵). چرا که مراد از نطفه، مجموع آمیخته ها با اجزای مختلف است

اغلب مفسرین قدیم این مخلوط ها و آمیخته ها را عنصر مذکر و مؤنث می
دیدند.

اما از آنجا که امشاج جمع است نه مفرد و نه تشبیه، مفسرین جدید مانند تفسیر
منتخب، نشر شورای عالی امور اسلامی قاهره، این طرز دید را اصلاح کرده و در
اینجا تشخیص می دهند که گذشته از آمیخته شدن نطفه مرد و زن، قطره ی منی
واجد عناصر گوناگون است

پروفسور موریس بوکای (۱۶) رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس در کتاب
خود «تورات، انجیل، قرآن و علم» که پر فروش ترین کتاب سال ۱۹۷۶ میلادی
است، می نویسد: «از نظر من دیدگاه تفسیر منتخب بسیار درست است و امشاج

جمع است یعنی آمیخته ها، بنابراین عناصر گوناگون نطفه کدامند. مایع منی از ترشحات مختلفی است که از غدد زیر سرچشمه می گیرد

بیضه ها: ترشح غده ی تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول های دراز ۱، دارای تاژک دراز غوطه ور در مایعی سِرْم گونه

کیسه های تخمی: این اعضاء که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک ۲، پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارور کننده دارند

پروستات: مایعی ترشح می کند که به منی ظاهر خامه ای و بوی ویژه ای می ۳، دهد (و وسیله ی تغذیه یاخته های منی و باقی ماندن فعالیت حیاتی آنها است) (۱۷)

غدد ملحق به مجاری ادرار: که عبارتند از غدد کوپر (۱۸) یا غدد مری (۱۹) و ۴، ترشح کننده ی مایعی سیال و غدد لیتره که ماده ای مخاطی ترشح می کند اینها سرچشمه های آمیخته های نطفه هستند که قرآن از آنها به نطفه ی امشاج (۲۰). (نطفه تشکیل شده از آمیخته ها) تعبیر کرده است

میزان ترشحات

اسپرم ها کمتر از ۱۰ درصد حجم مایع منی را تشکیل می دهند و ما بقی شامل ترشحات غدد تناسلی فرعی مرد می شود: ترشحات غدد زیگول سمینال ۶۰ درصد. ترشحات پروستات ۳۰ درصد، و ترشحات غدد بولبوارترال ۱۰ درصد

(۲۱)

مارشال جانسون ۴۰

E. Marshall Johnson

پروفسور مارشال جانسون یکی از دانشمندان برجسته امریکا و رئیس دپارتمان دانشگاه توماس جفرسون فیلادلفیا است که Danicl آناتومی و مدیر انستیتو درباره ی آیات جنین شناسی قرآن مطالعه و تحقیق به عمل آورده و مسلمان شده است. او می گوید: «توصیف مراحل جنین موجود در قرآن نمی تواند تصادفی و اتفاقی باشد، احتمال دارد که محمد (صلی الله علیه واله) یک میکروسکوپ بسیار قوی داشته ولی قرآن مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است در حالی که میکروسکوپ قرن ها بعد از حضرت محمد (صلی الله علیه واله) اختراع شده است. پروفسور جانسون با لبخند اظهار داشت: البته اولین میکروسکوپ اختراع شده قادر نبود بیش از ۱۰ برابر بزرگنمایی کند و تصویر آن هم واضح نبود. آنگاه گفت: هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه ی الهی در بیانات (۲۲). حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در کار است، نمی یابم

جریان مسلمان شدن مارشال جانسون

وی که در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان شرکت کرده بود و در کمیسیون اعجاز علمی قرآن و حدیث حاضر شد، پرسید موضوع این کمیسیون چیست؟ یکی از علمای یمن شیخ عبدالمجید به وی پاسخ داد که موضوع این کمیسیون بررسی آنچه راست که قرآن و حدیث در ۱۴۰۰ سال پیش بیان داشته و مقایسه ی آن با آنچه را که علوم روز بیان کرده است. پرسید: مثلاً؟ گفته شد: مثلاً علم روز

می گوید که انسان طی اطوار و مراحل آفریده شده و این اطوار و مراحل را
قرآن حدود ۱۴۰۰ سال پیش بیان کرده است

او از جایش بلند شد و فریاد بر آورد: نه، نه، نه این نمی تواند گفته ی قرآن باشد
دکتر جان بفرمایید بنشینید -

!نه نمی نشینم، این چه حرفی است که می زنید؟ -

ما درک می کردیم که این آیه چه اثری بر او گذاشته در حالی که او یکی از
علمای مشهور امریکا است و می داند که پزشکان قبل از کشف میکروسکوپ در
قرن شانزدهم، و در طول قرن هفدهم معتقد بودند که انسان در مرحله ی نطفه به
صورت انسانی مینیاتوری بوده است و شکلی را پزشکان آن عصر ترسیم کرده تا
بیان کنند که انسان به صورت کاملی در این حیوان منوی آفریده شده است و این
اعتقاد در غیر مسلمانان تا قرن ۱۸ میلادی همچنان استمرار داشت

ولی بعد از کشف تخمک زن در قرن ۱۸ م، نظر دانشمندان تغییر کرد و گفتند:
انسان به طور کامل در تخمک زن آفریده شده زیرا که تخمک بزرگتر از اسپرم
مرد است و نقش مرد در خلقت جنین کنار رفت، همچنان که در قرن هفدهم
نقش زن کنار رفته بود

تنها در نیمه قرن نوزدهم بود که دانشمندان بتدریج دریافتند که انسان طی اطوار و
مراحل آفریده می شود

از این رو وقتی به پروفیسور مارسال جانسون گفته شد که این مسئله در قرآن
۱۴۰۰ سال پیش به آن تصریح شده، ایستاد و فریاد زد که نه، نه، نه

در این هنگام یک نفر پزشک مسلمان برخاست و برای او قرآنی آورد و گفت:
بفرمایید بخوانید

برایش این آیه تلاوت شد که خداوند می فرماید: وَمَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً، وَ
قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً. (۲۳) چرا شما برای خدا عظمت قایل نیستید؟ در حالی که شما
را در مراحل مختلف آفرید؟

و او ترجمه معانی آیات را با زبان انگلیسی قرائت کرد
سپس این آیه برایش تلاوت شد: يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ
فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ. شما را در شکم مادرانتان می آفریند، آفرینشی به دنبال
آفرینش دیگر که در رشته تاریکی قرار داد

:پروفسور مارشال نشست و گفت: ممکن است این آیه چند تفسیر داشته باشد
اینکه تصادفی باشد؛ در پاسخ، ۲۵ نص صریح برایش پیدا کردند و جلوی
گذاشتند و پاسخ دادند: آیا می تواند تمامی این ۲۵ آیه نیز تصادفی باشد؟
افزون بر اینکه قرآن برای هر یک از مراحل نامی گذاشته: ابتدا نطفه، سپس علقه
و بعد مضغه و بعد از آن عظام و بعد از آن رویش گوشت: آیا اینها نیز تصادفی
است؟

گفت: نه

به وی گفته شد: دیگر چه؟

پاسخ داد: ممکن است گفته شود که محمد (صلی الله علیه واله) میکروسکوپ
بزرگی داشته است. به وی گفته شد: شما بهتر می دانید که مثل این مراحل و

دقایق و تفصیل و آنچه را که علم به آن رسیده و قرآن قبلاً بیان داشته فراهم نمی شود مگر با میکروسکوپیهای بزرگ و کسی که دارای چنین میکروسکوپی باشد، باید آن را از نسل های گذشته گرفته و به نسل های بعدی تحویل داده باشد. پروفیسور مارشال خندید و گفت: من در یک نمایشگاهی دیدم که نخستین میکروسکوپی که در جهان اختراع شد، بیش از ده برابر بزرگ نمی کرد و نمی توانست صورت روشنی ارایه دهد.

آری حضرت محمد، نه تجهیزاتی داشت و نه میکروسکوپی، بنابراین راهی جز این نمی ماند که بگوییم او رسولی از جانب خداوند است. بعد از آن بود که بحث مربوط به اعجاز علمی قرآن و حدیث در آن کمیسیون آغاز شد و گفت و گو درباره ی اطوار و مراحل جنین متمرکز گردید. پروفیسور کید مور و سایر پزشکان راجع به شکل ظاهری جنین سخن گفتند و پروفیسور مارشال به وصف دقیق قرآن از جنین خارجی و ترکیبات داخلی آن پرداخت، از جمله چیزهایی که او در میان گذاشت این بود:

[آیات] قرآن در واقع شرح مراحل خارجی جنین است ولی مراحل داخلی « جنین به هنگام آفرینش و مراحل رشد، آن را نیز مد نظر دارد و حوادث مهم در آفرینش جنین را که دانشمندان معاصر به آن پی برده اند، مورد تأکید قرار می دهد.

آن گاه تصویری از جنین در مرحله مضغه را ارایه کرد که نشانگر شکل خارجی جنین بوده، خمیده و کمانی است و در انتهای کمان آثاری است که گویی دندان

به روی آن فشار داده، همچون گوشت جویده شده و به تعبیر قرآن مضغه است برخی از قسمت ها برآمده و برخی فرورفته مثل مضغه که طول آن یک سانتیمتر است.

اگر قطعه ای از آن را جدا سازیم و اجزای داخلی آن را تشریح کنیم، می بینیم که بیشتر تجهیزات آن آفریده شده است. پروفیسور جانسون می افزاید در این شکل خواهیم دید که جزئی از سلول ها آفریده شده و جزئی دیگر هنوز آفریده نشده است و اگر بخواهیم این مرحله از مضغه را توصیف کنیم، چه می گوییم؟ آیا می گوییم این مخلقه (آفریده شده) است؟ این منطبق بر جزئی است که خلق شده و اگر بگوییم غیر مخلقه (آفریده نشده) فقط بر جزئی منطبق است که هنوز خلق نشده است.

بنابراین چاره ای جز این نیست که همچون قرآن آن را توصیف کنیم و بگوییم: **ثُمَّ مِنْ مِّضْغَةٍ مُّخَلَّهِ وَغَيْرِ مُّخَلَّهِ**. آنگاه از گوشت جویده، آفریده شده و آفریده نشده.

آن گاه پروفیسور مارشال، جانسون سخنان خود را چنین جمع بندی کرد: «من به عنوان دانشمندی جهانی تنها با اشیایی می توانم کار داشته باشم که آنها را با مشخصات می بینم، آن گاه می توانم علم جنین شناسی و مراحل علم زیست شناسی را بفهمم همچنان که می توانم کلماتی از قرآن را که برایم ترجمه می شود دریابم.

اما اگر فرضاً من در زمان گذشته [زمان حضرت محمد «صلی الله علیه و اله»] بودم

که نمی توانستم چیزی را ببینم، مسلماً نمی توانستم آن را توصیف کنم و اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در آن زمان جهل و تاریک این چنین به توصیف مراحل جنین پرداخته که خود آن را ندیده و از کسی نشنیده، باید این معلومات را از جایی دریافت کرده باشد. از این رو هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه ی الهی در بیانات حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در کار است نمی یابم.

آری این همان پرفسوری است که ابتدا گفته علمای اسلامی را بشدت رد می کرد ولی در پایان چنین مطالبی را در چند کنفرانس ابراز داشت و می گفت: هیچ راهی در برابر بشریت نیست جز اینکه مانند این دانشمندان اقرار کنند که خداوند کتابی را با علم و دانش خود به محمد (صلی الله علیه واله) نازل کرده و به بشریت وعده داده که در مسیرش چیزهایی را کشف می کند که دلیل بر آنست که این قرآن از جانب خداست، چنان که خداوند می فرماید: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ» (۲۴) (و مسلماً گزارش آن را بعد از مدتی دریافت خواهید کرد «لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ» «وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ».

(و برای هر گزارشی قراری است که در آینده خواهید دانست) «سُنْرِيهِمْ» (۲۵) (۲۶). «آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»

Gerald C.Goerinyer جرال. سی جررینگر ۵

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا و که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و

مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت
چندین آیه در قرآن وجود دارد که به طور جامع به توصیف رشد انسان از مرحله
ی آغازین آن یعنی هنگامی که به صورت تخمک در تخمدان های بدن قرار
دارد، پرداخته است.

در آن زمان به هیچ وجه این علم دارای چنین اصطلاحات، طبقه بندی ها و تعابیر
امروزی نبوده و به این بسیار شگفت آور است که در آن زمان بدون اتکا به
آزمایشگاه های پیشرفته و بدون اطلاع از ژن ها و کروموزم های موجود در بدن
که برای شناسایی و درک آنها در آن زمان نیاز به وقت و انرژی چند صد ساله
بوده است، یک شخص امی و درس ناخوانده به این زیبایی، این شاخه از علم را
طبقه بندی کند و به طور شگفت انگیزی اصطلاحات معنی داری در ارتباط با
پیچیده ترین مفاهیم علمی بیان دارد.

این آیات شگفت انگیز قرآنی یک اصل مهم را اثبات می کند و آن اینکه
حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) پیام های آسمانی و الهی دریافت می کرده
است و او فرستاده ی خداست.

Simpson سی مپسون ۶۰

رئیس دانشکده مامایی و بیماری زنان دانشکده ی پزشکی بی لورهوتسون در
ایالت تگزاس آمریکا

پروفسور سی مپسون رئیس انجمن باروری امریکا است که تاکنون به دریافت

جوایز متعددی از جمله جایزه ویژه اساتید مامایی و بیماری زنان در سال ۱۹۹۲
نایل گشته است.

پروفسور ژولی سی مپیون وقتی که دریافت قرآن در بردارنده آیات جنین
شناسی است، بسیار شگفت زده شد و با یکی از علمای اسلامی به گفت و گو
نشست و علاقمند شد که در این زمینه به مطالعه و تحقیق بپردازد.
پروفسور ژولی سی مپیون ابتدای امر شک داشت و می خواست مطمئن شود که
این نصوص مربوط به جنین شناسی از قرآن و سنت نبوی است
وقتی که مطمئن شد که از قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) است، نصوص
قرآنی مربوط به علم وراثت نظر او را به خود جلب کرد؛ آیاتی که بیانگر ظهور
آثار علم وراثت در مراحل اولیه جنین به هنگامی که نطفه است، آیاتی که به
دقت بیان می دارد که چگونه دو نطفه پدر و مادر با هم جمع می شوند و آفرینش
انسان را آغاز می کنند و بعد از آن برنامه وراثت را در کروموزم ها که اکنون،
آنها را مشاهده می کنیم مقرر می دارد. کروموزم هایی که تمام خصوصیات
انسان در آن ثبت شده، رنگ پوست، رنگ مو و سایر تفصیل. بنابراین انسان در
این کروموزم ها در مرحله ی نطفه مقدر و اندازه گیری شده است و خداوند در
این باره می فرماید: قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ.
(۲۷) کشته باد این انسان، چه خدانشناس و ناسپاس است! [آیا می داند که] از چه
چیزی خداوند او را آفریده است؟ او را از نطفه [چکه ای آب] آفریده که اندازه
گیری دقیقی در ساختارش بکار برده است.

این اندازه گیری دقیق در نوارهای کروموزمی ثبت و ضبط شده اند و جنین در
خلال ۴۰ روز اولیه همه اعضا و اندام هایش ساخته و آشکار می شود

این جنین منحنی است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) می فرمایند: **إِنَّ أَحَدَكُمْ
يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.** هر یک از شما خلقتش در شکم مادرش در
خلال ۴۰ روز جمع می شود

آن گاه پروفیسور ژولی سی میسون این حدیث را در کنار حدیث دیگر پیامبر
اکرم (صلی الله علیه واله) گذاشت که می فرمایند: **إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ اثْنَانِ وَارْبَعُونَ
لَيْلَةً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا فَصَوَّرَهَا** چون بر نطفه ۴۲ شب (۶ هفته) گذشت، خداوند
فرشته را به سویش می فرستد و آن را صورت نگاری می کند

او با مقارنه میان این دو حدیث و حد فاصل میان آن دو وقتی دقیق و تفصیل
آنها را دید، آن چنان شگفت زده شد که در یکی از کنگره ها بلند شد و نظر
خود را درباره ی آن چنین اظهار داشت: «از این دو حدیث می توانیم جدول
مشخصی را پیرامون مراحل اساسی رشد و تکامل جنین به دست آوریم: مرحله
قبل از ۴۰ روز و مرحله بعد از ۴۲ روز

و آن گاه گفت: دین می تواند رهبری علم و دانش را به عهده گیرد؛ رهبری
پیروزمندانه، همچنان که وقتی به تماشای ماشین و دستگاهی که قبلاً راهنمایی
هایش در کاتولوگش نوشته شده، شما براحتی می توانید نسبت به آن دستگاه
شناخت پیدا کنید، چون راهنمایی هایی از سوی صانع و سازنده ی آن به عمل

آمده است. وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي (۲۸). إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

و کسانی که به آنان علم و دانش داده شده، می بیند که آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شد، حق [و منطبق با واقعیت] است و آن را راهنمای به سوی راه خدای توانمند ستوده می دانند.

پروفسور سی مپسون در پایان تحقیقات خود در قرآن و حدیث، مسلمان شد و اظهار داشت: «نه تنها بین علم ژنتیک و اسلام تضادی وجود ندارد بلکه دین اسلام، خدمات ارزنده ای را به شاخه های سنتی این دانش ارایه کرده است. در قرآن مفاهیم علمی ای مطرح شده که قرن ها بعد علم توانست بر صحت آنها مهر تأیید زند و به اهمیت آنها پی ببرد.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که سرچشمه ی مفاهیم مطرح شده توسط حضرت محمد (صلی الله علیه واله) از جانب خداوند است.

Tegatat Teyasen تَجَاتَتِ تَيَاسِن ۷

رئیس بخش آناتومی و رئیس سابق دانشکده پزشکی دانشگاه چیانگ ما ای تایلند. پروفسور تیاسن چندین مقاله را در ارتباط با آیات جنین شناسی قرآن کریم و احادیث نبوی مورد مطالعه و بررسی قرار داد و چندین روز با تعدادی از اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان درباره جنین شناسی قرآن و احادیث نبوی به گفت و گو نشست و به اسلام مشرف شد و در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان از جای برخاست و ضمن [ادای] شهادتین گفت: من در سه سال گذشته

به قرآن علاقه مند شدم... و با توجه به مطالعات و تحقیقاتم طی این چند سال، معتقدم که هر آنچه در ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن آمده است، کاملاً درست است و پایه و اساس علمی دارد و علم می تواند به مرور زمان یکایک آنها را به اثبات رساند.

از آنجا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نه می توانست بخواند و نمی توانست بنویسد، باید در یک حالت استثنایی و روحانی این مفاهیم را از آفریننده دانا دریافت کرده باشد.

و این آفریننده دانا کسی جز خداوند متعال نیست و اکنون زمان آن فرا رسیده است که بگوییم: لا اله الا الله، محمد رسول الله

با ارزش ترین چیزی که من با آمدنم در این کنفرانس به آن دست یافتم، یافتن مفهوم لا اله الا الله (هیچ معبودی جز الله نیست) و نیز مسلمان شدنم می باشد

: پی نوشت ها

انبیاء: ۱۰۷، ۱

رعد: ۷، ۲

انعام: ۱۹، ۳

نساء: ۱۶۶، ۴

تورات، سفر پیدایش ۲: ۱۷-۱۸ و ۳: ۱-۸، ۵

آل عمران: ۱۸، ۶

نساء: ۸۲، ۷

نحل: ۴۳، انبیاء: ۷، ۸

گری میلر، قرآن شگفت انگیز، فصلنامه پیام جاویدان سال سوم ۱۳۸۴، شماره ۹، ص ۱۱۶-۱۱۷، ۹

در سوره های حج: ۵ و مؤمنون: ۱۴ و غافر: ۶۷، ۱۰

فصلنامه پیام جاویدان شماره ۹، ص ۱۱۷، ۱۱

۱۲، WWW.IT-IS-TRUTH.ORG.IRIB

رجوع شود به مقدمه ی کتاب جنین شناسی کاربردی، کید مور و پرساود ۱۳

صحیح مسلم در باب القدر حدیث ۳ از ابن مسعود ۱۴

آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۱، ۱۵

۱۶، Mauric Bucille.

گروهی از پزشکان برجسته، راهنمای پزشکی خانواده، ترجمه احمد آرام، قسمت ۱، ص ۳۳۷، ۱۷

۱۸، Cooper

۱۹، Mery

۲۰، Hittre

موريس بو کای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۷۲، ۲۱

۲۲، WWW.It- is-ORG

نوح: ۱۳ و ۱۴، ۲۳

ص: ۸۸، ۲۴

انعام: ۶۷، ۲۵

فصلت: ۵۳، ۲۶

عبس: ۱۷ – ۱۹، ۲۷

سیأ: ۶، ۲۸

منابع:

Bibliography

(۱) Zindani Abdul – Majeed A This is the Truth (video Tape). Scientific Signs of the Quran and sunnah containing interviewes with various scientists. Available in Arabic English French Urdu and Trukish. A full English transcript of this video with illustrations is also available: Al – Rehaili Abdullah M this is the Truth!

(۲) Moore Keith L and zindani Abdul – Majeed A. The Developing Human with Islamic Additions Third Edition W.B. saunders conany Philadelphia 1982 with Dar Al – Qiblah for Islamic Litaratrue Jaddah Saudi Arabia 1983 Page viiic Limited Edition.

(۳) Moore Keith L zindani Abdul – Majeed A. Ahmed Mustafa A The Quran and Modern science – correlation studies Islamic Academy for scientific Resersh Makkah Saudi Arabia. Reprinted by World Assembly of Muslim Youth (WAMY) USA. 1990 ISBN 0-9629236-0-6. collection of papers presented at symposium sponsored by the muslim students Association Uninersity of Illiohs May 1990.

(۴) Moore Keith L Johnson E. Marshall: persaud T.V.N. Goeringer Gerald c. Zindani Abdul – Majeed A. and Ahmad Mustafa A Human Development as Described in the Quran and Sunnh commission on scientific of the Qurdan and sunnah Muslim World Leage Makkah Al – Mukarramah Saudi Arabia 1992 ISBN 0-9627236-1-4 collection of papers that were originally presentd in the firt international conferece in scientific signs of the Quran and sunnah held in Islamabad Pakistan 1987 and after some modifications and development presented in their present from in Dakar sengal in July 1991.

انه الحق. هیئت اعجاز علمی، رابطه العالم الاسلامی، مکه مکرمه ۱۴۲۰ هـ ق ۵، گری میلر، فصلنامه پیام جاویدان، شماره ۹، سال سوم، مقاله ی: قرآن شگفت انگیز ۶، کید مور و وی. ان پرساود، جنین شناسی کاربردی ۷، موریس، بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه دکتر دبیری، چاپ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۸، منبع: جمعی از اندیشمندان؛ (۱۳۸۶)، ویژگی های سیره ی پیامبر اعظم «ص»: مجموعه مقالات بیستمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی – معاونت فرهنگی نویسنده: دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی، رئیس دانشگاه مذاهب اسلامی

<http://www.islamic-awareness.org/Quran/Science/scientists.html>

- سدريک ريب روت، کشيش فرانسوی، دارای مدرک دکترای ارتدوکس، 7 سال پیش مسلمان شد و نام خود را به احمد علی تغییر داد، ابتدا مدتی به تسنن روی آورد ولی کمی بعد از مطالعات بیشتر به تشیع مشرف شد. وی

همچنین هنرمندی است که در عرصه موسیقی، نواختن پیانو تبحر دارد. او به ادبیات و شعر نیز علاقمند است و تاکنون چندین کتاب در این زمینه تألیف و منتشر کرده است.

•

•

• اندکی در مورد علت مسلمان شدنش می گوید:

•

•

• من در یک مرکز مطالعات مسیحیت کار می کردم و به اقتضای حرفه ام باید کتب مقدس دیگر ادیان را نیز مطالعه می نمودم، وقتی از میان کتاب های مقدس دینی ترجمه قرآن را خواندم، فکر کردم شاید ترجمه فرانسوی آن، به خوبی حق مطلب را ادا نکرده است و این اولین فرصت بود برای آشنایی با اسلام که بعدها من را به تحقیق بیشتر راجع به این دین سوق داد که سرانجام باعث تشرف به آن شد.

•

•

• با اینکه من یک راهب بودم و متون دینی می خواندم، ولی با این حال هرگز موفق نشده بودم احساس عمیق و انقلابی درونی را که داشتم با خواندن کتب مقدس دیگر ادیان ارضا کنم، درحالی که حتی نگاه کردن به متن عربی قرآن و خواندن آن، در من انقلابی درونی و انگیزشی عمیق ایجاد می کند؛ انگیزشی که سبب شد، من به مطالعه بیشتر این دین پردازم و با علمای مسلمان عربی از کشورهای مختلف صحبت کنم تا سرانجام این دین را برگزینم.

سوره توحید او را مسلمان کرد....

ایوت بالداجینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی است که 12 سال پیش، پس از جدایی از مذهب کاتولیک مسلمان شده است، بنا به گفته خود او 6 سال سنی بوده است ولی اکنون 6 سال است که به آیین شیعه گرویده است. او همچنین پس از این تشریف نام خود را به ثریا تغییر داده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

در حقیقت سفر من از کودکی آغاز شد چرا که همواره در درون خودم به یک خدای واحد معتقد بودم. دو سؤال اساسی همواره زندگی مرا تحت الشعاع

خویش قرار می‌داد، اول اینکه من از کجا آمده‌ام و دوم آنکه سرنوشت من چه خواهد بود. با اینکه از دوران کودکی در درون خودم به خدای واحد اعتقاد داشتم اما در آیین مسیحیت به وضوح از خدای پدر، خدای پسر و روح القدس سخن گفته می‌شد و این سه خدایی برای من قابل قبول نبود.

وی وجود تناقضات و عدم هماهنگی میان باورهای مسیحی را یکی دیگر از مشکلات مذهبی خویش در دوران نوجوانی و جوانی خواند و افزود: با اینکه یک کودک بودم و پدر و مادرم برای کنجکاوی‌های کودکانه‌ام پاسخ‌های فراوانی به من می‌دادند اما هیچ‌گاه هیچ‌یک از پاسخ‌هایشان برای من قانع‌کننده نبود.

این مستبصر استرالیایی داستان مسلمان شدن خویش را از آنجا آغاز کرد که برای دیدن مادر خویش به مصر سفر کرده بود. وی در توصیف مردم مسلمان کشور مصر گفت: مسلمانان مصری با اینکه مردمی بسیار فقیر بودند اما بسیار آرامش داشته‌اند و در میان آنان احساس مهربانی و دوستی می‌کردند.

بالداجینو تصریح کرد: وقتی برای اولین بار موسیقی قرآن به گوش من خورد مجذوب نوای قرآن شدم و در هر فرصتی که بدست می‌آوردم این موسیقی را گوش می‌دادم.

وی مردم مسلمان مصر را مردمی فقیر اما سرشار از احساس و آرامش توصیف کرد و افزود: در کشور خودم و در اروپا انسان‌های زیادی را دیده بودم که با وجود امکانات زیاد در جست‌وجوی آرامش بودند و هرگز آن را بدست نمی‌آوردند در حالی که مردم مسلمان مصر چیزی برای زندگی کردن نداشتند اما بسیار بخشنده و مهربان بودند.

وقتی برای اولین بار به مسجد الحسین رفتم با التماس خواسته‌های خویش را از خدا طلب کردم و از او خواستم که مرا به سمت حقیقت و واقعیت هدایت کند تا از زندگی گذشته‌ام دور شوم.

بالداجینو در قسمت دیگری از صحبت‌های خویش به اولین برخورد خویش با کتاب قرآن اشاره کرد و توصیه داشت: سوره اخلاص اولین سوره‌ای بود که از قرآن خواندم و در همین چند آیه کوتاه تمام معضلات اندیشه مسیحی را حل شده یافتم و دریافتم که اسلام طریق کاملی برای زندگی انسان است.

وی تصریح کرد: تمام سؤالات خویش را در قرآن پاسخ یافته دیدم و این اولین برخورد من با قرآن بود که سبب انس همیشگی من با قرآن شد.

این تازه مسلمان استرالیایی تأکید کرد: وقتی قرآن را مطالعه می‌کردم یقین داشتم که گوینده این سخنان خالق واقعی دنیا و آفریننده حقیقی انسان است.

وی پس از اظهار شهادتین در مسجد دانشگاه الازهر مصر به دین اسلام گروید و تحقیق و پژوهش درباره آموزه‌های دینی ادامه داد.

بالداجینو گفت: بعد از شش سال که به اسلام گرویده بودم و یک مسلمان سنی شده بودم با امام حسین (علیه السلام) و ماجرای شگفت‌انگیز عاشورا آشنا شدم و این آشنایی اولین جرقه‌های گرایش من به مذهب حقه تشیع بود.

وی تصریح کرد: دستان امام حسین (علیه السلام) را در سراسر زندگی‌ام احساس می‌کنم.

بالداجینو با یادآوری حضور خود در مجالس شیعی مردم مصر و گفت‌وگوهای خویش با شیعیان این کشور اظهار داشت: چندین بار در رؤیاهای خویش امام علی (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) را مشاهده می‌کردم که با کمال مهربانی مرا به سوی امنیت و آرامش دعوت می‌نمودند.

خانم ژاپنی با مطالعه قرآن مسلمان شد

خانم اتسوکو (فاطمه) هوشینو

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

بخش اول مصاحبه خبرنگار مصاف با مستبصر ژاپنی، خانم اتسو کو (فاطمه) هوشینو.

از چگونگی آشنایی تان با اسلام شروع کنیم؟ •

آشنایی من با دین اسلام به خاطر حادثه ۱۱ سپتامبر بود. وقتی آن صحنه را دیدم اولین لحظه خیلی شوکه شدم، بعد به خودم آمدم و فکر کردم که آیا ممکن است یک حادثه ای بطور طبیعی این گونه دیده بشود؟ و به قول معروف رایحه توطئه شنیدم، چون درست شبیه به یک صحنه فیلم هالیوودی بود، و هم خیلی زحمت می کشیدند که در مورد دین اسلام سیاه نمایی کنند.

من در مورد دین اسلام خوب نمی دانستم اما چون همیشه از شبکه های تلویزیونی صحبت از اسلام بود و از اسم های مسلمانان مثل، محمد، علی و... استفاده می کردند، من ناچار بودم به دین اسلام علاقه مند بشوم تا بینم اسلام چه دارد که آنها مجبور هستند این قدر جنجال راه بیندازند، من نمی دانم اما باید خیلی مهم باشد، و بعد من شروع کردم به مطالعه.

در زمان حادثه ۱۱ سپتامبر شما کجا زندگی می کردید؟ •

من در آن زمان در توکیو بودم. مطالعات من حدود شش ماه طول کشید. زمانی که مسلمان شدم در استان نیگادا بودم.

زمان آن حادثه شما چند سالتون بود؟ •

اجازه بدین که نگم

چند سال است که اسلام آوردید و شیعه شدید؟ •

من اول تفاوت بین شیعه و سنی را نمی فهمیدم و برایم مهم هم نبود چون فقط به قرآن اهمیت میدادم، ولی شش ماه بعد از مسلمان شدن من متوجه شدم که باید شیعه بشوم

دقیقا چگونه شیعه شدید؟ •

من مطالعه می کردم ولی کتاب های خوبی نداشتم و کتاب های عمومی اساتیدی که مسلمان نبودند را می خواندم. به سایت های اسلامی می رفتم و مقالات را مطالعه می کردم و در کنار این ها قرآن را. در قرآن من جواب سوال سالیانه خودم را پیدا کردم: و ما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون
برای من زندگی خیلی پوچ و بی معنا بود، غذا می خورم، می خوابم، پول در میارم، لذت می برم، خرج می کنم و...؛ اما من نمی خواستم این طور ادامه بدهم، خیلی از ژاپنی ها واقعا بی هدف هستند، در ۱۰ سال گذشته در هر سال بیش تر از ۳۰۰۰۰ نفر خودکشی می کنند، و این آمار واقعا بالا است
بعد از آن، من خواندم که بیش از ۷۵۰ آیه در مورد علوم انسانی در قرآن است که به خیلی از آن ها به علوم امروزی هم پی نبرده اند، و این واقعا یک معجزه است. مثلا حقوق زنان، آن ها در سیاه نمایی هایشان از دین اسلام می گویند که: زنان مسلمان مثل انسان زندگی نمی کنند و زندگی هایشان شبیه به برده ها است.

ولی من خودم مطالعه کردم و دیدم این گونه نیست و ارزشی که برای زنان غربی مشخص کرده اند شاید این گونه دیده شود اما در اصل آنها زنان را به کالا تبدیل کرده اند.

• قبل از اسلام دینتون چی بوده؟

بودایی بودم

• یک بودای معتقد بودید؟

نه، من فکر می کنم که بودا ممکن است که آرامش بدهد اما هدایت نمی کند و کامل نیست، هدایت چیز دیگری است. من بودا را فرهنگ می بینم

• خانواده شما با این مساله که شما به سراغ اسلام رفتید مشکلی نداشتند و

موضعی نمی گرفتند؟

چرا، ما هر روز می جنگیدیم

روزی به حال خودم سوره یس را انتخاب کردم و گوش دادم، برق زد، با این که من اصلا عربی را نمی فهمیدم، این معجزه قرآن است. همان اولین قسمت، همین که سوره یس شروع شد آن برق زد

• آهنگش برایتان جالب بود یا مورد دیگری؟ می توانید توضیح بدهید؟

نمی دانم، نه آهنگش نبود، انگار که حضرت رسول پیش من آمدند و گفتند: بیا سمت من و در راه من باش، واقعا نمی توانم با کلمه ها توضیح بدم. قبل از سوره یس من واقعا تصمیم داشتم مسلمان بشوم، چون جواب سوال سالیانه ام را پیدا

کرده بودم، اما جراتش را نداشتم، اما شما تصور کنید حضرت رسول پیش شما بیاید و به اسلام دعوتتان کند. من بعد از سوره یس مسلمان شدم در آن زمان من در نیکادا بودم و در توکیو یک مرکز اسلامی بود که فاصله زیادی با نیکادا داشت، اما من می خواستم هرچه زود تر مسلمان بشوم، با آن مرکز تماس گرفتم و گفتم من نمی توانم به آنجا بیایم اما می خواهم که مسلمان بشوم، میشود تلفنی شهادت بگوییم؟ آن ها گفتند بیا و من اصرار کردم که نمی توانم بیایم چون خیلی دور هستم و به این ترتیب من شهادت دادم و مسلمان شدم.

این واقعا لطف خدا بود که من با آن مرکز رابطه مستقیم نداشتم چون امکان داشت که به آن سمت بروم.

آن مرکز چند کتاب کوچک و یک قرآن با ترجمه ژاپنی برای من فرستادند، من آن ها را می خواندم، تا این که کم کم متوجه شدم این ترجمه ها وهابی هستند و اشتباه دارند.

چگونه متوجه شدین که ترجمه وهابیت است؟ •

من بعدا فهمیدم، الان می توانم بگویم که وهابی بودند. کم کم عربی را خودم یاد می گرفتم چون در نزدیکی ما کلاسی برای آموزش عربی نبود. من فهمیدم که مثلا در آیه ولایت: در مورد امیرالمومنین و کسانی که در رکوع صدقه می دهند، (راکعون) را (ساجدون) معنی می کنند. این مسئله کاملا مشخص است و هر کس ذره ای عربی بلد باشد می فهمد.

یا در آیه تطهیر، کلماتی را اضافه می کنند و می گویند اهل البیت یعنی همسران
.پیامبر، در صورتی که اصلا در زبان عربی این گونه نمی شود

من همیشه به اینترنت می رفتم تا با مسلمانان صحبت کنم و سوالاتم را بپرسم، آن
ها همیشه به من می گفتند این ترجمه بر اساس تفسیر معتبری است و به همین
دلیل قبولش کنید

من پرسیدم چرا وقتی حضرت رسول فوت کرد، فقط امام علی (علیه السلام) پیش
ایشان بودند و همه مراسم را گذاشتند و پی کار خود رفتند؟ و آنها در جواب
!گفتند: غیبت نکن

این نه تنها قانع کننده نیست، بلکه خنده دار است و من به آنها گفتم: پس اگر من
!!!چیز بدی در مورد اسرائیل بگویم، غیبت میشود

من آن زمان در چت روم با مسلمانان چه شیعه و چه سنی چت می کردم و خیلی
جالب بود، اهل سنت، همه اهل سنت می گفتند که حرف شیعیان را گوش نکن،
منحرف میشوی

آن ها می گویند، مثلا می گویند: شیعیان قرآن دیگری می خوانند ، خب اگر من
یک دقیقه بروم به یک سایت شیعی و قرآن آنجا را بخوانم مشخص میشود و من
وقتی قرآن شیعه و سنی را باز کردم، یکی بود، تمام

می گویند که شیعیان، سنگ (مهر) را می پرستند، ولی من فهمیدم که روی آن
سجده می کنند، نه این که آن را پرستش کنند، اگر این طور باشد، آن ها هم
...فرش را پرستش می کنند. آن هم دروغ این هم دروغ

یا می گویند شیعیان سه بار در روز نماز می خوانند، این طور نیست، شیعیان هم پنج نماز دارند، فقط و فقط نمازشان سه مرتبه، صبح، ظهر و مغرب است. ولی شیعیان می گفتند که هر دو را مطالعه کنید و خودتان انتخاب کنید که کدام درست است. من از این اخلاق خوشم آمد چون این شیوه صحیحی است، اما گفتن (گوش نکن) یک نوع اجبار و اسارت است. من احساس کردم که شیعیان به قرآن نزدیک تر هستند. من فکر می کردم کسانی که با حقیقت هستند احتیاجی ندارند که دروغ بگویند و آنها که دروغ می گویند، مشخص است که چه کسانی هستند. آن ها احتیاج دارند و باید دروغ بگویند.

• شما با چه زبانی با آنها صحبت می کردید؟

انگلیسی.

• آن زمان شما متاهل بودید؟

نه، من مجرد بودم.

• چه زمانی ازدواج کردید؟

من یک روز مثل اولین باری که سوره یس را خواندم و خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم، دعا های شیعه را می خواندم، که به دعای یستشیر رسیدم و دوباره برق زد، من تا آن موقع، این قدر گریه نکرده بودم، به خودم گفتم که به این می گویند هدایت.

دعا از طریق ائمه منتقل شده است درست ؟ من تنها بودم و همه خانواده من دشمن بودند، وقتی دعا می خوندم، احساس می کردم که انگار ائمه یا حضرت رسول به من درس خصوصی می دهند. واقعا از روی دعا خواندن خیلی چیز ها را یاد میگیریم در مورد دین، و بعد با خودم فکر کردم که: کسانی که این ها را ندارند، چقدر بیچاره هستند

با خودم تکرار می کردم: به این میگویند هدایت، به این می گوید هدایت، اگر این چیز ها را نداشته باشند، هدایت ندارند. و من تصمیم گرفتم شیعه بشوم، در اصل من با سوره یس مسلمان و با دعای یستشیر، شیعه شدم
من همین طور ادامه می دادم و مطالعه می کردم، یک روز در یک سایت اسلامی صحبت می کردم، مثل چت روم، با مسلمانان که یک پیام را دیدم که می گفت:
آیا دختر شیعه ای اینجا هست؟
بدون فکر کردن جواب دادم: بله
چون من تازه شیعه شده بودم خیلی خوش حال بودم و افتخار می کردم که
بگویم: من شیعه هستم

...

من همین طور ادامه می دادم و مطالعه می کردم، یک روز در یک سایت اسلامی صحبت می کردم، مثل چت روم، با مسلمانان که یک پیام را دیدم که می گفت:
آیا دختر شیعه ای اینجا هست؟

بدون فکر کردن جواب دادم: بله

چون من تازه شیعه شده بودم خیلی خوش حال بودم و افتخار می کردم که
بگویم من شیعه هستم

در آن زمان همسران ایران بودند؟ •

بله، ایشان نمی دانستند که من ژاپنی هستم ولی بعدا گفتم که ژاپنی هستم و تازه
مسلمان شده ام و تازه شیعه شدم و چون دوست مسلمانی ندارم به اینجا میایم و با
مسلمانان صحبت می کنم

ما فقط تایپ می کردیم و یکدیگر را ندیده بودیم، من از اخلاق و گفتار ایشان
خوشم آمد و ایشان هم همین طور

البته من قبل از این که آن شب با ایشان آشنا بشوم، نماز خوانده بودم و دعا کرده
بودم

وضعیت زندگی من خیلی سخت بود. من هر روز با خانواده ام می جنگیدم و هم
در جامعه سختی های فراوانی داشتم، حتی راه رفتن هم برایم سخت بود؛ چون
... خیلی نگاهم می کردند. حتی غذا یا نماز، روزه و

مثلا به من می گفتند: چرا غذا نمی خوری؟ من می گفتم: رژیم دارم، چون اگر
می گفتم مسلمان شدم، خیلی رفتار آنها بد می شد معمولا من این طور جواب
میدادم که کارم خیلی دشوار نشود

خانواده نمی دانستند که شما مسلمان شده اید؟ •

چرا، آنها هم خیلی عصبانی می شدند، وقتی روزه داشتم و یا وقتی نماز می خواندم، فکر می کردند من تحت شست و شوی مغزی قرار گرفتم و وقتی نماز می خواندم مادرم پیش من می آمدند و نمک دور من می ریختند، فکر می کردند که من جن زده شده ام. اینجا از اسپند استفاده می کنید اما آنجا از نمک استفاده می کنند.

من دعا کردم و با خدا صحبت می کردم که: «وضعیت من خیلی سخت است، من همان طور که می فرمایید تحمل می کنم اما دیگر دارد طاقت فرسا میشود. تو من را هدایت کردی پس کمکم کن. بعد آن شب شوهرم را در آن سایت دیدم»

من همان طور که به خداوند اعتقاد داشتم، به دعای خودم هم اعتقاد داشتم ولی تا زمانی که اینجا بیایم و ازدواج کنم هفت سال طول کشید، هفت سال بدون دیدن یکدیگر انتظار کشیدیم.

• بعد از هفت سال شما به ایران آمدید؟

بله، اول برای مسافرت آمدم و یک ماه و نیم ایران بودم و بعد تصمیم قطعی گرفتم و برگشتم به ژاپن و به پدر و مادرم گفتم که من با یک آقای ایرانی ازدواج می کنم.

• نظرشان چه بود؟ ناراحت شدند یا اجازه دادند؟

آنها هم می دانستند که من هفت سال تحمل می کردم و انتظار می کشیدم و آنها هم رهایم کردند، می دانستند که من تصمیم خودم را عوض نمی کنم.

الان در ژاپن زندگی می کنید؟ •

نه، من در تهران زندگی می کنم

در تفسیر ایه 36 سوره ق: ان فی ذلک لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) - ابن عباس گوید: به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دو شتر بزرگ هدیه داده شد، پس به اصحاب خود نظر کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که دو رکعت نماز بخواند و در آن به کار دنیا توجه نکند و قلب او جز به یاد خدا نباشد؟ اگر چنین باشد یکی از این دو شتر را به او می دهم. علی (علیه السلام) برخاست و نماز خواند، وقتی سلام نماز را داد، جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت: «یکی از این دو شتر را به او بده». پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «او در تشهد نماز به این فکر افتاد که کدام یک از این دو شتر را بگیرد». جبرئیل (علیه السلام) گفت: «او به این فکر بود که کدام یک از آنها چاق تر است آن را بگیرد تا آن را بکشد و

در راه خدا صدقه بدهد، بنابراین، فکر او برای خدا بود نه برای خودش
یا برای دنیا. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر دو شتر را به او داد و خدا
این آیه را نازل کرد: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي در نماز
علی (علیه السلام) موعظه برای هر کسی است که عقل داشته باشد، أَوْ
أَلْقَى السَّمْعَ یعنی با دو گوش خود به آنچه با زبان تلاوت می کند گوش
بدهد؛ وَ هُوَ شَهِيدٌ یعنی قلب او برای خدا حضور داشته باشد». پیامبر خدا
(صلی الله علیه و آله) فرمود: «بنده ای نیست که دو رکعت نماز می خواند
و در آن راجع به چیزی از امور دنیا فکر نمی کند مگر اینکه خداوند از او
راضی می شود و گناهان او را می بخشد».

همسر حاج احمد آقا(ره) می گوید:

«نجف» که بودیم، چشم امام(ره)، ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم
ایشان را دید و گفت:

شما چند روز «قرآن» نخوانید و استراحت کنید. امام یک دفعه خندید و
فرمود:

دکتر! من چشمم را برای «قرآن» خواندن می‌خواهم. چه فایده ای دارد
اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟! شما کاری کنید که من بتوانم
قرآن بخوانم.

امام(ره) به راستی با خدا و کلام او انس داشت. بارها دیده می شد که در
دقایقی قبل از آماده شدن سفره که معمولاً به بطالت می گذرد، به تلاوت
قرآن می پرداخت.

آیت الله قاضی در نامه‌ای به آیت الله طباطبایی می‌فرمودند:
«دستورالعمل، قرآن کریم است؛ فیه دواء کل دواء و شفاء کل غله و دوا
کل غله علماً و عملاً و حالاً. آن قره العیون مخلصین را همیشه جلوی
چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید
و از جمله سیرهای شریف آن قرائت است به حسن صورت و آداب
دیگر، خصوص در بطون لیالی...»

و نیز: «بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب با صدای زیبا و غم انگیز، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان است. تلاوت قرآن کمتر از یک جزء نباشد.»

با تلاوت قرآن از دنیا رفت...

یکی از شاگردان مرحوم علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می شود. از ایشان می پرسد: چه کار می کنی که این طور می شوی؟ جواب می دهد: هر شب غیر از مقررات عادی، یک ختم قرآن انجام می دهم و تقریباً خواب ندارم. ایشان می فرماید: از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته ام و بخوان! آن شخص فردا آمد و گفت: بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم. بعد از چند روز دستور می دهد که خیال کن برای امام زمان(ع) می خوانی و یا پیامبر و یا علی(ع). فردا آمد و گفت: هر چه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم. بعد از چند روز فرمود: خیال کن برای خدا می

خوانی! می گویند آن جوان از اول قرآن شروع نموده بود و در
ایاک نعبد و ایاک نستعین مانده بود و صبح همان شب از دنیا رفت.

تازه شدن روحیه با تلاوت قرآن

یکی از مبارزان دوران ستمشاهی که توسط ساواک دستگیر و
شکنجه شده بود می گوید: اولین باری که من بازداشت شدم، دو روز بعد
از بازداشتم، شب مرا برای شکنجه بردند. شب زمستان و ماه اسفند بود. از
اول مغرب که حدود ساعت شش بود نگذاشتند نمازم را بخوانم و شکنجه
شروع شد. تا ساعت چهار صبح تقریباً یکسره شکنجه شدم. با فواصلی که
مرا برای بازجوئی می بردند. برای آدم هیچ رمقی باقی نمی ماند. انواع
شکنجه ها، سیلی، لگد و ضربه با شلاق و باطوم، فحاشی و تهدید به مرگ
و چیزهای عجیب و غریب. ساعت چهار که مرا کشیدند و بردند به طرف
سلول، آنجا قرآنی کنار دستم داشتم. قرآن را باز کردم، همین آیه آخر
سوره توبه آمد و من الان در سن پنجاه سالگی هیچ خاطره ای شیرین تر

از همان لحظه در زندگیم نیست. وقتی که آن آیات رامی خواندم، آن هم در حالی که دیگر به هیچ چیز از دنیا امید نداشتم، آنقدر برایم زیبا بود که وصف ناشدنی است. همان موقع در سلول باز شد. دو نفر از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها که در زندان بودند آمدند و یک مقدار شربت آوردند. اصلاً احساسی به اینکه احتیاج به پذیرائی و دلجوئی دارم، نداشتم. این جریان مربوط به سال 43 بود. در سال 54 ما رایک ماه ونیم در سلولی گذاشتند، تنهای تنها! حتی غذائی که می‌آوردند (فرض کنید یک بسته کره) کاغذ آن را باز می‌کردند که ما حتی یک کلمه خواندنی نینیم و رابطه‌ما کاملاً با بیرون منقطع باشد. آن موقع هم با حافظه‌ام آیات قرآن را مرور می‌کردم. آنقدر آن تنهائی شبانه روزی با آن سختیهائی که داشت زیبا بود که وقتی در می‌زدند برای غذا آوردن، ما ناراحت می‌شدیم که تنهائی ما را قطع می‌کنند. این از آثار قرآن بود {قرآن در آئینه اندیشه ها ص 20}

جوان وسوره القارعه

«پیامبر در یکی از شبها سوره مبارکه «القارعه» را در نماز مغرب تلاوت فرمود. یکی از اصحاب حضرت بعد از این نماز مریض شد و در بستر بیماری افتاد. حضرت به عیادت او رفتند و علت مریضی او را جویا شدند. او گفت: من وقتی سوره القارعه را شنیدم، متأثر شدم و گفتم: خدایا! من طاقت عذاب آخرت را ندارم. اگر من گناهکار هستم و می‌خواهی مرا عذاب کنی، مرا در همین دنیا عذاب کن! بعد از این دعا بیمار شدم.

حضرت فرمود: درست نگفتی! لکه باید می‌گفتی: ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار. یعنی خدایا! هم در دنیا و هم در آخرت بما خوبی کن و ما را از عذاب جهنم دور نما!

آنگاه پیامبر (ص) برای او دعا کرد و سلامتی او را از خدا خواست. او هم سلامتی خود را بدست آورد. {سفینه البحار ج 1 ص 208}

اُنس با سورةٔ عصر

«آقای ع.ع از شهرستان دزفول، در ارتباط با اُنس مادر گرامیشان

باسورةٔ عصر وعشق وافر خودشان به سوره‌های ضحیٰ و الم

نشرح نوشته‌اند:

مادرم گفت: وقتی که سختی‌های زندگی، مرا دلتنگ می‌کند و
بر سینه‌ام فشار می‌آورد، چند بار سوره والعصر را می‌خوانم و با قرائت
و تکرار این سوره سبک می‌شوم و آرامش مرا فرا می‌گیرد و بسیار
اتفاق می‌افتد کسانی را که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرند و گرفتار
مصیبت‌هایی شوند، به خواندن این سوره توصیه می‌کنم.

بعد از این حرف مادرم، این حدیث شریف که می‌فرماید: «هر
که سوره والعصر را بخواند، خداوند فرجام کار او را به صبر
و شکیبائی منتهی می‌سازد»

به دلم نشست و اُنس و دلبستگی ام به سوره والعصر
بیشتر شد. خودم نیز به جز این سوره، در مورد سوره‌های ضحیٰ و الم
نشرح چنین احساسی دارم، آن گاه که سینه‌ام تنگ و دلم تاریک

می شود و خیالم شروع به منفی بافی می کند و برایم آیه یأس می خواند و
وقتی که در حرکت و تکاپوی خود به خاطر این یأس ها بی انگیزه و
سست می شوم و در راه رسیدن به هدف، خود را تنها می بینم و ناخشنود
از پیشامدها و ناراضی از شرایط، عرصه را بر خود تنگ می بینم، به
دو سوره والضحی ' و الم نشرح پناه می برم، می خوانم و
می شنوم، بلند و آهسته، بادل و زبان، شمرده و با تأمل، این دو سوره را
زمزمه می کنم. گویی که قفل های سینه ام را یک به یک باز می کنند و
درهای بسته را به رویم می گشایند و نسیم معطر و نواز شگرشان، هوای دم
کرده و خفه کننده دلم را عوض می کنند: والضحی '، والیل اذا
سجی '، ما ودع ربک وما قلی '

پروردگارت تو را رها نکرده است و...، الم نشرح لک
صدرک، و وضعنا عنک وزرک... آیا ما سینه تنگت را فراخ نکردانیدیم و
بارهای گران را از دوشت بر نداشتیم؟ ما کی تو را تنها
گذاشتیم؟ و...» {گلستان قرآن ش 124 ص 23}

«آقای س.ص از رفسنجان، جریان اُنس و دوستی خود با سوره ناس را چنین باز می گویند:

از آغاز نوجوانی به مسئله اخلاق و سیر و سلوک بسیار علاقه مند بودم و حتی الامکان سعی می کردم همه کتابهای اخلاقی را مطالعه کنم. خودم را به هر دری می زدم تا در این وادی قدری پیش بروم. اما به هنگام مطالعه این کتابها، نومییدی کمرشکنی مرا فرا می گرفت، وقتی مراحل و منازل مختلف سفر بسوی خدا - را که علما در کتابهای خود بر شمرده اند - می دیدم، متحیر می شدم که خدایا! کی به مرتبه اول، آن گاه دوم و سپس سوم و... خواهم رسید؟ منزل «یقظه» را کی پشت سر خواهم گذاشت و چه وقت در منزل «توبه» و یا «تطهیر» جای خواهم گرفت؟ این همه رذائل اخلاقی را کی و چگونه از وجود خود دور خواهم کرد؟

مدتی - مثلاً - به مسئله کبر و یا حسد مشغول می شدم و تمام فکر و ذکر من این بود که خودم را از شر آنها خلاص کنم.، آن گاه متوجه می شدم که از هزاران چیز دیگر بازمانده ام و بسیاری از فضائل و واجبات

را زیر پا گذاشته‌ام و آخرش هم به جایی نرسیده‌ام. به ان یکی می‌پرداختم، ازدیگری باز می‌ماندم. چند مورد را هم با هم پیش بردم، اما می‌دیدم که از اجتماع و زندگی طبیعی و مردمی دور می‌شوم. همین گونه، سالهای سال خودم را از این در و آن در می‌زدم، نزد علمای مختلف می‌رفتم و کسب تکلیف می‌کردم. دیگر نمی‌دانستم باید چکار کنم؟ روز به روز بر تحیرم افزوده می‌شد. جان و روحم متفرق و پاره پاره شده بود. داشتم کم کم نومید می‌شدم. با خود گفتم: چرا خدا یک راه آسان و منسجم پیش روی انسان قرار نداده است و چرا این همه منازل و مراتب سیر و سلوک را یکجا جمع نکرده است. و چرا کلیدی به دست انسان نداده است که به وسیله آن وجود خود را از غیبت، حسادت، سوء ظن، عجب و تکبر و تمامی رذایل اخلاقی، یکجا رهایی بخشد؟! این همه پراکندگی و تکثر چرا؟ این همه اختلاف در ترتیب و تنوع مراتب و منازل سفر به سوی خدا چرا؟ این همه حلقه مفقوده را کجا می‌توان یافت؟ و...

مدتها در گیر و دار این افکار به سر می‌بردم تا این که روزی و روزگاری به هنگام قرائت قرآن، سوره ناس به من لبخند زد و خودی نشان داد و قطره‌ای از اقیانوس محبت خویش را در کامم

ریخت. احساس کردم گم شده خود را باز یافته‌ام. مدت‌ها با همین یک قطره سرخوش بودم تا این که امتحانات پایان ترم دانشگاه تمام شد و تعطیلات تابستانی آغاز گشت. خداوند در دلم چنین انداخت که در این تابستان، یک برنامه قرآنی داشته باشم. مسئله را با یکی از دوستان همشهری در دانشگاه مطرح کردم، او نیز استقبال کرد و قرار شد که سوره‌هایی از قرآن را انتخاب کنیم و راجع به آنها بحث و گفتگو نماییم. در داخل قطار که عازم شهرستان بودیم، جزئیات برنامه از قبیل زمان و مکان برنامه را مشخص کردیم. بنا شد هر روز ساعت شش صبح در محل امامزاده شهر حضور یابیم. تنها مانده بود که از کدام سوره آغاز کنیم. خواستم بگویم، ناس، امام خودداری کردم. قرار شد قرعه بزنیم، حاشیه روزنامه‌ای را که در هر کوپه برای مطالعه گذاشته شده بود، جدا کردیم و آن را به 114 تکه کاغذ کوچک تقسیم کردیم و در هر تکه، شماره یکی از سوره‌های قرآن را نوشتیم. آن گاه همه را در یکی از لیوانهای یکبار مصرف ویژه قطار ریختیم و تا می‌توانستیم، هم زدیم. دوستم به من گفت: یکی از آنها را بردار! با توکل بر خدا - در حالی که قلبم مالا مال از عشق به سوره ناس بود - دو انگشتم را داخل لیوان کردم

ویکی از کاغذها را برداشتم. اشک در چشمانم حلقه زد. آری، خداوند قرعه فال را به نام شماره 114 یعنی سوره ناس زده بود.

صبح روز نخست در محل مقرر حضور یافتیم. آسمان هنوز تاریک
و مسجد امامزاده خلوت بود. یکی از پنجره‌ها را گشودیم و مقابل
آن نشستیم. نسیم روح بخشی به جریان افتاد. قرآن‌ها را باز کردیم
و شروع به قرائت نمودیم: بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب
الناس. ملک الناس. اله الناس. من شر الوسواس الخناس. الذی یوسوس فی
صدور الناس. من الجنة والناس.

این گونه بود که ناگاه وبه یقین، گمشده دیرین خود را
پیدا کردم. آری، کلیدی که سال‌ها به دنبالش بودم و کمبودش را با جان و
دل احساس می‌کردم، در آن صبح مبارک و دل‌انگیز از داخل حلقه
قاف‌آغزین سوره ناس، به من چشمک زد، آن گونه که تمامی خواننده
ها و گفته‌ها شنیده‌های اخلاقی ام را در همان یک حلقه پر رمز و راز گرد
هم یافتیم. روح پاره پاره خود را یکجا جمع دیدم و تمامی اجزای
متفرق هستی ام را یک مرتبه، در پناه رب الناس در آوردم. از همان

آغاز قرائت احساس کردم سینه‌ام که مرکز فعالیت خناس‌های جنّی
وانسی است، به دستان مطمئن خداوند سپرده‌ام و از این روی از شر
وسواس خناس یعنی از تمامی رذائل و زشتی‌های اخلاقی، ایمنی یافته‌ام.

هم اینک من با سوره ناس هستم و در حرم امن آن، آزاد
ورهامی باشم. هیچ شیطانی جرئت نمی‌کند به سینه‌ام که در دستان
رب الناس است، نزدیک شود. به پشتیبانی این سوره، در کمال
سلامت و امنیت هستم و تمامی مراحل سیر و سلوک را یک جا می‌پیمایم، با
یک سوره ناس هم «یقظه» می‌یابم و هم «توبه» می‌نمایم و
هم «طاهر» می‌گردم.

با یک قل اعوذ برب الناس از یک سوی، درونم را از شر هر
گونه رذایل گوناگون «تخلیه» می‌کنم و از سوی دیگر، آن را به فضایل الهی
و آسمانی «تحلیه» می‌نمایم. قبلاً فقط برای این که با یک رذيله
مبارزه کنم، مجبور بودم تمامی فکر و ذکر را به آن مشغول کنم و از
اجتماع و مردم بگریزم، اما اکنون در متن اجتماع و وسط بازار و خیابان و

در عین حال در حرم امن الهی- که هیچ خناسی به آن راه ندارد- در برابر تمامی رذایل اخلاقی ایستاده‌ام.» {گلستان قرآن ش 124 ص 23}

سه سال در انعام ماندم!

«استاد محمد رضا حجتی که به شغل تعمیر چرخ خیاطی اشتغال دارد، در رابطه با قرآن می‌گوید:

من عاشق قرآن هستم. سه سال تمام در سوره انعام متوقف شده بودم و نمی‌توانستم رد شوم. امثال و حکمتها و عبرت‌های آن تمامی نداشت.

من قرآن را مراقب و تکمیل کننده کل حرکات زندگی ام می‌بینم.»

نقاش اسپانیائی و عشق به قرآن!

«الیسو ویسنتی، نقاش مسیحی اسپانیایی :

یک سال پیش بود که در شهر کادیز اسپانیا با رادر زاده‌ام در حال قدم زدن بودیم، یک لحظه از خاطرم گذشت که یک قرآن بخرم. به برادر زاده‌ام گفتم: می‌خواهم یک قرآن بخرم. او با تعجب گفت: چرا

قرآن؟ گفتم بعضی چیزها است که نمی‌توان در باره آن توضیح داد. به هر حال همان موقع به یک کتابفروشی رفتم و تنها نسخه موجود قرآن را در آن کتابفروشی تهیه کردم. وقتی به خانه آمدم، برای افراد خانواده‌ام نیز این سوال مطرح شد که: چرا قرآن؟ و من در پاسخ به سؤال آنها فقط گفتم: خوب، قرآن خریدم که بخوانم. فعلاً فقط همین.

از وقتی قرآن می‌خوانم، به نتیجه جالب رسیده‌ام و آن این که قرآن، خوانده نمی‌شود بلکه شنیده می‌شود. قرآن بسیار عمیقی دارد که درورای این کلمات نهفته است. باید هنگام قرآن خواندن، خودت را به کلمات قرآن بسپاری تا بتوانی ژرفای عظیم آن واژه‌ها را درک کنی. اگر خوب به قرآن گوش بسپاری، این پیام عمیق و ژرف به تو گفته می‌شود.

من قبل از اینکه قرآن را باز کنم، اول آن را لمس می‌کنم. اول دست‌هایم را روی قرآن می‌کشم و به عبارتی اول نوازشش می‌کنم. چون احساس مس‌کنم این کار، نیرویی را به من منتقل می‌کند. وقتی قرآن را باز می‌کنم و به خطوط عربی آن نگاه می‌کنم، چنان احساس لطیفی به من دست

می‌دهد و چنان انرژی عظیمی به من منتقل می‌شود که وصف شدنی نیست.

من معتقدم حتی نگاه کردن به خطوط قرآن، بدون شک آدمی را از این فضای مادی آلوده دور می‌کند. من به قرآن خیلی ارادت دارم. من با این کتاب رابطه عمیقی ایجاد کرده‌ام. بهتر بگویم رابطه عمیقی بین من و این کتاب ایجاد شده است. این رابطه آنقدر عمیق شده که شبها قرآن را بالای سرم می‌گذارم و می‌خوابم. من هر شب قرآن می‌خوانم. هر شب صد درصد قرآن می‌خوانم. من نمی‌خواهم راجع به محتوای قرآن صحبت کنم بلکه می‌خواهم راجع به احساسی که این کتاب به من منتقل می‌کند، حرف بزنم. احساس مس کنم در این کتاب نیروی عظیمی وجود دارد. احساس می‌کنم این کتاب قدرت دارد. عظمت دارد. احساس می‌کنم چیزی درون این کتاب هست. من این کتاب را مملو از نور می‌بینم. بعضی وقتها این کتاب را روی سینه‌ام گذاشته و دست‌هایم را روی آن می‌گذارم تا از این نوری که درون این کتاب است به من

منتقل شود و بتوانم انرژی عظیمی را که از این نور متصاعد می شود دریافت کنم.»

{گلستان قرآن ش 139 ص 9}

آیه ای آرامبخش

«ام عقیل زنی بادیه نشین بود. اسلام را با جان و دل پذیرفته بود و با ایمان راستین به قوانین آن عمل می کرد. روزی دو تن به خانه اش آمدند، او ضمن پذیرائی از میهمانان، ناگاه دریافت که پسرش که در کنار شترها بازی می کرد، به سبب رسیدن شترها کشته شده است.

ام عقیل بی آنکه موضوع را به اطلاع میهمانان برساند از آنها پذیرائی کرد.

پس از آنکه غذا صرف شد، میهمانان از کشته شدن فرزند ام عقیل آگاه شدند و از صبر و روحیه بالای این زن تعجب کردند.

پس از آن که میهمانان رفتند، چند نفر از مسلمانان برای عرض تسلیت، نزد ام عقیل آمدند. ام عقیل گفت: آیا کسی هست که آیات

قرآن را بداند و با تلاوت آن مرا تسلی دهد؟ یکی از حاضران گفتاری و این آیه را خواند:

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ {بقره 155}

به استقامت کنندگان بشارت بده. آنان که وقتی دچار مصیبت می شوند می گویند: ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم. ام عقیل با شنیدن این آیه، از آنها خدا حافظی کرد، وضو گرفت و دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! فرمانت را انجام دادم و صبر نمودم. اینک آنچه بر صابران وعده داده ای به من برسان.

{سفینه البحار ج 3 ص 21}

جهانگرد خارجی و قبرستان مسلمین!

«گویند روزی یک قاری، بر سر قبری نشسته و قرآن می‌خواند، جهانگردی از آن طرف عبور می‌کرد، دید یک نفر سر قبری نشسته و کتابی در دست دارد و می‌خواند. از مترجم خود پرسید: این مرد چه می‌کند؟ گفت: قرآن می‌خواند. پرسید: قرآن چیست؟ جواب داد: قرآن کتاب مسلمین و کتاب قانون و دستورات اسلام است. جهانگرد تعجب کرد و پرسید: الان چه می‌خواند؟ گفت: می‌خواند: ویلٌ للمطففین... وای بر کم فروشان! آنانکه وقتی جنسی را می‌خرند، زیاد می‌گیرند و وقتی می‌فروشند، کم می‌فروشند. اواز مترجم پرسید: مگر در محل شما مرده‌ها خرید و فروش دارند که می‌خواند: وای بر کم فروشان اگر کم بفروشند!»

باد مشک را بر روی قبرها خالی می‌کرد!

«گویند روزی در قبرستان دیدند که شخصی مشکی در دست دارد و بر سر بعضی قبرها رفته و مقداری از مشک را باز می‌کند و دوباره بر سر قبر دیگری می‌رود. علت این کار را از او پرسیدند. گفت: چندین نفر از صاحبان قبرها بمن سفارش کرده‌اند که بر سر قبر فامیل آنها سوره

یس بخوانم. چون این کار برایم سخت است، یکبار این سوره را در این
مشگ خوانده‌ام. حال بر سر قبرهای مذکور رفته و مقداری از باد آن را
خالی می‌کنم و با این کار ادای دین می‌نمایم!»

تأسف استاد امام

«شیخ عبدالکریم حائری یزدی، استاد امام خمینی (رض)
فرمودند: رسول خدا (ص) برای ما دو چیز را به ودیعه گذاشت: قرآن و اهل
بیت (ع)

اما اهل تسنن، قرآن را گرفتند و اهل بیت (ع) را رها نمودند. ما هم
اهل بیت (ع) را گرفتیم و قرآن را رها نمودیم!»

مریضی فرزند او را مشغول نکرد

«ملا عبدالله شوشتری، پسرش داشت که بسیار به او
علاقه مند بود. روزی این پسر مریض شد و ذهن ملا عبدالله را مشغول

نمود. وقتی برای اقامه نماز جمعه به مسجد رفت، در رکعت اول بعد از حمد، سوره منافقین را شروع کرد تا به این آیه رسید: یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله. ای اهل ایمان! مباد اموال و فرزند، شما را از یاد خدا غافل کند.

این آیه را چند بار تکرار نمود. بعد از نماز علت تکرار این آیه را از وی پرسیدند. او جواب داد که: وقتی به این آیه رسیدم، بیاد بیماری فرزندم افتادم ولی برای اینکه ذهنم از آن آسوده شود، این آیه را چند بار تکرار کردم تا اینکه او را مرده پنداشتم و جنازه اش را در برابر خود حاضر دیدم. {روضات الجنات}

ناپلئون و قرآن

«وقتی ناپلئون به مصر رفت، روزی راجع به مسلمین فکر می کرد. او پرسید که مرکز مسلمین کجاست؟ قاهره را نشان دادند. به کتابخانه ای رفت و به مترجم گفت: یکی از این کتابها را بیاور و برایم بخوان! مترجم دست برد و کتابی را برداشت و هنگامیکه آنرا گشود، دید

قرآن است. در صفحه‌ای که باز کرد این آیه را خواند: انّ هذا القرآن
یهدی للّتی هی اقوم و برای ناپلئون ترجمه کرد: این قرآن برای
آنانکه استوارترند، هدایت است.

ناپلئون بعد از شنیدن این آیه، از کتابخانه بیرون آمد و شب تا صبح
در فکر این آیه بود. صبح که شد دو مرتبه به کتابخانه رفت و از
مترجم خواست که همان کتاب دیروزی را برایش آورده و بخواند. مترجم
هم همین کار را کرد و روز سوم هم به همین منوال گذشت.

سپس ناپلئون سؤال کرد: این کتاب مربوط به کدام
مذهب است؟ مترجم گفت: مربوط به مسلمین است که عقیده دارند این
قرآن از آسمان به پیامبر آنها نازل شده است.

در این موقع ناپلئون گفت: آنچه من از این کتاب فهمیدم و
احساس می‌کنم آن است که اگر مسلمین به دستورات این کتاب عمل
کنند، ذلیل نخواهند شد. و تا زمانی که این قرآن بر آنها حکومت می‌کند، در
پرتو تعالیم آن، مسلمین تسلیم ما نخواهند شد مگر ما بین آنها و قرآن
جدائی بیاندازیم! {راهنمای سعادت ص 479}

مراقب جلسه امتحان!

«فاطمه آذرخش، دانشجو: یک بار در دوره پیش دانشگاهی، امتحان میان ترم زیست شناسی داشتیم. همه آماده امتحان بودیم. برخی بچه‌ها هم طبق معمول در فکر تقلب و رونویسی بودند و زمینه‌های این کارزشت را بررسی می‌کردند. معلم مربوطه در حالی که برگه‌های امتحان را در دست داشت وارد کلاس شد و شروع به پخش آنها نمود. سپس پای تابلو رفت و این آیه را در آن نوشت: **الم یعلم بانّ الله یری'**، آن گاه رو به ما کرد و گفت: نماینده کلاس بعد از اتمام امتحان، برگه‌ها را به دفتر بیاورد. سپس کلاس را ترک کرد و با کمال تعجب، ما را با این آیه تکان‌دهنده تنها گذاشت.

او با این آیه تلنگری به وجدان بچه‌ها زد که هیچ کس جرأت نکرد تقلب کند، با این که هیچ مراقبی در سر جلسه امتحان نبود!» {گلستان قرآن ش 138 ص 39}

مسخره گی جواب مسخره گی!

«زمانی که در دبیرستان بودم اردویی به همدان داشتیم. تعداد بچه‌های محجبه خیلی کم بود و بر عکس، بیشتر بچه‌ها بد حجاب و بی قید بودند از این رو تعداد اقلیت (باحجاب‌ها) همواره از سوی اکثریت (بدحجاب‌ها) مورد اذیت و ازار و تمسخر قرار می‌گرفتند و عذاب زیادی می‌کشیدند.. در واقع اقلیت مایه خنده و تفریح اکثریت شده بود. یکی از آنان که بیشتر از همه می‌خندید و مسخره می‌کرد، یک روز معلم دینی ما او را به گوشه‌ای برد و چیزی در گوشش گفت! بعدها وقتی آن دختر را دیدم 80 درجه عوض شده بود و پس از مدتی یکی از صمیمی‌ترین دوستان ما شد. وقتی از او پرسیدم که معلم دینی در گوش او چه گفت، پاسخ داد: او مرا به گوشه‌ای برد و به من گفت که سوره مطففین به ویژه آیات آخر آن را بخوانم. وقتی مراجعه کردم و این آیات را خواندم لرزه بر اندام افتاد: انّ الذین اجرموا كانوا من الذین آمنوا یضحکون، واذا مروا بهم یتغامزون... واذا رأوهم قالوا انّ هؤلاء لضالّون... فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون: (همانا بدکاران بر اهل ایمان می‌خندیدند و چون از کنار آنان بگذرند به چشم طعن و استهزاء به آنان بنگرند... و چون مؤمنان را ببینند گویند که اینان

مردمی گمراه هستند... پس امروز (روز قیامت) این اهل ایمان هستند که به کافران می‌خندند!» {گلستان قرآن ش 138 ص 40}

ختم قرآن در یک نماز

«نیلوفر نومیری، دانشجو به نقل از خانم ن. الف: چند سال قبل به مکه مشرف شده بودیم. لحظه به لحظه این سفر خاطره بود. اما یکی از خاطرات تکان دهنده‌ای که در این سفر مشاهده کردیم این بود که در مسجد الحرام شخصی را دیدیم که نماز می‌خواند. یک دفعه احساس کردیم نماز او کمی غیر عادی و طولانی است. من شخصا خیلی کنجکاو شدم و همچنان به او خیره شده بودم. من تا آن زمان چنین نماز طولانی ندیده بودم، آن قدر منتظر شدم تا نمازش را تمام کند، اما فایده‌ای نداشت. خسته شدم و رهائش کردم تا این که بعدها باز هم او را دیدم. فرصت را غنیمت شمردم و از او پرسیدم که این چه نمازی بود که آن روز می‌خواندی؟ گفت: من نذر کرده بودم که اگر خداوند زیارت خانه خود را نصیبم کند کل قرآن را در دو رکعت نماز، آن هم در مسجد الحرام، بخوانم و چنین کردم. به جای سوره توحید کل قرآن را خواندم. او

که به تمام معنا عاشق بود، یک لباس عربی بر تن داشت و من از دیدن چنین عشقی شرمنده شدم.» {گلستان قرآن ش 138 ص 41}

خواننده موسیقی پاپ قاری قرآن شد

«کت استیونس (یوسف اسلام) خواننده معروف (انگلیس الاصل) موسیقی پاپ: یکسال پیش از انقلاب اسلامی ایران هنگامی که به اسلام گرویدم همه ترس‌های من از طبیعت، انسان و جهان ناشناخته ها به آرامشی تبدیل شد که از آیه «لله ما فی السماوات و ما فی الارض» یعنی هر آنچه در آسمان و زمین است مال خداوند است. جان می گرفت»

{عصر امام خمینی ص 363}

قرآن بر سر گرفتن در همه حالات

«آیه الله محمدی گلپایگانی : از آیه الله بهجت مبنی بر عدم اختصاص توسل به قرآن در شبهای قدر، نقل شده قرآن بر سر گرفتن و توسل به این کتاب عزیز در همه زمانها و مکتنها باید مورد توجه ما باشد. اگر تمسک به قرآن مجید در کنار توسل به ائمه قرار بگیرد، نیرویی دو چندان به مؤمنان می بخشد.» {گلستان قرآن ش 146 ص 40}

این پروفیسور پنج بار قرآن را مطالعه کرد

پروفیسور خوزه مارتینز رئیس دانشکده تاریخ باستان کمبلوتنسه:

«اسلام دینی کامل است و جامع با تمام قوانین صحیح

زندگانی، من شخصا قرآن را پنج بار مطالعه کرده‌ام. در سطر سطر آن

قانون و ثبات دیده می‌شود. و از آن گذشته به نظر من اسلام دینی بسیار

آسان و فهمیدنی است و... ولی شما می‌بینید در مسیحیت به اندازه‌ای

روایات گیج کننده است که گاهی یک کشیش هم سرنخ تثلیث را از

دست می‌دهد.» «در نهایت مسیحیت به یک مذهب می‌رسد ولی در اسلام

به مجموعه قوانین خواهی رسید.» {کیهان هوائی بهمن 71}

فضّه بیست سال فقط با قرآن صحبت کرد!

فضّه نام کنیزی است که رسولخدا در سالهای آخر عمرش به فاطمه زهرا(س) بخشید تا در امور خانه کمک کار او باشد و نام فضّه (نقره) را پیامبر بر او نهاد. او در خانه فاطمه اطهر تربیت شد، چنان که از زنان بزرگ اسلام گردید و کمالاتی کسب کرد.

راوی می گوید در راه حج، زنی را دیدم که تنها سفر می کرد، از او پرسیدم تو کیستی؟ گفت: «وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی: بگو سلام بعد می دانی. من به او سلام کردم و گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: «مَنْ يَهْدِي اللَّهَ فَلَا مُضِلَّ لَهُ» یعنی هر که را خدا هدایت کند، گمراه نمی شود. گفتم: آدمی یا جنی؟ گفت: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ» یعنی ای فرزندان آدم! خود را زینت دهید. گفتم: از کجا آمده ای؟ گفت: «يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» یعنی از راه دور صدامی کنند. گفتم: به کجا می روی؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» یعنی خدا حج را بر مردم واجب کرده است. گفتم: چه وقت از قافله عقب ماندی؟ گفت: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ». یعنی ما آسمانها و زمین را در شش روز خلق کردیم. گفتم: غذا میل داری؟ گفت: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» یعنی: ما انسان را جسمی بدون نیاز به غذا قرار ندادیم. غذا به او دادم و گفتم:

تندتر بیا! گفت: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی خدا تکلیفی فوق
 طاقت انسان نمی‌کند. گفتم پشت سر من سوار شو! گفت: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا
 آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» یعنی: اگر در آسمانها و زمینها خدایانی غیر از خدای
 واحد بود، آسمان و زمین از بین می‌رفتند. پیاده شدم تا او سوار
 شود، وقتی سوار شد گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» یعنی منزّه
 است خدایی که این را به تسخیر ما در آورد. وقتی به قافله رسیدیم، گفتم:
 در این کاروان، قوم و خویشی داری؟ گفت: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً
 فِي الْأَرْضِ» «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» «يَا مُوسَىٰ
 إِنَّا أَنَا اللَّهُ» من صدا زدم: آی داود! ای محمد! ای یحیی! ای موسی! ناگاه
 چهار جوان از قافله بطرف ما آمدند. از آن زن پرسیدم: اینها کیستند؟
 گفت: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی: مال و فرزند زینت زندگی
 دنیا هستند. وقتی آنها رسیدند، به آنها گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ
 اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» یعنی ای پدر این را اجیر کن که قوی و
 امین است. آنها مقداری بمن پول دادند. باز گفت: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ
 لِمَنْ يَشَاءُ» یعنی: خدا به هر که بخواهد مضاعف می‌دهد. آنها مقدار
 دیگری پول دادند.

به آنها گفتم: این زن کیست؟ گفتند: این مادر ما فضّه، کنیز
حضرت فاطمه است که بیست سال است جز با قرآن حرف
نمی‌زند.» {فاطمه سرور زنان عالم}

خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجاجّ خونخوار!

«حلیمة سعدیه مادر رضاعی رسول خدا(ص)، دختری بنام
«حرّه» داشت که از شیعیان و دوستان حضرت علی(ع) شد. حرّه در
زمان پیری، روزی به محفل حجاج خونخوار رفت.

حجاجّ به او گفت: شنیده ام که عقیده داری علی بن ابیطالب(ع)
از ابوبکر و عمر و عثمان برتر است؟

حرّه گفت: هر که این حرف را زده، دروغ گفته است. زیرا من
عقیده دارم که امیرالمؤمنین علی(ع) نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام
پیامبران به غیر از رسول اکرم(ص) برتری دارد!

حجاجّ با شنیدن این سخن فریاد زد: وای بر تو! آیا علی(ع) را
از پیامبران اولوالعزم نیز برتر می‌دانی؟

زن جواب داد: من او را برتر نمی دانم، بلکه خداوند او را بر تمام
انبیاء برتری داده و در این مورد قرآن نیز گواهی داده است.

حجّاج گفت: اگر بتوانی این موضوع را از قرآن ثابت کنی، نجات
می یابی والاّ دستور می دهم که در همین جا تورا بکشند.

زن گفت: برای اثبات حرفم حاضرم و بر این عقیده پا میفشارم.

اما راجع به حضرت آدم (ع)، قرآن می فرماید: چون آن حضرت به درخت
ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت. «**عصى آدم ربّه فغوى**» ولی

در مورد علی (ع) می فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول

درگاه پروردگار است. (**انّ سعیکم مشکورا**) انسان آیه در جای دیگر راجع

به آدم (ع) خدا به او فرمود: به این درخت نزدیک نشوید! ولی حضرت

آدم (ع) ترک اولی کرد و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید. اما خداوند

همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین حلال کرد ولی حضرت به دنیا نزدیک
نشد.

در مورد برتری بر نوح (ع)، خداوند در قرآن می فرماید: او دارای
زنی بدکار و کافر بود.

اما علی(ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را، رضایت
او قرار داده بود.

در مورد برتری بر ابراهیم(ع) او به خدا عرض کرد که: خدا
چگونه زنده شدن مردگان را بمن نشان بده! خدا فرمود: مگر ایمان
نیاورده ای؟ گفت: چرا ولکن می خواهم دلم مطمئن شود.

اما علی(ع) می فرماید: اگر پرده ها کنار رود تا من غیب را ببینم،
برای من فرقی ندارد و به یقین من اضافه نمی شود.

در مورد برتری بر موسی(ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که
برای دعوت فرعون به توحید، برود. او گفت: می ترسم مرا بکشند. زیرا
یکنفر از آنها را کشته ام.

ولی در شبیکه چهل نفر از شمشیر زنان کفار می
خواستند پیامبر(ص) را بکشند، حضرت محمد(ص) به علی(ع) فرمود: در
جای من می خوابی؟ علی(ع) عرض کرد: آیا جان شما ایمن
خواهد ماند؟ فرمود: آری!

علی(ع) عرض کرد:جان من فدای شما!ودر جای پیامبر
خواید و نترسید.

اما در مورد برتری بر حضرت عیسی(ع) آمده که وقتی
حضرت مریم(ع)خواست فرزندش را بدینا بیاورد،خطاب رسید که از
عبادتگاه بیرون برو! زیرا اینجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند! در
نتیجه حضرت مریم از مسجد الاقصی بیرون رفته و در بیابان،کنار
درختی زایمان کرد.

ولی در زمان ولادت علی(ع)،کعبه شکافته شد و مادر
علی(ع)داخل خانه شد وعلی(ع)در کعبه متولد شد....
بعد از این سخنان، حجاج مبهوت ماند و نه تنها به حرّه اذیت
نرساند بلکه به او پاداش هم داد.» { زنان مرد آفرین }

ملائکه مبهوت می شوند

مرحوم آیه الله شاه آبادی بزرگ می فرمودند:

(سه آیه آخر سوره مبارکه حشر را تلاوت کنید تا ملکه شما شود
و اولین اثری که از آن مترتب می‌شود، پس از مرگ و شب اول قبر
است. وقتی که ملکین از طرف پروردگار برای سوال و جواب می‌آیند در
جواب ((من ربک)) بگویی:

هو الله الذی لا اله الا هو. عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم.
هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون. هو الله الخالق الباری المصور له
الاسماء الحسنی یسبح له مافی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم.

وقتی این طور پاسخ بگویی، ملائکه الهی مبهوت و متحیر
می‌شوند. چون این معرف حق است به زبان حق نه معرفی حق به زبان
حق. {عارف کامل ص 54}

سید جمال الدین گلپایگانی

مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی می‌فرمود: من در دوران
جوانی که در اصفهان بودم، نزد دواستاد بزرگ، مرحوم آخوند

کاشی و جهانگیر خان، درس اخلاق و سیر و سلوک آموختم و آنها مربّی من بودند.

آنها بمن دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و جمعه، به بیرون شهر بروم و در قبرستان تخت فولاد، در عالم مرگ و ارواح، تفکّر کنم و مقداری هم عبادت کرده و صبح بر گردم.

عادت من این بود که شب پنج شنبه و جمعه می رفتم و یکی دو ساعت، در بین قبرها و مقبره ها، حرکت می نمودم و تفکّر می کردم و بعد، چند ساعت، استراحت نموده، سپس برای نماز شب و مناجات بر می خواستم و نماز صبح را می خواندم و پس از آن، به اصفهان بر می گشتم.

شبی از شبهای زمستان، هوا بسیار سرد بود و برف می آمد. من برای تفکّر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم، از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد، وارد شدم و برای خوردن غذا و استراحت، به بقعه ای رفتم.

در اینحال در مقبره را زدند تا جنازه ای را که از ارحام
وبستگان صاحب مقبره بود، واز اصفهان آورده بودند، آنجا بگذارند و
شخصی قاری قرآن را که متصدی مقبره بود، مشغول تلاوت شود و آنها
صبح بیایند و جنازه را دفن کنند.

آنها جنازه را گذاشتند و رفتند و قاری قرآن هم مشغول تلاوت شد.
من که می خواستم غذا بخورم، همینکه دستمال را باز کرده و خواستم
به غذا مشغول شوم، ناگاه دیدم که ملائکه های عذاب آمدند
و مشغول عذاب کردن مرده شدند! چنان گرزهای آتشین بر سر او می
زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید و فریادهایی از این مرده بر می
خواست که گویا تمام قبرستان را متزلزل می کرد. نمی دانم که اهل چه
معصیتی بود! قاری قرآن از این جریان اطلاع نداشت و آرام بر سر جنازه
نشسته و به تلاوت قرآن، اشتغال داشت!

من از مشاهده این منظره، از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید
و به قاری اشاره کردم که در را باز کن که می خواهم بیرون بروم!

گفت: آقا هوا سرد است! برف زمین را پوشانده، در راه گرگ تورا
می خورد.

هرچه خواستم به او بفهمانم که من طاقت ماندن ندارم، اودرک
نمی کرد. بناچار خود را به در اطاق کشیدم، در را باز کردم و خارج شدم
و تا اصفهان، بسختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم!
یک هفته در مدرسه مریض بودم و مرحوم آخوند کاشی
و جهانگیر خان، می آمدند و استمالت می کردند و بمن دارو می
دادند و جهانگیر خان، برایم کباب باد می زد و به زور به حلقم فرو می
برد تا کم کم قوت گرفتم.

من وقتی از اصفهان به نجف اشرف رفتم، تاملتی مردم را
به صورتهای برزخی آنها می دیدم. به صورت وحوش و حیوانات
و شیاطین! تا آنکه از کثرت مشاهده، ملول شدم.
یکروز به حرم مطهر مشرف شدم و از امیر المؤمنین (ع) خواستم
که این حال را از من بگیرد که من طاقت ندارم.

حضرت آن حال را از من گرفت واز آن پس،مردم را بصورت‌های
عادی می دیدم!

{پیام حوزه ش 7ص78}

معجزه قرآن در زندان

«دو نفر از جوانان مسیحی که مسلمان شده و برای تحصیلات دینی
به مراکش رفته بودند، گویند:

چند سال قبل ما در اسپانیا زندانی شده بودیم.در زندان با یک
جوان مسلمان عراقی آشنا شدیم.او روزها به هنگام بیکاری در
گوشه‌ای می‌نشست و با صدای خوش،قرآن می‌خواند.ما که مسیحی بودیم
وزبان عربی نمی‌دانستیم،از حرف‌های او چیزی نمی‌فهمیدیم،اما از
قرآن خواندنش لذت معنوی می‌بردیم.به همین خاطر تصمیم گرفتیم که
از اوقات فراغت خود استفاده کرده و عربی یاد بگیریم.

نزد همان جوان مسلمان،کم کم زبان عربی را یاد گرفتیم
بطوریکه هر گاه او قرآن می‌خواند،ما معنی آیات را می‌فهمیدیم.تا اینکه او
یک روز این آیه را خواند:از خداوند رحمتش را بخواهید.و سپس این آیه

راخواند: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. و بار دیگر این آیه را تلاوت کرد: هنگامی که بندگانم از من چیزی بخواهند من به آنان نزدیک هستم. در این هنگام ما به فکر فرو رفتیم که چقدر بین اسلام و مسیحیت تفاوت وجود دارد. مسلمانان هر گاه بخواهند با خداوند صحبت و راز و نیاز کنند، احتیاج به واسطه ندارند. ولی مسیحیان در دین خود تشریفات پوچ و بیهوده‌ای دارند. آنها می‌گویند که هیچ کس از مردم نمی‌تواند با خدا راز و نیاز کند و برای این کار حتما باید نزد کشیش‌ها بروند. و نزد او به گناهان خود اعتراف کنند و پولی نیز بپردازند تا کشیش‌ها او را بیامرزنند، در حالیکه خود کشیش هیچ راهی بسوی خداوند ندارد.

ما از شنیدن این آیات منقلب شدیم و به گریه افتادیم و با خود فکر کردیم: آیا براستی خداوند به ما نزدیک است و ما بدون واسطه می‌توانیم از او بخواهیم؟

مدتی گذشت تا اینکه در زندان دچار عطش و تشنگی شدیم و دسترسی به کسی نداشتیم تا از او آب بگیریم. واز تشنگی به حالت مرگ افتادیم. ناگهان بیاد آیات قرآن افتاده و دعا کردیم که : خداوندا! اگر این آیات از جانب توست و محمد(ص) رسول و فرستاده توست، بداد ما که از تشنگی رو به مرگ هستیم، برس! ناگاه از دیوار مقابل ما، جوی آبی جاری گردید. ما از آن آب نوشیدیم و سیراب شدیم و در همان لحظه تصمیم گرفتیم مسلمان شویم.» {باقرآن بیشتر آشناشویم}

شفای قرآنی

آقای نعمت الله صالحی حاجی آبادی می گوید: در ایام جوانی برای تبلیغ در ایام محرم در هوای گرم تابستان عازم یکی از روستاهای اطراف اصفهان شدم. در حالیکه ساک وسایل سفر در دست داشتم وارد روستای آب بونه شدم. مردان روستا از ده خارج شده بودند و من متحیر ماندم که تا آمدن آنها کجا بروم؟ در این موقع دیدم که خانمی

کودکش رادر بغل دارد وبا اضطراب به این وآنور می رود. گویا کودکش بر اثر گرمادگی بیهوش شده ودرشرف مرگ بود.وقتی چشم زن مذکور بمن افتادنزد من آمدوبا التماس گفت:ای آقا!دستم به دامت.بحال این کودک بینوا فکری بکن که بچه ام دارد از دستم می رود.

من کاری از دستم ساخته نبود ولی برخدا توکل کردم وگفتم:بچه را بخانه ببر تا من علاجی بکنم وخدا اورا شفا بدهد.زن بچه اش را بخانه برد ومن هم به آنها ملحق شدم .وگفتم یک لیوان آب یا چای بیاور.وقتی آوردندمن سوره مبارکه حمد را با چند آیه دیگر خواندم وبر لیوان دمیدم.بعد گفتم تا آن را به داخل دهان کودک بریزند.وقتی این کار را کردند ناگاه کودک تکانی خورد وچشمان خودرا باز کرد وسالم شد.گویا اصلابیهوش نبوده است. {تاثیرقرآن درجسم وروح ص168}

دزد راه را گم کرد

«زینب مرادخانی، دانشجو:از یکی از خویشاوندان شنیدم که می گفت:من به آیه الكرسي علاقه فراوان دارم و هرشب بعد از نماز آن رامی خوانم.یک شب یادم رفت که این آیه را بخوانم،اما به هنگام

خواب یادم افتاد که نخوانده‌ام و شروع کردم به خواندن و بعد
خوابیدم. صبح که به مغازه رفتم، با کمال تعجب دیدم که درب مغازه باز
است. وقتی داخل شدم دیدم اجناس داخل مغازه، بسته بندی شده و در
وسط مغازه قرار دارند و شخصی هم کنار آنها ایستاده است. پرسیدم: شما
کی هستید و اینجا چه خبر است؟ گفت: آقا جان! دستک به دامنیت، شب
برای دزدی داخل مغازه شدم و این وسائل را جمع کردم، وقتی
خواستم بروم، درب خروجی مغازه را پیدا نکردم. هرچه گشتم موفق
نشدم و الان چندین ساعت است که دنبال درب خروجی می‌گردم، گیج
شدم و نمی‌دانم که از کجا داخل شدم! از بردن این وسائل هم
پشیمان شده‌ام. ساعت‌ها با گریه و زاری از خدا خواستم تا کمک کند ولی
تاکنون نتوانسته‌ام رهایی یابم. تو را به خدا درب مغازه ات را بمن نشان
بده!

من پس از قدری نصیحت، درب خروجی را نشانش دادم و او با
تعجب فراوان از این که چرا شب تا صبح درب را نیافته است از مغازه
خارج شد. من در خلوت خود، به یاد آیه الكرسي که دیشب خوانده بودم
افتادم و علاقه‌ام به این آیه بیشتر شد. {گلستان قرآن ص 42}

دستور پیامبر آنها را نجات داد

«امام ششم(ع):عده‌ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند:ما عازم مسافرت به شام هستیم.بما سخنی بیاموز!حضرت فرمود:شب هنگام،هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر رفتید،قبل از خواب،تسبیح فاطمه(س)و آیه الكرسي را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می‌کند.آنها رفتند وهنگام خواب دستور حضرت را بکار بستند.در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته ومنتظر بودند که شب بشود وبه اینها دستبرد بزنند.وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین، به محل استراحت آنان آمد ولی غیر ازدیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود،چیزی ندید!برگشت واین قضیه رابه راهزنان خبر داد.راهزنان سخن او را قبول نکرده وگفتند:تو آدم ضعیفی هستی واز ترس این حرف را می‌زنی!اما وقتی خود به محل آمدند وآن دیوار بلند را دیدند،بناچار برگشتند. فردا صبح باز به آن محل رفتند وازدیوار خبری نبود ومسافرین آنجا بودند.راهزنان از مسافرین پرسیدند:شما دیشب

کجا بودید؟ گفتند: همین جا! راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم ولی جز دیوار
بلندی چیزی ندیدیم! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر بما سفارش
کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الكرسي را
بخوانیم و ماهم همینکار را کردیم. راهزنان گفتند: شما آزادید و به هر کجا
که می خواهید بروید که بخدا سوگند! ما هرگز شمارا تعقیب نمی کنیم
و بدانید که تازمانیکه بدستور پیامبرتان عمل می کنید، هیچ راهزنی
نمی تواند بشما آسیب برساند! {بحار ج 79}

خانم اهل یوگسلاوی با شنیدن آیاتی از قران کریم مسلمان شد...

سید قطب می گوید که: ما با یک کشتی از مصر عازم نیویورک
بودیم. مسافران کشتی 120 زن و مرد بودند. که شش نفر از آنها مسلمان
بودند. روز جمعه بفکر افتادیم که در داخل کشتی نماز جمعه را اقامه
نمائیم تا علاوه بر اجرای فریضه اسلامی، بتوانیم در مقابل یک کشیش

مسیحی که سعی در جذب ما به مسیحیت داشت، عملی انجام دهیم. من به عنوان امام جمعه مشغول ایراد دو خطبه شدم. و مسافران کشتی هم دور ما جمع شده و برنامه ما را تماشا می کردند. بعد از نماز، عده ای از مسافران نزد ما آمدند و انجام این فریضه را بما تبریک گفتند. در میان آنها خانمی که بعداً فهمیدیم اهل یوگوسلاوی است و از جهنم تیتو و کمونیستها فرار کرده است، بود که تحت تأثیر نماز جمعه قرار گرفته بود بطوری که اشک از چشمانش سرازیر بود، و با خضوع و خشوع فراوانی سؤال کرد: امام جماعت با چه زبانی سخن می گفت؟ به او گفتیم که این برنامه نماز نام دارد و هر مسلمانی می تواند آنرا انجام دهد و بزبان عربی می باشد. او گفت: من یک کلمه از خطبه شما را نفهمیدم ولی لابلای سخنان عربی شما جملاتی بود که از بقیه ممتاز بود و دارای آهنگ مخصوصی بود و آنچنان در من تأثیر می گذاشت که لرزه بر اندامم می انداخت و حتی فکر می کنم که امام جماعت شما به هنگام ادای این جمله ها وجودش از سر تا پا مملو از روح القدس شده بود! کمی ما فکر کردیم و متوجه شدیم که آیات قرآن را می گوید که در لابلای خطبه تلاوت می شد. این مطلب ما را هم تکان داد و متوجه شدیم که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است که

حتی خانمی را که یک کلمه از معنای آنرا نمی فهمد، تحت تأثیر شدید قرار داد. (تفسیر نمونه ج 8 ص 292)

تاثیر پیامبر اکرم (ص) با تلاوت قرآن

«عبدالله بن مسعود می گوید: روزی پیامبر از من خواست آیاتی را برایش تلاوت کنم. گفتم: یا رسول الله برای شما قرآن بخوانم در حالیکه قرآن بر شما نازل شده است. پیامبر فرمود: دوست دارم از زبان تو بشنوم. من هم آیاتی را خواندم که ناگاه اشکهای پیامبر سرازیر شد». (صحیح مسلم ج 2 ص 195)

قرائت قرآن توسط امام زمان (ع)

«روزی سیّد بحر العلوم وارد حرم امیرالمؤمنین (ع) شد. ولی این بیت را بر زبان ترنم می کرد:

چه خوشست صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن سخن
وقتی علت را پرسیدند، گفت، دیدم امام عصر (عج) در کنار خدا شنیدن

قبر علی(ع) قرآن تلاوت می کرد. آن چنان زیبا و شیرین تلاوت می نمود
که تاکنون اینگونه نشنیده بودم.

با یک سوره فقیه شد...

«عربی به مسجد آمد و از پیامبر درخواست کرد که به او قرآن
یاد دهد. حضرت به یکی از مسلمانان فرمود که او را گوشه مسجد
ببرد و آیاتی را به او بیاموزد. او هم مرد عرب را به کناری برد و شروع
به آموختن سوره زلزال به او نمود. وقتی به آیات «فمن يعمل مثقال
ذره خیراًیره ومن يعمل مثقال ذره شراًیره» عرب پرسید: واقعاً خدا از
تمام اعمال خوب و بد انسان خبر دارد و آنها را در قیامت به بنده اش نشان
می دهد؟ گفت: آری. عرب گفت: فهمیدم.

سپس خداحافظی کرد و رفت. مسلمان نزد پیامبر رفت
و داستان عرب را به حضرت گفت. حضرت فرمود: این مرد دانشمند و فقیه
برگشت.»

با قرائت عبدالواسط در امریکا عده ای مسلمان شدند...

«شبی عبدالواسط، قاری مشهور مصری آیاتی از قرآن را برای
سیاه پوستان محله هارلم قرائت کرد. در آن شب چنان شنوندگان تحت
تأثیر قرار گرفتند که بیست و پنج نفر مسلمان شدند.»

قرآن کشیش ضد اسلام را مسلمان کرد...

«در تانزانیا عده ای از مقامات کلیسا کمیته ای جهت مبارزه با
اسلام تشکیل دادند. در این کمیته شرح وظایف اعضا را مشخص کردند
از جمله خواندن قرآن و پیدا کردن اشتباهات و تناقضات آنرا به
عهده اسقفی گذاشتند. وقتی اسقف، قرآن را چند بار خواند، دست
از مسیحیت کشید و مسلمان شد و اعلام کرد که تنها کتاب حقیقی
الهی قرآن است»

یک داستان

شیخ غلامرضا نیشابوری نقل می کند که در سال 1329 به مکه مشرف شدم. در هنگام برگشت، سوار کشتی بودم. جریان جالبی را دیدم که نشان از احترام فوق العاده بعضی از اهل سنت به قرآن کریم حکایت می کرد. یکی از محترمین اهل سنت با عده ای از هم کیشانانش در کشتی بودند. خودم مشاهده کردم که هر زمان آن مرد محترم می خواست قرآن تلاوت کند، قرآن را در دست می گرفت و به مردم دستور می داد که به جهت احترام قرآن، هیچ کس بالاتر از آن قرار نگیرد! در این موقع کسانی که در مکان بالاتری قرار داشتند، پایین می آمدند و با خضوع در محلی که هم سطح و یا پایین تر از قرآن بود می نشستند و به تلاوت آن فرد گوش می دادند. وقتی تلاوت پایان می یافت همه به جای خود باز می گشتند. (سرگذشتهای تلخ و شیرین قرآن ج 4 ص 46)

چهل بار بر ظرفی حمد را بخوان و آنرا بر روی حسین (ع) بریز! شفا می یابد...

امیر المؤمنین (ع) فرمود که روزی حسین (ع) مریض شد. فاطمه (س) او را در آغوش گرفت و خدمت پیامبر برد و عرضه داشت: یا رسول الله! از خدا بخواه که فرزندم را شفا دهد! پیامبر فرود: دخترم! خدا این کودک را بتو داده و او قادر است که شفادهد. ناگاه جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمد! خداوند در هر سوره فا قرار داده و در حمد قرار نداده است و فا علامت آفیت است. پس چهل بار بر ظرفی حمد را بخوان و آنرا بر روی حسین (ع) بریز! شفا می یابد.

حضرت رسول (ص) بدستور جبرئیل عمل کرد و به برکت آن، خداوند حسین (ع) را شفا داد. (بحار ج 92 ص 261)

یک داستان

یکی از شیعیان شیراز می گوید که در مرض عمومی آنفلوانزا (محرم 1337 قمری) که بیشتر اهالی شیراز حتی من و خانواده ام بدان مبتلا شدیم. من از شدت مرض بیهوش شدم و در حال بیهوشی، مرحوم سید میرزا (امام جماعت مسجد فتح) را دیدم که در مسجد وکیل پس از نماز جماعت به یکنفر گفت: به مردم بگو دست راست خود را بر دوشقیقه خود گذاشته و آیه شریفه (ونزل من القرآن

ماهو شفاء ورحمه للمؤمنين ولايزيد الظالمين الا خسارا) اسراء 82 را هفت بار بخوانند. هر که اینکار را بکند خدا او را شفا می دهد.

من از خواب بلند شدم و این آیه در حالیکه دست بر دو شقیقه خود گذاشته بودم، هفت بار خواندم و شفا یافتم. سپس این عمل را بر روی اعضای خانواده ام انجام دادم و آنها نیز شفا یافتند. پس از آن سال هرگاه از ما کسی دچار سردرد می شد، این آیه را بر او می خواند و خوب می شد. (داستانهای شگفت ص 138)

تب ربع

حسن بن طریف گفت: دو مسئله در دلم خور کرده بود که می خواستم بوسیله نامه از امام عسگری (ع) بپرسم. یکی درباره اینکه وقتی حضرت مهدی (ع) قیام کند، چگونه در میان مردم حکم کند؟ و دیگری اینکه علاج تب ربع چیست؟

وقتی نامه را نوشتم، فراموش کردم که سؤال دوم را بنویسم. بعد از چندی جواب نامه آمد و امام عسگری (ع) نوشته بود که: حضرت حجت (ع) وقتی قیام کند، مثل داود (ع) با علم خود حکم نماید و نیاز به شاهد ندارد. اما در باره تب ربع که فراموش کردی بنویس، این آیه را در ورقه ای بنویس و بر شخص تب دار بیاویز! به اذن خدا شفا می یابد. (یا نار کونی بردا

وسلاما علی ابراهیم) انبیاء 69 یعنی ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم
شو!

من به این دستور عمل کردم و مریض ما خوب شد. (اصول کافی ج 1 کتاب
حجت حدیث 13)

یک داستان

وقتی آیه (والَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) آل عمران 135 یعنی پرهیزکاران اگر
کار زشت انجام داده و یا ظلم بخودشان می کنند، بیاد خدا افتاده و طلب
آمرزش می نمایند و فقط خدا می آمرزد.
نازل شد، ابلیس نگران شد و بر فراز کوه ثور در مکه رفت و با بلندترین
صدا، مأمورین خود را احضار کرد. وقتی همه به دورش جمع شدند، او را
ناراحت دیدند. علت ناراحتی او را پرسیدند. گفت: با نزول چنین آیه ای
زحمات ما همه بهدر رفت! شما بگوئید چکار کنیم؟ برای این مقابله با این
آیه چه راهی پیشنهاد می کنید؟ یکی گفت: ما با دعوت انسانها به گناه، اثر
این توبه را خنثی می کنیم! دیگری پیشنهادی داد و سومی
و چهارمی! ابلیس همه را رد کرد. ناگاه شیطانی بنام «وسواس خناس» گفت

من پیشنهادم این است که با وعده های شیرین آرزوهای طولانی، آنها را
آلوده می کنیم. سپس یاد توبه و طلب آمرزش را از آنها می گیریم!
ابلیس خوشحال شد و او را بوسید و گفت: این مأموریت را بتو واگذار می
کنم! (بحارج 63 ص 197

اجلم نزدیک است!

سید نعمه الله جزایری گفت: روزی به خدمت سید علیخان
رسیدم و دیدم که مُحاسنش سفید و آنرا رنگ و خضاب نکرده
است! پرسیدم: چرا مُحاسنتان را خضاب نفرمودید؟ گفت: می خواستم
تفسیری بر قرآن بنویسم، استخاره کردم، این آیه آمد:

«وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّأَبٍ»

فهمیدم که اجلم نزدیک است! لذا شروع به نوشتن تفسیر
مختصری کردم و خضاب نکردم تا با ریش سفید خدا را ملاقات کنم! او
بعد از یکسال عالم فانی را وداع نمود.

نفرین رسول خدا(ص)

«اولین سوره‌ای که پیامبر اسلام(ص) با صدای بلند برای مردم خواند، سورهٔ «نجم» بود. پس از اینکه رسول خدا(ص) سوره را قرائت کرد، عُتبه، پسر ابولهب که داماد رسول اکرم بود، فریاد زد: من به «نجم» کافرَم! و به خدای «نجم» و «پیغمبر نجم» کافرَم!

او آنقدر حرفهای رکیک زد که رسول اکرم او را نفرین فرمودند: خداوندا! حیوانی بر او مسلط کن!

عُتبه هم در پاسخ گفت: دخترت را همین الان طلاق می‌دهم!

بعد از این واقعه، عُتبه با پدرش به سفر رفت. در بین راه در محلی اقامت کردند. در این هنگام راهبی نزد آنان آمد و گفت: مواظب خود باشید. زیرا حیوانات خطرناکی در این اطراف زندگی می‌کنند.

اهل کاروان گفتند: ما مراقب خودمان هستیم و شب محافظ می‌گذاریم.

در این موقع ابولهب پیاد نفرین رسو ل خدا افتاد و لرزید که مبادا

نفرین پیامبر، پسرش را بگیرد!

به همین دلیل شب هنگام خوابیدن، عتبه را در وسط قرار داده و

همه اطراف او خوابیدند. اما نصف شب خداوند خواب را بر آنها مسلط

کرد و شیری آمد و بدون اینکه به کسی آسیب برساند، سراغ عتبه رفته

و او را گشت و بی آنکه گوشتش را بخورد، از آنجا دور شد.»

احترام به قرآن

«یکنفر مسیحی از «مازنی» مسلمان تقاضا کرد که

کتاب «الکتاب» سیبویه را به او درس دهد و در مقابل صد دینار حق

التدریس بگیرد. «مازنی» قبول نکرد. وقتی علت را رسیدند، گفت: در

«الکتاب» بیشتر از سیصد آیه قرآن ذکر شده و من نمی توانم بینم یک

مسیحی این آیات را یاد بگیرد و شاید هتک حرمت به قرآن گردد.

بعد از این قضیه روزی یک کنیز رقاصه در حضور واثق

خلیفه، شعر عرجی را خواند:

یعنی ای ستم اظلوم و انّ مصابکم رجلاً اهدی السلام تحیه ظلم
پیشه! تاختن شما بر یک مردی که بشما سلام می کند، ستم نابخشودنی
است.

حاضرین در مجلس در رابطه با اعراب «رجلاً» اختلاف داشتند. بعضی
می گفتند: منصوب است زیرا اسم انّ می باشد. بعضی می گفتند: مرفوع است
زیرا خبر انّ می باشد.

کنیز گفت: من این شعر را از استادم «مازنی» به نصب فرا
رفته ام. خلیفه دستور داد تا «مازنی» را احضار کنند. وقتی آمد، خلیفه از او
سؤال کرد که رجلاً منصوب است یا مرفوع؟ گفت: منصوب است. خلیفه
گفت: چرا؟ «مازنی» گفت: زیرا مصابک مصدر بمعنای اصابتکم است
و رجل مفعول مصابکم می باشد و...

خلیفه او را تحسین کرد دستور داد تا هزار دینار به او داده و او
را محترمانه بر گردانند. «مازنی» وقتی برگشت به یک نفر از نحویین
بنام مبردّ گفت: کار خدا را چطور دیدی؟ ما بخاطر جلوگیری از بی

احترامی به قرآن صد دینار را رد کردیم و خداوند در عوض بما هزار دینار داد.»

شهید اول (شمس الدین محمد بن مکی)

شهید اول در ایام تحصیل، ظرف مسی داشت که در هنگام شب آن را ندیک آتش برای گرم شدن می گذاشت که هرگاه خواب او را گرفت، آن را بر سر بگذارد تا خواب از سرش پیرد! در نتیجه بر اثر این عمل سرش از مو صاف شده و دیگر مو در نیاورد.

گویند وقتی شهید اول را برای شهادت می بردند، کاغذی نوشت که «**یارب اِنِّی مغلوبٌ فانتصِر**» خدایا من شکست خورده ام پس مرا کمک کن. ناگاه کاغذ برگشت در حالی که نوشته شده بود: **اِن کنتَ عبدی فاصطبر**. اگر بنده من هستی باید صبر کنی.

شیخ ابوالقاسم قمی

نقل شده است که حاج شیخ ابوالقاسم قمی روزی برای اقامه نماز جماعت به مسجد امام (ع) تشریف آورد و جمعیت زیاد شرکت کنندگان او را خوشحال نمود. همین امر باعث شد که قبل از انجام نماز به منزل بازگشت.

باز نقل شده که روزی شیخ ابوالقاسم قصد ورود به منزل یک نفر روحانی داشت. صاحبخانه عذر خواست و گفت: فردا در همین ساعت تشریف بیاورید! شیخ برگشت و فردا به منزل آن عالم رفت. به ایشان گفتند که چرا به منزل او رفتید در حالی که روز گذشته با شما اینگونه برخورد کرد؟ حاج شیخ فرمود: او به دستور قرآن عمل نمود که فرموده است: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَأَرْجِعُوا»

یعنی: اگر صاحبخانه به شما گفت برگردید شما هم برگردید!

کوه گریه می کرد...

«در غزوه تبوک وقتی حضرت با بیست و پنج هزار نفر از مسلمانان، بطرف مرز شام می رفتند، در راه به کوهی رسیدند که بدون چشمه و سیلاب و جوبی، آب از بالای آن به پایین می ریخت. عده ای تعجب کردند و گفتند: جریان این آب عجیب است! پیامبر فرمود: این کوه گریه می کند! گفتند: کوه هم گریه می کند؟ فرمود: آری آیا می خواهید علت گریه کوه را بدانید؟ گفتند: بلی! یا رسول الله! پیامبر فرمود: ای کوه چرا گریه می کنی؟ کوه با زبان فصیحی که همه می شنیدند، گفت: ای رسول خدا! روزی حضرت عیسی از کنار من عبور کرد در حالیکه این آیه را قرائت می کرد: **ناراً وقودها الناس والحجارة أعدت**

للكافرين. (24 بقره) آتش جهنم که برای کفار آماده شده، هیزمش، مردم و سنگها هستند.

از آن روز تا بحال از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم، من گریه می کنم!

پیامبر فرمود: ناراحت نباش! تو از آن سنگها نیستی زیرا آن سنگ
کبریت است .

در این موقع آب جاری کوه خشک شد، بطوریکه گویا هیچ آب
ورطوبتی نبوده است.» بحارج 17 ص 364

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد ...

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد ، آفتابه از
دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت: **والکاظمین الغیظ! والعافین**

عن الناس! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: والله یحبّ

المحسنین! امام فرمود: تو در راه خدا آزادی. «ستارگان درخشان

ج 6 ص 33»

عفو در مقابل دشنام...

یکی از بستگان امام سجاد(ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات **«والكاظمين الغيظ. والعافين عن الناس. والله يحبّ المحسنين»** را تلاوت می‌نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیا مرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیا مرزد!

او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

زنده شدن پرندگان ذبح شده...

یونس بن ظبیان می‌گوید:

باعده زيادی در خدمت امام صادق(ع) بوديم که شخصی سؤال کرد: يابن رسول الله! پرندگانیکه در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهيم(ع) فرموده است: «**خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا**» یعنی: چهارپرنده را ذبح کرده و گوشتشان را باهم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!

آيا از يك نوع بودند يا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود: می‌خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستور داد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «**حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ**»

آخرین وصایا

از کنیز امام صادق(ع) نقل شده است که: در حال احتضار حضرت،
نزدش بودم که حال اغماء به امام دست داد و بیهوش شد. وقتی
بهوش آمد، فرمود: به حسن بن علی افطس، هفتاد اشرفی بدهید! به فلان
و فلان هم همین مقدار بدهید!

من گفتم: می فرمائید به شخصی پول بدهند که با کارد بشما حمله کرد
و می خواست شمارا بکشد؟ امام فرمود: می خواهی از کسانی نباشم که خدا
بخاطر صلهٔ رَحِم، آنان را مدح کرده و در وصف آنان فرموده است: **وَالَّذِينَ**
يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ «رعد 21» یعنی: «مؤمنین آنانی هستند که به آنچه خدا امر به
صلهٔ آن نموده است، صله می کنند و بخاطر سختی حساب روز جزاء، از خدا
می ترسند.»

سپس فرمود: ای سالمه! بدرستی که خداوند بهشت را خلق کرد و آنرا
خوشبو گردانید، بطوریکه بوی آن از مسیر دوهزار سال، بمشام می
رسد! ولی عاق والدین و قطع کنندهٔ رحم، بوی بهشت را احساس نمی کنند!

آیات قرآن نور دارند

کریمی ساروقی فرزند کربلایی کاظم با یادآوری اینکه کربلایی کاظم هم حافظ کل قرآن بوده و هم خواص تمام آیات و هم شأن نزول آنان و مکی و مدنی بودن آنها را می دانسته و حتی توانایی برعکس خواندن آیات قرآن را داشته است، گفت: علمای بسیاری در مدرسه فیضیه قم از نهج البلاغه و صحیفه سجادیه مواردی را کنار هم می گذاشتند و آیات قرآن را در لابلای آنان قرار می دادند و به کربلایی کاظم نشان می دادند و کربلایی کاظم به راحتی آیات قرآن را تشخیص می داد چرا که می گفت آیات قرآن نور دارند.

فرزند مرحوم کربلایی کاظم بیان کرد: زمانی که آیت الله العظمی بروجردی متوجه شد که کربلایی کاظم قرآن را این گونه حفظ است مشتاق شد که او را ببیند. تا اینکه کربلایی کاظم را در یکی از مجالس خود می بیند و یکسری سؤالات تخصصی از او می پرسد و کربلایی کاظم تمام تمام سؤالات او را به درستی پاسخ می دهد و بعد از آن کربلایی

کاظم هم چند سؤال تخصصی از قرآن می پرسد که هیچکس تا آن زمان پاسخ این سئوالات را نمی دانست.

وی گفت: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی چنان به کربلایی کاظم علاقه پیدا کرد که می خواست به او مقرری مانند طلبه ها دهد اما کربلایی کاظم آن را رد کرد و گفت این پول بیت المال و حق طلبه ها است که بی بضاعت هستند اما من کشاورز هستم لذا آیت الله بروجردی از سهم خودش به او داد.

داستان کربلایی کاظم از زبان فرزندش / معجزه قرن شدن، تکرارشدنی است

بیان خاطره ای از آیت الله مرعشی نجفی درباره کربلایی کاظم
کریمی ساروقی همچنین به بیان خاطراتی از مرحوم آیت الله العظمی
مرعشی نجفی پرداخت و افزود: آیت الله مرعشی نجفی فرمودند برخی

می‌گویند که این قرآن تحریف شده است و وقتی شنیدم که کربلایی کاظم این‌گونه حافظ قرآن شده است، جمعی از علمای تویسرکان به او نامه نوشتند و از او خواستند به آنجا بیاید، لذا من به کربلایی کاظم گفتم روزی یک جزء قرآن با هم بخوانیم و بعد از اتمام ۳۰ جزء دیدم که این قرآن همان قرآنی است که کربلایی کاظم می‌خواند و همان قرآنی است که بر پیامبر(ص) نازل شده است بنابراین قرآن تحریف نشده است.

فرزند مرحوم کربلایی کاظم گفت: شهید نواب صفوی ایشان را به مصر بردند و خطاب به علمای مصر گفت که شما ادعا می‌کنید که شیعه‌ها نمی‌توانند حافظ قرآن شوند اما کربلایی کاظم حافظ قرآن است و سواد ندارد و می‌توانید او را امتحان کنید و بعد از امتحان کربلایی کاظم برخی به شیعه ایمان آوردند.

ویژگی‌های کربلایی کاظم که باعث شد معجزه قرن شود

وی یادآور شد: آیت‌الله خوانساری از کربلایی کاظم پرسید شما چه کار کردید و چه ویژگی داشتید که این معجزه نصیب شما شد و بعد از

پیامبر و ائمه معصومین، کسی مثل تو پیدا نشد و کربلایی کاظم پاسخ داد که من ۳ ویژگی دارم که هر کس این سه را داشته باشد مستجاب الدعوه خواهد شد. نخست اینکه نخوردن مال حرام است حتی یک لقمه مال حرام هم در طول عمر خودم نخوردم و اگر کسی که زکات و خمس نداده بود و مرا به میهمانی دعوت کرده بود، زمانی که می خواستم دست دراز کنم تا از آن غذا بخورم همان آقای که در امامزاده آمد و به من گفت بخوان، همان آقا مجسم شده و با انگشت به من اشاره می کرد که نخورم.

کریمی ساروقی ادامه داد: دوم دادن زکات بوده است چرا که من جو، گندم و کشمش را همیشه نصف می کردم و سوم خواندن ۵۱ رکعت نماز در شبانه روز که ۱۷ رکعت آن نماز واجب و ۳۴ رکعت نافله های شب بوده است

وقتی آیات اول سوره حج نازل شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، بی تردید زلزله قیامت، واقعه ای

بزرگ است. (۱)

2

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای

از کودکی که شیرش می دهد، بی خبر می شود، و هر ماده بارداری بار

خود را سقط می کند، و مردم را مست می بینی در حالی که مست

نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. (۲)

مردم مدینه تا صبح گریه کردند

آری، پیامبر این دو آیه تکان‌دهنده را بر مردم خواند و صدای گریه
مجاهدان

بود که در آن دل شب و آن دشت خسته و سوزان طنین افکند. آن شب
مردم آن قدر گریه کردند و باران اشک از آسمان دیدگان بر دامان
خویش فرو باراندند و ضجه زدند که به یادماندنی و بی‌سابقه بود، و
بامداد آن شب به گونه‌ای از دنیا و ارزش‌های مادی دل‌ها گسسته و به
زندگی بی‌رغبت شده بودند که کسی نه دل داشت تا زین بر روی مرکب
نهد و نه بردارد و نه کسی انگیزه‌ای برای برافراشتن خیمه و چادر
داشت. بله گروهی در اندوه فرو رفته بودند و گروهی می‌نگریستند و
دسته‌ای دیگر در اندیشه رستاخیز و آن روز هراس‌انگیز بودند.

آداب قرائت قرآن

آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) می‌فرمود: «من در بحث فقه آیت الله
سید علی آقا قاضی شرکت می‌کردم. روزی از ایشان سؤال کردم - آن
روزها هوا بسیار سرد بود - که ما می‌خوانیم و می‌شنویم که عده‌ای

موقع قرائت قرآن کریم جلویشان آفاق باز می شود و غیب و اسرار
برای آنها تجلی می کند... و در حالی که ما قرآن می خوانیم و چنین
اثری نمی بینیم؟!

مرحوم قاضی مدت کوتاهی به چهره من نظر کرد سپس فرمود: بلی! آنها
قرآن کریم را تلاوت می کنند و با شرائط ویژه، رو به قبله می ایستند...
سرشان پوشیده نیست، کلام الله را با هر دو دستشان بلند می کنند، و با
تمام وجودشان به آنچه تلاوت می کنند توجه دارند و می فهمند جلوی
چه کسی ایستاده اند. اما تو قرآن را قرائت می کنی در حالی که تاجانه
ات زیر کرسی رفته ای؟! و قرآن را روی زمین می گذاری در آن می
نگری...؟!

آیت الله شیخ محمد تقی آملی می فرمود: بله، من همین طور قرآن می
خواندم و زیاد به قرائت آن می پرداختم، مثل اینکه مرحوم قاضی با من
بود و مراقب و ناظر وقت قرائتم بوده است. بعد از این ماجرا با تمام
وجودم به سویش شتافتم و ملازم جلسه هایش شدم» ...

اهتمام حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی به قرآن کریم

این مرجع بزرگوار به قرائت قرآن

کریم بسیار مقید بودند و قرائت قرآن هنگام صبح و پایان شب جزء برنامه های تخلف ناپذیر ایشان بوده است . یعنی روزشان را با قرآن آغاز و بیداری خود را نیز با قرآن به پایان می رساندند.

هیچگاه مطالعه ، رسیدگی به امور و کارهای دیگر مانع این

کار ایشان نشده و در ساعت مخصوص قرائت - که بعضی از دوستان و آشنایان ، نزدیکان و خویشاوندان قصد حضور داشتند - صریحا می گفتند: می خواهم قرآن بخوانم . و این برنامه ایشان از دوران کودکی و نوجوانی بوده و روزی به تعویق می گفتند: یک وقتی از ایشان شنیدم که می فرمود: این قرآن‌ها را که از کشورهای مختلف برایم می فرستند - به عنوان دارلقرآن - توفیقی است که هر کدام را می خوانم و تلاوت می نمایم .

معظم له بسیاری از سوره ها و آیات نورانی قرآن را حفظ بوده و در موارد گوناگون حتی مطالب عرفی ، به آیه ای یا قسمتهایی از آن متمثل می شدند.

پیامهای آن جناب مشحون از آیات قرآن بوده و حتی در برخی اعلامیه ها بیش از پنج آیه به چشم می خورد که این کمال تسلط بر معانی قرآن و حضور ذهن قوی ایشان را نشان می دهد. یکی از مؤسسات وابسته به ایشان دارالقرآن کریم است که نشانگر اهتمام و احترام به قرآن می باشد. این مؤسسه که سالها پیش به خواست ایشان و همت والای مرحوم حجه الاسلام مهدی گلپایگانی بنا گذاشته شد، به امر نشر و ترویج و ترجمه و گردآوری نسخه های خطی و چاپی و طبع و تشکیل کتابخانه تخصصی قرآن و دیگر کوششهای قرآنی می پردازد و هم اینک یکی از مؤسسات موفق و پیشرفته قرآنی کشور به شمار می رود.

اقرار به شکست

بعد از بالا گرفتن کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مشرکین مکه چهار نفر از بزرگان و فصحاء معروف عرب را جمع کرده و به آنها وعده

های فراوان دادند، و از آنها خواستند که یکسال در محل و موطن خود کار کنند و هر یک مانند یک چهارم قرآن بسازد، و در مدت معین و زمان موعود، رؤسای شرک آنها را در مسجد الحرام جمع کردند، و آنها نتیجه کار را مطالعه نمودند. اولی بلند شد و گفت : وقتی به این آیه برخوردیم : و قیل یا ارض ابلغی مآئک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین. دانستم که نمی توانم با آن معاوضه و مقابله کنم . دومی بلند شد و گفت : من هم آنوقت فهمیدم که نمی توانم با قرآن معارضه کنم ، که به این آیه شریفه برخوردیم : فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا. سومی هم عذر خود را خواست با این آیه : و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین و بالاخره چهارمی بلند شد و عجز خود را با این آیه ابراز کرد:

ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون همه عجز و ناتوانی خود را اعلام کردند و از صحنه خارج شدند

«امام خمینی(رض) هر روز (در ماه رمضان) ده جزء قرآن می خواند. یعنی در هر سه روز، یک دور قرآن می خواندند. در ماه رمضان برادران خوشحال بودند که دو دور، قرآن خوانده اند، ولی بعد می فهمیدند که امام ده یا یازده دور، قرآن خوانده اند.» سرگذشت های ویژه از زندگی امام

شک در قرآن!

شخصی خدمت امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! در قرآن دچار شک شده ام! حرت فرمود: مادرت بعزایت بنشیند! چرا در قرآن بشک افتاده ای؟ گفت: زیرا در قرآن آیاتی است که با یکدیگر مخالف هستند! حضرت فرمود: کدام آیات؟ گفت: یکی آیه 28 سوره نبا که

می فرماید: روز قیامت، غیر از کسانی که خدا اجازه دهد، احدی سخن نمی گوید! دوم آیه 23 انعام که می فرماید: -در قیامت، مشرکین - گویند: قسم بخدا! ما مشرک نبودیم! سوم آیه 25 عنکبوت که می فرماید: روز قیامت،

بعضی ها به بعضی از شما کافر می شوند و بعضی از شما، بعضی دیگر رالعن نمایند! چهارم آیه 64 سوره ص که می فرماید: جهنمیان، شکایت یکدیگر را می کنند! پنجم آیه 28 سوره ق که می فرماید: نزد من شکایت نکنید!

در این آیات، قرآن از سخن گفتن مشرکین سخن می گوید. ولی در آیه 65 یس می فرماید: امروز بردهاں آنان مَهر زدیم و دستها و پاهایشان، آنچه را که انجام داده اند، برایمان می گویند!

طبق آیات اولی، آنان سخن می گویند ولی طبق آیه دومی، آنان حق سخن گفتن ندارند. در بعضی آیات است که احدی اجازه سخن گفتن ندارد ولی در بعضی از آیات می گوید که دست و پا و پوست بدن، سخن می گویند.

ای امیر مؤمنان! علت اختلاف این آیات چیست؟

امیر مؤمنان فرمود: این آیات همه در یک محل قیامت

نیست. بلکه هر آیه ای مربوط به یک موقف قیامت است. زیرا روز

قیامت، پنجاه هزار سال است! خداوند در آن روز، ابتدا همه را در یک محل جمع می کند.

عده ای که تابعین پیامبران بوده و در دنیا، در کارهای خیر و تقوی، به هم

کمک و یاری می رسانده اند، سخن می گویند و برای یکدیگر، استغفار می

کنند. اما آنانکه در دنیا، معصیت می کرده اند و در ظلم

و دشمنی، یا و هر دیگری بوده اند، و مستکبرین و مستضعفینی که ظلم می

کرده اند، در قیامت، یکدیگر را لعن می نمایند!

سپس به محلی می روند که عده ای که در دنیا در ظلم، با هم

همکار بوده اند، از عده ای دیگر، فرار می کنند. همانطور که قرآن

می فرماید: روزیکه انسان، از برادر و مادر و پدر و رفیق و پسرانش، فرار می

کند!

بعد در محلی جمع شده و گریه می کنند که اگر صدای این گریه
ها، به اهل زمین می رسید، مردم از زندگی می افتادند. آنقدر گریه می کنند
که اشکشان تبدیل به خون می شود. که قرآن در آیه 37 عبس می
فرماید: امروز، هر شخصی ب فکر خودش است!

سپس به جای دیگری می روند و سخن می گویند. که در
آیه 23 انعام می فرماید: بخدا قسم! ما شرک نورزیدیم!

چون در اینجا به اعمالشان اقرار نمی کنند، بر دهانشان مهر زره
می شود و دست و پا و پوست بدنهایشان، سخن می گویند و بر معصیتی که
از آن سر زده شهادت میدهند! سپس مهر از دهانشان برداشته می
شود و آنان به اعضای بدنشان اعتراض می کنند که چرا علیه ما شهادت
می دهید؟

قرآن جواب اعضا را در آیه 21 فصلت، این چنین می گوید: خدایی
که هر چیزی را بسخن می آورد، ما را بسخن آورد!

بعد در جای دیگری جمع شده که هیچ شخصی بدون
اجازه خدا، سخن نمی گوید. همانطور که در آیه 38 نبأ می فرماید: احدی
سخن نمی گوید مگر کسیکه خدا به او اجازه دهد و سخن درست بگوید.
سپس در مکان دیگر جمع می شوند که بعضی ها علیه بعضی
شکایت و طلب دین می کنند. و همه این ها قبل از حساب است. وقتی که
حساب شروع شد، هر کسی بخودش مشغول می شود. ما از خدا می
خواهیم که آنروز را برایمان، مبارک گرداند. «بحارج 8

زنی که در زمان پیامبر (ص) معلّم قرآن بود

«امّ ورقه ملقب به شهیده یکی از معلمان قرآن و از نخستین زنان حافظ قرآن در عهد رسول خدا(ص) بود. وی امامت جماعت زنان مسلمان را بر عهده داشت و پیامبر اکرم(ص) هزارگاهی با چند تن از یاران شان به دیدار او می رفتند. آن حضرت او را «شهیده» می نامیدند، زیرا در هنگامه جنگ بدر به رسول خدا(ص) گفت: اجازه دهید تا در رکاب شما به جبهه بیایم و به مداوای مجروحان و پرستاری بیماران پردازم، شاید که خداوند مرا به شهادت نائل گرداند. آن حضرت نیز به او وعده شهادت در راه خدا داده بودند.

حضرت رسول اکرم(ص) به او دستور دادند تا در خانه اش برای زنان مسلمانی که به خانه او رفت و آمد داشتند، نماز جماعت بر پا کند. شهیده تا زمان خلافت عمر زنده ماند. او کنیز و غلامی داشت که قرار بود آن دورا پس از مرگش در راه خدا آزاد کند. اما آن دو شبانه بر او حمله بردند و او را کشتند. عمر گفت: رسول خدا(ص) راست می گفتند که:

بیایید با هم به دیدار «شهیده» برویم.» مجله گلستان قرآن ش 122 ص 29

مبارزه با قرآن شکست خورد...

علامه مجلسی (ره) نقل می‌کند که ابن ابی‌العوجاء که یکی از مادیین بود، با سه نفر از همفکران خود قرار گذاشتند که با قرآن مبارزه نمایند. هر یک متعهد شدند که بخشی از قرآن را به عهده بگیرند و همانند آنسورهایی بیاورند. قرار آنها تا یک سال بود. پس از پایان مدت تعیین شده در مکه به گرد هم به طور سری جمع شدند و یکی از آنها گفت: من چون به این آیه رسیدم از معارضه بازماندم، «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَائِكَ وَ يَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ.» و به زمین گفته شد که آب را فرو بر، و به آسمان امر شد که باران را قطع کن، آب بی درنگ خشک شد.» دیگری گفت: من چون به این آیه رسیدم دست از معارضه برداشتم، «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا.» پس چون برادران یوسف از اجابت خواهش خویش مایوس شدند در خلوت، راز خود به میان

آوردند.» در همین حال امام صادق (علیه السلام) آنها را دید و این آیه را تلاوت نمود: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...» بگو اگر جن و انس گرد آیند تا مثل این قرآن بیاورند هیچگاه نخواهند آورد...»

اناله لحافظون

یحیی بن اکثم می‌گوید: مأمون پیش از آنکه زمام خلافت را به دست بگیرد انجمن مناظره و مباحثه داشت. روزی یک یهودی زیباروی، خوشبو و نیکو جامه وارد مجلس مناظره شد و شروع به سخن کرد و به شیوایی سخن گفت. چون مجلس پایان یافت و جمعیت فروکش کرد مأمون او را طلبید و گفت: اسلام را اختیار کن و مسلمان شو تا درباره تو چنین و چنان کنم. او گفت: دین من، دین پدران من است، بر من تحمیل مکن که آن را رها کنم. این ماجرا گذشت تا سال بعد که مسلمان شده بود. پس شروع به سخن کرد و به صورت نیکو در فقه سخن گفت. پس از پایان مجلس، مأمون او را خواست و به او گفت: مگر تو همان رفیق ما نیستی که یک سال پیش آمدی و اسلام را بر تو عرضه کردیم و نپذیرفتی؟

گفت: آری لیکن من مردی خوشخط می‌باشم، چون از اینجا رفتم سه نسخه را از تورات نوشتم و در مطالب آن کم و زیاد کردم. سپس به بازار بردم و در معرض فروش گذاشتم و از من خریداری شد. پس سه نسخه انجیل نوشتم و هنگام نوشتن از آن کم کردم و از پیش خود نیز افزودم. آنگاه آن سه نسخه انجیل هم از من خریداری شد. سپس به سوی قرآن آمدم و سه نسخه از قرآن نوشتم و از آن کاستم و بر آن افزودم. آنگاه آن را نزد فروشندگان کتاب عرضه داشتم ولی آنان هر یک از قرآن‌ها را که باز می‌کردند تا در آن نظر اندازند، همان جاهای کم و زیاد شده نمایان می‌شد و آنان آن قرآن‌های ساختگی را به سوی من پرتاب کردند. من از این رخداد یقین کردم که قرآن کتابی محفوظ است و در معرض دستبرد نیست و از همین رو اسلام آوردم. او می‌گوید: من در سفر حج سفیان بن عیینه را دیدم و داستان فوق را برای او نقل کردم. او گفت: مصداق این مطلب در قرآن کریم است! گفتم: کجای قرآن؟ گفت: آنجا که در باره تورات و انجیل می‌فرماید: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ الشُّهَدَاءَ» که به تصریح این آیه، حفظ کتب آسمانی پیش به عهده خود یهود و نصارا گذاشته شد و در نتیجه ضایع

گردید و لیکن درباره قرآن می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» «همانا ما قرآن را نازل کردیم و حافظ او هستیم.» که بر طبق معنای آیه، حفاظت قرآن را خداوند خود عهده‌دار گردیده و از این رو مصون و محفوظ مانده است.

اعتراف قریش به قدرت بیان قرآن

عتبه بن ربیع از بزرگان قریش بود. روزی که حمزه اسلام آورد سراسر محفل قریش را غم و اندوه فراگرفت و سران قریش بیم آن داشتند که دامنه اسلام بیش از این توسعه یابد. در آن میان عتبه گفت: من به سوی محمد می‌روم و مطالبی را پیشنهاد می‌کنم، شاید او یکی از آنها را بپذیرد و دست از آیین جدید بردارد. سران جمعیت نظر وی را تصویب کردند. او برخاست و به سوی پیامبر که در مسجد نشسته بود رفت و به او پیشنهاد کرد که ریاست مکه را به او بدهند و ثروت هنگفتی در اختیار او بگذارند و از دعوت خود دست بردارد. آنگاه که سخنان او پایان یافت پیامبر فرمود: آیا سخنان تو خاتمه یافت؟ گفت: آری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود این آیات را گوش ده که پاسخ تمام پرسشهای تو در

آنهاست، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كِتَابٌ
فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ
فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.» به نام خدای رحمان و رحیم، حاء میم، اینکه از جانب
خدای بخشنده و مهربان نازل گردیده کتابی است که آیههای آن برای
گروهی که دانا هستند توضیح داده شده است. قرآنی عربی برای
مردمانی که بدانند. بشارت و بیم دهنده است، اما بیشتر آنها روی
گردانیده‌اند و گوش نمی‌دهند.» پیامبر (صلی الله علیه وآله) وقتی به آیه
37 رسید سجده کرد. پس از سجده به عتبه رو کرد و فرمود: (ای ابا
ولید! پیام خدا را شنیدی؟) عتبه که هنگام تلاوت آیات بر دستهای خود
تکیه زده و سرا پا گوش شده بود بدون اینکه سخنی بگوید بلند شد و به
طرف قریش رفت. برخی قریشیان گفتند: به خدا قسم، این حالت و قیافه
ابا ولید، همان حالتی نیست که به سوی محمد رفت. عتبه با آن حالت خود
در میان مجلس قریش نشست. به او گفتند: ابا ولید چه دیدی؟ (که چنین
مبهوت و در فکر هستی) گفت: به خدا قسم، کلامی از محمد (صلی الله
علیه وآله) شنیدم که تاکنون از کسی نشنیده بودم، «وَاللَّهُ مَا هُوَ الشَّعْرُ وَلَا
بِالسَّحْرِ وَلَا بِالْكَهَانَةِ.» به خدا سوگند، سخن او نه شعر است نه سحر و نه

کهانت.» ای جمعیت قریش! صلاح می بینم که او را رها کنید تا در میان قبایل تبلیغ کند. اگر پیروز گردید و سلطنت به دست آورد از افتخارات شما محسوب می شود و شما نیز از آن بهره می برید و اگر در میان آنها مغلوب گردید و دیگران او را کشتند، شما راحت شده اید. قریش گفتند: ای ابا ولید، زبان و کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) تو را سحر کرده است. ابا ولید گفت: این رأی من است، حال اختیار با خودتان است.

اعجاز سوره حمد

واعظ سبزواری در کتاب جامع النورین می نویسد: شخصی از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) که دستش قطع شده بود به خدمت آن حضرت آمد. حضرت دست بریده او را گرفته ، به جای خود گذاشت و آهسته چیزی می خواند تا شفا یافت. مرد خشنود شد و رفت اما روز دیگر از حضرت پرسید : به دستم چه خواندی که خوب شد؟ حضرت فرمود: سوره حمد را خواندم. آن شخص از روی تحقیر گفت: سوره حمد را خواندی؟ در همین حال یکباره دستش آویخته شد و پیوسته به همان حالت بود.

آیه ای برای درمان همه مشکلات

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من آیه ای را در قرآن می شناسم که اگر تمام انسانها دست به دامن آن شوند برای حل مشکلات آنها کافی است و آن آیات سوّم و چهارم سوره طلاق است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»

((هر کس تقوای الهی پیشه کند و از گناه دوری کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد و هر کس بر خدا توکل نماید، خدا او را کفایت می کند و خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و خدا برای هر چیزی اندازه ای داده است))

از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که چرا قرآن با تکرار نشر و درس، جز تازگی اثر دیگری نمی پذیرد؟ آن حضرت فرمود: «لأن الله

تبارک و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غضٌ إلى يوم القيامة»

زیرا خداوند تبارک و تعالی آن را نه برای زمانی غیر زمانی دیگر قرار داده و نه برای مردمی غیر قومی دیگر قرار داده است، پس در هر زمانی نو است و برای هر قومی تا روز قیامت نو می باشد.

تلاوت سوره کافرون به هنگام خواب

از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که آن حضرت به برخی از یارانش فرمود: اذا أردت المنام فاقرأ هذه السورة یعنی الجحد..

و قال (صلی الله علیه و آله و سلم) قولوا لصبيانكم اذا أرادوا المنام ان يقرأوا هذه السورة حتى لا يتعرض لهم الجن

هر گاه خواستی بخوابی سوره کافرون را بخوان... همچنین فرمود: وقتی
فرزندانتان خواستند بخوابند به آنان نیز بگویند همین سوره را بخوانند
تا جنینان به آنان آسیبی نرسانند

آنچه در کتاب شریف کافی آمده است روایت زیر است:

از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

چون قائم قیام کند کتاب خدا را آنچنان که است تلاوت می‌کند و
قرآنی را که امیر مومنان نوشته بود بیرون می‌آورد

در ادامه فرمودند:

« هنگامی که علی از نوشتن قرآن فارغ شد آنرا بر مردم عرضه کرد و
فرمود این کتاب خدا تبارک و تعالی است. آنرا از دو لوح آنچنانکه
خدایش بر محمد فرو فرستاده گرد آورده ام؛ مردم گفتند ما مصحفی

داریم که همه آیات قرآنی را در بر دارد دیگر نیازی به قرآن شما نداریم .امیر مومنان فرمود :

به خدا سوگند دیگر بعد از امروز آن را نخواهید دید .من وظیفه داشتم هنگامی که از نوشتن آن فارغ شدم آن را بر شما عرضه کنم تا شما نیز آن را بخوانید»

الکافی ج 2 ص 633

حضرت مهدی ارواحنا له الفداء در هنگام ظهور مصحف امیرالمومنین علی علیه السلام را بر مردم عرضه می کنند.

امیرمومنان علیه السلام پس از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوگند یاد کردند تا گرد آوری قرآن تمام نشده است از خانه جز برای نماز خارج نشوند ؛

آنگاه پس از مدتی قرآن گرد آوری شده را به گروهی از صحابه و مسلمانان که در مسجد بودند ارائه نمودند اما آنان نپذیرفتند ؛ و حضرت فرمود که دیگر آن را نمی بینید تا زمان قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف.

راهنمای حقیقت ص 267/////////؟

ادب نسبت به قرآن

حجت الاسلام موسوی همدانی مترجم تفسیر المیزان نقل کرده اند که زمانی در یکی از روزها که مشغول ترجمه المیزان بودم، قرآن دستم بود و تفسیر هم روبرویم و در این حالت می خواستم کتاب دیگری را باز کنم، اما چون احتمال داشت آن صفحه مورد نظر قرآن بسته شود و بهم بخورد، قرآن را از پشت، روی زمین نهادم، علامه طباطبایی که حالات و

رفتارم را مشاهده می کرد، فوراً قرآن را برداشت و بر آن بوسه زد و به من گفت: «دیگر از این کارها نکنید.»

یکی از شاگردان علامه طباطبایی می گوید: وقتی که غروب فرا می رسید، علامه طباطبایی به تلاوت قرآن مشغول می شدند، عرض کردم آقا چرا در این موقع که هوا تاریک است قرآن می خوانید؟ می فرمود: «قرائت قرآن به نور چشم می افزاید همان گونه که بصیرت دل را افزایش می دهد.» اگر موقعیتی پیش می آمد قرائت قرآن و برخی از نوافل را در راه یا حتی سوار بر اتومبیل انجام می داد... حتی در این اواخر که بیماری رعشه ایشان را گرفتار ساخته بود و واقعاً رنجشان می داد و مرتب داروی اعصاب مصرف می کرد، تلاوت قرآن را ترک نمی نمود.

حجت الاسلام محمد فاضل (تبریزی) نقل می کنند که: ...روزی علامه طباطبایی در ماشین، قرآنی از جیب خود درآورده و به بنده فرمود: «من عهد دارم که هر روز یک جزء از قرآن را بخوانم و الان چهل سال است

که این کار را انجام می دهم. دیشب شما علما مزاحم شدید، نتوانستم بخوانم و اکنون قضا می کنم! هر ماه یک ختم قرآن تمام می شود و باز از ابتدای آن شروع می کنم و هر بار می بینم که انگار اصلاً این قرآن، آن قرآن پیشین نیست! از بس مطالب تازه ای از آن می فهم! از خدا می خواهم به بنده عمر بسیاری دهد تا بسیار قرآن بخوانم و از لطایف آن بهره ببرم. نمی دانید من چه اندازه از قرآن لذت می برم و استفاده می کنم!»

خاطره | انس با قرآن

خانم دباغ روایت می کند: وقتی غذای امام را داخل اتاق می بردم وارد [?] کرده اند و مشغول قرائت قرآن اتاق که می شدم می دیدم #قرآن را باز مشغول کرده بود هستند مدتی این مسئله (کثرت قرائت قرآن) ذهنم را تا اینکه روزی به امام عرض کردم: «حاج آقا شما سراپای وجودتان قرآن عملی است دیگر چرا اینقدر قرآن می خوانید؟»

بخواهد از آدمیت سر در امام مکثی کردند و فرمودند: «هر کس^۱ بیاورد و آدم بشود باید دائم قرآن بخواند.»^۱

نظر این مرجع تقلید درباره قرآن

آیت الله #مرعشی_نجفی رحمه الله علیه به خویشاوندان و نزدیکان، به ویژه فرزندان خود سفارش می-کند که در منزل هیچ گاه #قرآن را دور از دسترس قرار ندهند؛ بلکه همیشه آن را در جایی قرار دهند که در معرض دید باشد تا دیده شود و می فرمودند: «یادتان نرود که هرگاه چشم تان به آن می افتد، چند آیه-ای تلاوت کنید و کوشش نمایید تا

مرضیه حدیدچی (دباغ)، پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۵۷. راوی: ^۱ [؟]

آیاتی از آن را #حفظ کنید.» توصیه می- کردند که حتماً با وضو و طهارت قرآن را تلاوت کنید.^۲

هدایت با یک معجزه

آیت الله شیخ مجتبی قزوینی ، رحمه الله علیه ، عارف و استاد بزرگ اخلاق و معنویت ، فرمودند : از صحن مبارک امام رضا علیه السلام ، عبور میکردم، شخصی را دیدم که در یکی از غرفه های اطراف صحن ، مشغول تلاوت قرآن بود ، شخصی به او نزدیک شد و با پایش به دست او زد ، قرآن به روی زمین پرت شد و با پرخاش گفت :

علی اکبر دیلمی، انس با قرآن، ص ۶۲ - ۶۰^۲

این چیست که خودت را به آن سرگرم کرده ای ؟ من از این حادثه خیلی ناراحت شدم و ناگهان آیه ای به قلبم خطور کرد و دیدم که آن مرد ، در همان لحظه ، دلش درد گرفت و ناله اش بلند شد .

من به آن شخص نزدیک شدم و به او گفتم :

آیه ای از قران کریم در نظرم آمد و تو را این گونه دردمند و عاجز کرده است . آیا این دلیل بر حقانیت قران نیست ؟

آن شخص شروع به التماس کرد تا او را از آن حالت جانکاه بدر آورم .
برایش دعا کردم و حالش خوب شد .

مدتی از این ماجرا سپری شد . تا این که یک روز ، شخصی با ظاهری خداپسند ، نزد من آمد و گفت : آیا مرا می شناسی ؟ گفتم : خیر .

گفت : من همان فردی هستم که آن حادثه برایم پیش آمد و از آن روز به بعد ، به برکت نفس قُدس و قرآنی شما ، در طریق هدایت قرار گرفتم و زندگیم کاملاً دگرگون شده است .

اتش نزدیک خرمن این روحانی نشد...

مرحوم آیت الله العظمی اراکی(ره) که از بزرگان عالم اسلام و از فقیهان

وارسته بودند ، فرمودند : مرحوم آخوند ملا محمد کبیر ، طعه زمینی در

اطراف سلطان آباد اراک داشته که در آن زراعت می کرد ، و نان سال

اهل و

عیال خود را از آن زمین به دست می آورد .

یک وقت که حاصل زمین را خرمن کرده بود و در دشت ، خرمن های

دیگری

نیز وجود داشت ، کسی عمداً یا سهواً آتش روشن می کند باد می وزرد و

آتش به خرمن ها می افتد و خرمن ها یکی پس از دیگری در آتش می

سوزد .

شخصی نزد مرحوم آخوند کبیر می ورد و می گوید : چرا نشسته ای ؟

نزدیک است خرمن شما آتش بگیرد . آخوند کبیر تا این سخن را می

شنود

عبا و عمامه را می پوشد و قرآن به دست ، به سر خرمن می رود و رو به

آتش می ایستد و خطاب به آن می گوید : ای آتش ، این نان خانواده و
اهل

و عیال من است ، تو را به این قرآن قسم می دهم متعرض این خرمن

نشوی . در حالی که تمام خرمن های دیگر خاکستر شده بود ، این یک

خرمن سالم ماند ! هر کسی می آمد و می دید ، انگشت حیرت به دندان

می گرفت و متحیر می شد که چطور خرمن سالم مانده است ؟!

این بزرگوار تربیت شده و درس گرفته از مکتب حضرت ابراهیم (ع)

هستند

که چون خداوند به آتش امر کرد آتش سرد شد.

شعوانه و اثر موعظه قرانی

فاضل نراقی در کتاب معراج السعاده نوشته است : در بصره زنی بود به نام

شعوانه . مجلسی در بصره از فسق و فجور منعقد نمی شد مگر این که شعوانه در آن حضور می یافت . روزی با جمعی از کنیزان خود در کوچه های بصره می گذشت ، به در خانه ای رسید که از آن خروش بلند بود . گفت :

سبحان الله ! در این جا عجب خروش و غوغایی است .

کنیزی را به اندون خانه فرستاد تا از امر جویا شود . آن کنیز رفت و بر
نگشت

. کنیز دیگری را فرستاد . او هم رفت و بر نگشت . کنیز سومی را
فرستاد و

به او سفارش کرد که زود بر گردد . کنیز رفت و برگشت . گفت : ای
خاتون،

این غوغای مردگان نیست ، ماتم زندگان است ، ماتم بدکاران و نامه ی

سیاهان است ! شعوانه چون این را شنید خود به اندرون رفت . دید

واعظی

در آن جا نشسته و جمعی دو او فراهم آمده اند و ایشان را موعظه می
کند

و از عذاب خدا ، می ترساند و ایشان همگی بر گریه و زاری مشغولند .

هنگامی که شعوانه به داخل رسید ، واعظ این آیه را تفسیر می کرد .

اذا راتهم من مكان بعيد سمعئالها تغیطا و زفیرا ، و اذا ألقوا منها مكانا

ضيقا

مقرنین دعوا هنالك ثبورا « فرقان / 12 - 13 »

هنگامی که این آتش ، آنان را از مکانی دور ببیند ، صدای وحشتناک و
خشم

آلودش را که با نفس زدند شدید ، همراه است ، می شنوند و هنگامی که

در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شود ، در حالی که در غل و
زنجیرند ،

فریاد واویلائی آنان بلند می شود !

شعوانه چون این آیات را شنید ، سخت در او اثر کرد و گفت : ای شیخ ،
من

یکی از روسیاهان درگاهم ، آیا اگر توبه کنم خداوند مرا می آمرزد ؟

واعظ گفت : البته اگر توبه کنی خدا تو را می آمرزد ، اگر چه گناه تو مثل

گناه شعوانه باشد .

گفت : شعوانه منم که بعد از این گناه نکنم .

واعظ گفت : خدا ارحم الراحمین است و البته اگر توبه کنی آمرزیده می شوی .

شعوانه گریه کرد و بندگان و کنیزان خود را آزاد کرد و مشغول عبادت شد و

تلافی گذشته های خود را می نمود ، به نحوی که بدنش گداخته شد و به

نهایت ضعف و ناتوانی رسید .

روزی در بدن خود نگریست ، خود را بسیار ضعیف و نحیف دید . گفت :
آه ،

آه ! در دنیا به این نحو گداخته شدم ، نمی دانم در آخرت جانم چگونه
است

! پس ندایی از غیب به گوش او رسید که : دل خوش دار ، ملازم در گاه
ما

باش ، تا در روز قیامت ببینی جزای ما را .

نیامد در این در کسی عذر خواه که سیل ندامت نشستن گناه

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ؛ (سوره ق/۳۶). به راستی در این قرآن یادآوری است برای کسی که دل دارد؛ یعنی عقل دارد. و فرمود: و لقد آتینا لقمان الحکمه؛ (سوره لقمان/۱۱). هر آینه لقمان را حکمت دادیم؛ یعنی فهم و عقل دادیم. ای هشام! لقمان به پسرش گفت: زیر فرمان حق باش تا خردمندترین مردم باشی. پسر جانم! دنیا دریایی است ژرف و بسیاری در آن غرق اند، باید کشتی تو در آن، تقوای خدا و پر از ایمان باشد و بادبانش توکل و ناخدایش خرد و راهنمایش دانش و لنگرش صبر باشد.

درسهایی از قرآن بوسیله امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی اهل خرد و فهم را در کتاب خود مژده داده و فرموده: فبشِّرْ عبادي الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ؛ (سوره زمر/۱۹). مژده بده به بندگانم، به آن کسانی که

گفتار را می شنوند و از بهترش پیروی می کنند، آنان که خدایشان هدایت می کند و آنان همان صاحب دلان اند.

ای هشام بن حکم! خدای عزوجل به وسیله عقول، حجت ها را بر مردم تمام کرد و بیان حق را به آنها ایفا کرد و با دلیل آنها را به پروردگاری اش راه نمود و فرمود: **و إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**؛ (سوره بقره/ ۱۶۲ و ۱۶۳) معبود شما یگانه است، نیست شایسته پرستش جز او، بخشاینده و مهربان است. به راستی در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و ... نشانه هاست برای مردمی که خردمندند.

ای هشام! خداوند از این آیه، دلیلی بر شناخت خود آورده که برای آنان مدبری دیگر نیست و فرموده: **و سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجُومَ مَسْخَرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**؛ (سوره نحل/ ۱۲). «مسخر کرد برای شما شب و روز را و خورشید و ماه و اختران به فرمانش مسخرند. به راستی در این، نشانه ها است برای

مردمی که تعقل می کنند. انا أنزلناه قرآنًا عربيًّا لعلَّكم تعقلون (سوره زخرف / ۱)؛ سوگند به کتاب مبین که ما آن را قرار دادیم قرآن عربی تا شاید تعقل کنید. و من آیاته یریکم البرق خوفًا و طمعًا و ینزل من السماء ماءً فیحیی به الأرض بعد موتها إن فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یعقلون؛ (سوره روم / ۲۳) «و از نشانه های اوست که به شما برق را بنماید تا بترسید و طمع ورزید و از آسمان بارانی فرود آورد تا زمین را که مرده است، زنده کند. به راستی در این نشانه هاست برای مردمی که تعقل می کنند. ای هشام! سپس خردمندان را پند داد و به آخرت تشویقشان کرد و فرمود:

و ما الحیاه الدّیّاه إلّا لعبٌ و لهوٌ و للدّار الآخره خیرٌ للّذین یتّقون أفلا تعقلون؛ (سوره انعام / ۳۲) «نیست زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی. و هر آینه خانه آخرت است که بهتر است برای مردم با تقوا. آیا تعقل ندارید؟. ای هشام! سپس بیم داد آن کسانی را که خردمندی نکنند از عذابش و فرمود: ثمّ دمرنا الآخرین و إنّکم لتمرّون علیهم مصبحین و باللیل أفلا تعقلون؛ (سوره صافات / ۹) «سپس سرنگون کردیم دیگران را و شما بامداد و شامگاه بر آنها بگذرید. آیا تعقل ندارید؟» ای هشام! سپس بیان کرد که خرد به همراه دانش است و فرمود: و تلک الأمثال

نضربها للنّاس و ما يعقلها إلّا العالمون؛ (سوره عنكبوت/۴۳) و این مثل
ها را زدیم برای همه مردم و تعقل نکنند. آنها را جز دانایان.

ای هشام! سپس نکوهش کرد کسانی را که خردمندی نکنند و فرمود: و
إذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه آباءنا أو لو كان
آبائهم لا يعقلون شيئاً و لايهتدون؛ (سوره بقره/۱۷۰) و هر گاه به آنان
گفته شود: پیروی کنید از آنچه خدا نازل کرده، گویند: بلکه پیروی می
کنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافتیم. آیا پدرانشان نبودند که
چیزی تعقل نمی کردند و ره یاب نبودند؟ و فرمود: إنّ شرّ الدّوابّ عند

الله الصّمّ البکم الذّین لا یعقلون؛ (سوره انفال/۲۲) به راستی بدترین
جانواران نزد خدا افراد کر و لال اند که تعقل ندارند. و لئن سألتهم من
خلق السّمّوات و الأرض ليقولنّ الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا یعلمون؛
(سوره لقمان/۲۵) و اگر از آنها پرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را
آفریده؟ می گویند: خدا آفریده. بگو سپاس مر خدا راست، بلکه

بیشترشان تعقل ندارند. سپس کثرت را نکوهش کرد و فرمود: و إنّ
تطع أكثر من فی الأرض یضلّوک عن سبیل الله؛ (انعام/۱۱۶) و اگر بیشتر
کسانی که در زمین هستند را پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند.

ولكن أكثرهم لا يعلمون؛ (انعام/37) ولی بیشترشان نمی دانند. و فرمود:
بیشترشان شعور ندارند. ای هشام! سپس کم را ستود و فرمود: و قليلٌ
من عبادي الشکور؛ (سوره سبأ/۱۳) و کمی از بندگان بسیار
شکر گزارند. و ما آمن معه إلا قليلٌ؛ (سوره هود/۴۲) و ایمان نیاورد به
او جز کمی.

ای هشام! سپس صاحب دلان را به خوشتر وجهی یاد کرده و به بهترین
زیوری آراست و فرمود: یؤتی الحکمه من یشاء و من یؤت الحکمه فقد
أوتی خیراً کثیراً و ما یذکر إلا أولوا الألباب؛ (سوره بقره/۲۷۲) حکمت
می دهد به هر کس که بخواهد، و به هر که حکمت داده شود، خیر
بسیاری به او داده شده و یادآور نشوند جز صاحب دلان.

در روایتی که طبرسی از آن حضرت نقل کرده، فرمود: فی القرآن شفاء
من کل داء؛ در قرآن شفای تمام دردهاست. (مکارم الأخلاق، ص ۴۲۰).
حسین بن احمد منقری گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
شنیدم که می فرمود: هر که به یک آیه قرآن اکتفا کند و آن را برای

نگهداری از خود کافی داند، از شرق تا غرب، همان آیه او را بس باشد،
اگر با ایمان و عقیده باشد. (کافی، ج ۲، ص ۶۲۳).

انس امام حسین - علیه السّلام - با قرآن

خواست به سوی خیام امام در بعد از ظهر تاسوعا، هنگامی که دشمن می
حسین - علیه السّلام - حمله کند، امام به حضرت ابوالفضل العباس - علیه
السّلام - فرمود: به آنها (یزیدیان) بگو امشب را به ما مهلت بدهند، زیرا:

داند که من نماز، تلاوت قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم، خدا می
امشب به ما مهلت دهند تا به مناجات، تلاوت قرآن و دعا بپردازم.^۳

نفس المهموم، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.^۳

همه روزه در قبر قرآن تلاوت می کرد...

سیده نفیسه عروس امام صادق علیه السلام از زنان بسیار عابده بود بطوری که یکی از نزدیکان او می گوید هیچگاه شب برای او بستر نگستردم و همه شبها تا صبح عبادت می کرد و در قبری که در منزل خود کنده بود می رفت و قرآن تلاوت می فرمود. و همیشه روزه بود و در هنگام رحلتش روزه بود.

شیخ انصاری و شاگردی که در گوش راستش امیرمومنان بسم الله خواند...

گویند طلبه ای برای شرکت در درس شیخ انصاری به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری شرکت کرد اما چیزی از درس متوجه نمی شد لذا متوسل به امیرالمومنین شد و شبی در خواب حضرت را زیارت کرد و امام او را نزد خود خواند و در گوش راستش بسم الله الرحمن الرحیم گفت. فردا در درس شرکت کرد و درس را کاملا فهمید. کم کم

در درس ها شروع به اشکال به شیخ انصاری کرد. روزی خیلی اشکال کرد در پایان درس شیخ انصاری به او گفت همان کسی که در گوش راست تو بسم الله فرمود ،تا ولا الضالین در گوش من خوانده است!

شهید رستگار مادرش را حافظ قرآن کرد..

:مادر در خواب پسر شهیدش را می بیند. پسر به او می گوید

».«توی بهشت جام خیلی خوبه. چی می خوای برات بفرستم؟

:مادر می گوید

چیزی نمی خوام؛ فقط جلسه قرآن که می رم، همه قرآن می خونن و من

نمی تونم بخونم خجالت می کشم. می دونن من سواد ندارم، بهم می گن

».«همون سوره توحید رو بخون

:پسر می گوید

».«نماز صبحت رو که خوندی قرآن رو بردار و بخون

بعد از نماز یاد حرف پسرش می‌افتد. قرآن را بر می‌دارد و شروع می‌کند به خواندن. خبر می‌پیچد. پسر دیگرش این را به عنوان کرامت شهید محضر آیت الله نوری همدانی مطرح می‌کند و از ایشان می‌خواهد مادرش را امتحان کنند. قرار گذاشته می‌شود. حضرت آیت الله نزد مادر شهید می‌روند. قرآنی را به او می‌دهند که بخواند. به راحتی همه جای را می‌خواند؛ اما بعضی جاها را نه

». «می‌فرمایند: «قرآن خودت رو بردار و بخوان

». مادر شهید شروع می‌کند به خواندن؛ بدون غلط

آیت الله نوری گریه میکنند و چادر مادر شهید را می‌بوسند و می‌فرمایند:

جاهایی که نمی‌توانست بخواند متن غیر از قرآن قرار داده بودیم که

». «امتحان کنیم

خاطره از مادر شهید

شهید_حاج_کاظم_رستگار

فرمانده لشکر 10 سید الشهداء

هر که شبهای جمعه سوره اسرا بخواند...

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ما من عبد قرأ سورة بنی اسرائیل فی کل لیلة جمعة لم یمت حتی یدرک القائم علیه السلام و یکون من اصحابه.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمی میرد تا آنکه زمان قائم آل محمد علیه السلام را درک کند و از یاران او بشود.»^۴

میرداماد شبی 15 بار قران خواند...

در حالات ایه الله محمدباقر میرداماد از علمای زمان صفویه آمده است که شبی پانزده جزء قران تلاوت می نمود یعنی هر دو شب یبار قران کریم را ختم می نمودند.

در صدر اسلام وقتی مردم بهم می رسیدند سوره عصر برای هم می خواندند...

در صدر اسلام، مسلمانان هنگام خدا حافظی و جدا شدن از یکدیگر سوره عصر را تلاوت می کردند^۵

تبلیغات سوء بر ضد اهل بیت علیهم السلام

بعد از شهادت امام حسین ع و یارانش و اسارت خاندانش، مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت علیهم السلام تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت علیهم السلام خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند .

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت: شکر می کنم خداوند را که

تفاسیر نمونه و درّ المنثور^۵

شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد .

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای شیخ آیا قرآن کریم خوانده‌ای؟ گفت:
آری فرمود: آیا این آیه را

1 . سوره اسراء، آیه 82.

2 . داستانهای شگفت، ص 138.

خوانده‌ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ
حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»⁽¹⁾.

ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما
یک چیز می‌خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است .

گفت: آری . فرمود: آنان ماییم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى»⁽²⁾.

گفت: آری . فرمود: ماییم قربی و نزدیکان رسول الله .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»⁽³⁾.

بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید .

گفت: آری . فرمود: ماییم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده . پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهایی؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک ماییم و رسول الله جد ما است .

پیرمرد شروع به گریه کرد و عمامه‌اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می‌برم .

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبهات را قبول می‌کند و تو جزء ما حساب می‌شوی . پس سه بار گفت: «اللهم انی اتوب الیک»^(۱) زندگی امام حسین علیه‌السلام .

اگر بپرسند چرا در قرآن کریم اسامی دوازده امام شیعیان نیامده

است؟ جواب می‌دهیم که اسامی این بزرگواران در قرآن کریم در جاهای مختلف ذکر شده است منتهی باید کمی دقت کرد. از جمله در سوره نور.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^(۲) ۳۵

جابر می‌گوید در مسجد کوفه دیدم علی (ع) با سنگ چیزی بر زمین می‌نویسد و تبسم می‌کند. علت را پرسیدم. فرمود تعجب می‌کنم از کسانی

که این آیه را می‌خوانند معنای آن را نمی‌دانم. پرسیدم کدام آیه؟ حضرت آیه فوق را تلاوت کردند و توضیح دادند که:

مشکات ، پیامبر است. مصباح منم. دوتا زجاجة ، حسنین هستند. کوکب دری ، امام سجاد است. شجره مبارکه ، امام باقر است. زیتونه ، امام صادق است. لاشرقیه ، امام کاظم است. لاغریه ، امام رضا است. زیتها یضیی ، امام جواد است. لم تمسه نار ، امام هادی است. نور علی نور ، امام عسگری است. یهدی الله لنوره من یشاء ، امام زمان مهدی آل محمد است.^(۱) تفسیر جامع ذیل آیه 35

اشاعه فرهنگ قرآن در حکومت امام مهدی (ع)

همه مردم قرآن کریم را فرا گرفته و از آن بهره‌مند می‌شوند .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اشاره به قیام حضرت مهدی «عج» می‌فرماید:
«كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى شِيعَتِنَا بِمَسْجِدِ الْكَوْفَةِ وَ قَدْ ضَرَبُوا الْفَسَاطِيطَ يَعْلَمُونَ
النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا أُنْزِلَ»؛

گویا شیعیان ما اهل بیت علیهم السلام را می بینم که در مسجد کوفه گرد آمده اند و خیمه هایی برافراشته اند و در آن ها قرآن کریم را آن چنان که نازل شده است، به مردم یاد می دهند.^۶

سوالات یهودی

بعد از رحلت رسول خدا(ص) یک نفر یهودی مدینه آمد و سراغ پیامبر را گرفت به او گفتند حضرت رحلت کرده است. سوالاتی داشت او را خدمت امیرالمومنین(ع) بردند. او پرسید:

او پرسید: پیامبر شما گفته است برتر از سایر پیامبران است. حضرت آدم علیه السلام این فضیلت را داشت که همه فرشتگان بر او سجده نمودند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

2. نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، خ 138، ج 3، ص 424، مرکز نشر آثار فیض الاسلام.

علی علیه السلام : سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام یکبار بود . ولی خداوند سبحان خود و ملائکه اش تا روز قیامت بر محمد صلی الله علیه و آله صلوات می فرستند . همانطور که خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».^۷

حقیقتاً خدا و ملائکه اش بر پیامبر صلوات می فرستند . ای مؤمنین ! شما هم بر پیامبر خدا صلوات و سلام بفرستید .

پیامبر اسلام آنقدر مقامش نزد خداوند سبحان بالا است که خدا و فرشتگان شبانه روز بر او رحمت و صلوات می فرستند و به همه مؤمنین هم دستور داده این کار را بکنند .

فرستادن صلوات در هنگامی که نام پیامبر برده می شود مستحب است و در تشهد نماز واجب است .

فرستادن صلوات باعث بالا رفتن درجه پیامبر و آل او می شود

1 . سوره احزاب، آیه 56.

قرآن و معاد

آیات بیشماری در قرآن کریم بر معاد دلالت دارد و خداوند سبحان کسانی را که قیامت را انکار کنند به عذاب دردناک تهدید نموده است.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا عَلِيمًا»⁽¹⁾

یعنی: آنانی که به جهان دیگر اعتقاد ندارند، برای آنان عذاب دردناک است.

1. سوره اسراء، آیه 10.

نزدیک به هزار آیه در قرآن کریم مربوط به معاد است که از لحظات مردن تا عالم بزخ و روز قیامت و بهشت و جهنم سخن گفته. از جمله این آیات:

1 - همه موجودات به غیر از ذات اقدس الهی فانی می شوند . «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ³ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»⁽²⁾ یعنی هر که بر روی زمین است می میرد بجز خدای صاحب جلال و اکرامت .

2 - هر شخصی باید مزه مرگ را بچشد ! «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»⁽³⁾.

3 - مأمورین قبض روح، کفار را با شکنجه و مؤمنین را بشارت و سرور قبض روح می نمایند . «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» قسم به فرشتگانی که جان کفار را با غضب می گیرند . و جان مؤمنین را با بشارت و رحمت می گیرند . «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» قسم به فرشتگانی که جان مؤمنین را با خوشی قبض می کنند .

4 - شیطان می خواهد مؤمن را در هنگام جان دادن گول بزند ! (خداوند سبحان اهل ایمان را در دنیا و آخرت ثابت قدم و استوار نگه می دارد)⁽⁴⁾.

1 . بحار، ج 44، ص 181.

2 . سوره الرحمن، آیه 26.

3. سوره آل عمران، آیه 185.

4. سوره ابراهیم، آیه 3.

در یکی از سفرهای عبدالله بن عباس به او خبر دادند که برادرت از دنیا رفت . عبدالله گفت: (اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) آن گاه از مرکب فرود آمد و به کناری رفت و دو رکعت نماز خواند . پس از آن ساعتی با وقار و آرامش نشست و چون از جایش برخاست این آیه را می خواند:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»⁽²⁾.

از صبر و نماز یاری جوئید و این کار جز برای خاشعان، گران است .»

2. سوره بقره، آیه 45.

مگر در قران نخواندی.....

در زمان امام صادق علیه السلام مردی به مدینه آمد که بعنوان عابد و انسان خیری معروف شد . روزی امام او را در بازار دیدند و تصمیم گرفتند او را زیر نظر بگیرند . امام متوجه شدند که او انار و نان دزدید سپس آنها را صدقه داد . امام او را ملاقات کرده و به این کارش اعتراض نمودند . او در جواب گفت که من آدم زرنگی هستم ! چون خدا در قرآن کریم گفته اگر یک کار خوب انجام دهی ده برابر پاداش می گیری ولی اگر یک کار بد انجام دهی فقط یک مجازات دارد . من دوتا کار خوب کردم که می شود بیست ثواب ! و دوتا کار بد کردم که می شود دوتا مجازات ! که این دوتا کار بد را از بیست تا پاداش کم کنیم، هیجده پاداش می ماند !

امام فرمود پس در قرآن کریم نخوانده ای که خدا فقط از افراد با تقوا قبول می کند و از

افراد دزد و رباخوار و حرامخوار و ... قبول نمی کند؟ آن شخص مات و متحیر ماند !^۱

1 . میزان الحکمة - وسائل الشیعه 466/9

طبق دستورات قرآن کریم که در چه موردی تفکر کنیم؟

- 1- تفکر در خود 2- تفکر در خلقت ازواج 3- تفکر در میوه ها 4- تفکر در احکام واجب و حرام 5- تفکر در خلقت آسمانها و زمین 6- تفکر در قصص قرآن کریم 7- تفکر در پیامبران 8- تفکر در بهار و زمستان 9- تفکر در شب و روز 10- تفکر در تسخیر آسمان و زمین 11- تفکر در قرآن کریم 12- تفکر در عجایبی مانند غسل بر گرفته از زنبور و ...

رهبر انقلاب روزانه چقدر قرآن می خوانند؟

:محافظ امام خامنه ای نقل می کند

:درباره ی قرآن خواندن ایشان به ما توصیه می کردند و می گفتند

بچه ها قرآن را زیاد بخوانید. قرآن نور است. قرآن را خیلی مطالعه کنید. من در جوانی هر سه روز یک دور قرآن می خواندم. یعنی روزی ده جزء. الآن دیگر حوصله اش نیست، پیر شده ام، از نظر سن و سال، وضعیت، شغل، گرفتاری های کاری، این همه مسائل واقعاً نمی توانم نه روز، ده روز طول می کشد من یک .قرآن بخوانم. خیلی دور شده ام دور قرآن را بخوانم

شیخ جعفر مجتهدی

مرحوم مجتهدی سوره حمد (حمد) را بهترین ختم از ختومات مهمی  می دانست که در میان اهل ان رایج و جاری است. طبق نقل که در دست است، ایشان با این ختم ، حتی به زنده کردن مرده نیز قادر بوده است. ایشان میفرمود: زمانی که در مسجد سهله معتکف بودم ، به ختم سوره ی حمد مشغول شدم و موکلان (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) در اختیارم قرار گرفتند که

مهم ترین موکلان شناخته می شوند. پس از آن بر سر قبری که سوره حمد قرائت می نمودم، به محض این که (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) میرسیدم نه تنها آن دو ملک موکل حاضر می شدند ، بلکه صاحب قبر نیز بر می خاست و با روح خود تحت فرمان من قرار می گرفت

یاس عرفان ، ص 162

آیه_الکرسی #

:عبدالله ابن جعفر گفت؟

من بیماری سختی گرفتم که تمام اطباء از معالجه آن عاجز شدند.  یک شب خیلی ناراحت و رنجور بودم که خدایا چه کنم؟! همینطور در

فکر بودم که یک وقت به ذهنم خطور کرد که به یک آیه از
#آیات_قرآن استشفاء کنم

آمدم لای قرآن را باز کردم آیه آیه الکرسی آمد، آن را خواندم و ✓
بخودم دمیدم

خوابم گرفت، وقتی خوابیدم، در خواب دیدم دو مرد مقابل من ☹️
ایستاده اند و به همدیگر می گویند: این مرد آیه ای خواند که در آن آیه
سیصد و شصت و پنج رحمت است و آن مرد تازه به یک رحمت رسیده

از هیبت آن، از خواب پریدم، وقتی بخود آمدم متوجه شدم که شفا 📖
(یافته ام). 1)

ختوم و اذکار شفا و درمان ص 138 📖

داستان هایی از اذکار و ختوم و ادعیه مجرب

جهت_فقر

مردی خدمت با کرامت حضرت رسول خدا (ص) مشرف شد و از فقر  شکایت کرد.

آن حضرت فرمودند: وقتی که داخل خانه ات شدی سلام کن، کسی در  خانه بود، جواب سلامت را می دهد و اگر کسی خانه نبود در آن سلام کن و یکبار سوره قل هوالله احد را بخوان

آن مرد رفت و هر چه را که حضرت فرموده بود، عمل کرد. خداوند  متعال رزقش را بر او سرازیر کرد که حتی همسایه ها هم از آن بهرمند شده بودند.

انس می گوید: یک روز با حضرت رسول (ص) در تبوک بودیم، آن [؟]
روز آفتاب با نور و شعاعی که تا بحال مثل آن را ندیده بودیم در آمد.
گفتم: یا رسول الله، این چه نوری است که بر خورشید غلبه کرده؟! آن
حضرت متفکر شد؟! حضرت جبرئیل (ع) تشریف آوردند و فرمودند: یا
رسول الله، معاویه لیثی در مدینه فوت کرده و حضرت حق هفتاد هزار
فرشته را برای نماز بر او فرستاده

وجود مقدس پیغمبر (ص) از حضرت جبرئیل (ع) پرسیدند: این 
!مرتبه و مقام و درجه را بواسطه چه عملی دریافت کرده؟

حضرت جبرئیل (ع) فرمود: بخاطر خواندن سوره توحید. زیرا او 
همیشه مداومت بر آن سوره داشت حتی در نشستن و ایستادن و رفت و
آمد.

حضرت رسول(ص) فرمود: ای جبرئیل من هم آرزو دارم بر او نماز 
بخوانم. پس حضرت با طی الارض بمدینه آمدند و با ملائکه بر جنازه او
نماز خواندند.

داستان هایی از اذکار و ختوم و ادعیه مجرب

۱۰۰ امام خامنه ای : حاضرم هرچه دارم، بدهم و حفظ قرآن را بگیرم

برادران! شماها چرا قرآن را حفظ نمیکنید؟ شماها جوانید 

والله مکرر اتفاق افتاده که با خودم فکر کرده‌ام و گفته‌ام که اگر 
ممکن باشد، هرچه دارم، بدهم و حفظ قرآن را بگیرم؛ ولی افسوس که
ممکن نیست.

در این سن، من دیگر نمیتوانم قرآن را حفظ کنم؛ اما شما جوانید، 
شما بچه‌اید و میتوانید حفظ کنید.

حافظه‌ی شما، حافظه‌ی جوانی است. سنین بیست و پنج ساله و سی ☀
ساله و زیر سی سال – که غالب قراء ما بحمدالله در این سن هستند –
سنین حفظ قرآن است.

کلام خدا و آیات کریمه‌ی الهیه را حفظ کنید و از حفظ بخوانید ❁

: یکی از شاگردان آیت الله بهجت (ره) می گوید

در مشهد خدمت آقا بودیم که از حیاط حرم امام رضا(ع) خارج ❁❁
شدیم، آقا فرمودند:

یک کتاب است که هر نوع دعایی که شما بخواهید در آن وجود دارد ❁❁
و برای هر کاری، دعای مخصوص به خودش را بیان کرده است.

من هم کنجکاو شدم و خیلی سریع قلم و کاغذ را آماده کردم و  
خواستم نام کتاب را یادداشت کنم تا یادم نرود.

از ایشان پرسیدم: آقا! اسم آن کتاب چیست؟  !

"فرمودند: "قرآن  "

پرده نشین، ص ۵۸ 

مشغول_قرآن_بودم_درد را نفهمیدم

آیةالله العظمی حاج سیداحمد خوانساری (قدس سره) به دلیل بیماری زخم معده، به دستور پز شک معالج، در بیمارستان بستری شدند. چون سالخورده

و ضعیف‌البنیة بودند و در وقت بستری‌شدن 98 سال از عمر شریفشان می‌گذشت، تحمل جراحی بدون بیهوشی ممکن نبود، از طرفی معظم‌له نیز اجازه بیهوش کردن را نمی‌دادند، زیرا معتقد بودند که بیهوشی، تقلید مقلدین اشکال پیدا می‌کند. دکتر معالج به ایشان گفت: طبق آزمایش‌ها و عکس‌برداری‌ها، باید حتماً عمل جراحی صورت گیرد.

آیةالله العظمی خوانساری (قدس سره) فرمودند: مانعی ندارد؛ عمل جراحی را هر وقت خواستید، شروع کنید، ولی قبل از آن به من خبر دهید که با تلاوت قرآن و توجه به آن، مشکل بیهوش کردن حل شود. دکتر جراح پذیرفت و لحظاتی بعد گفت: ما آماده هستیم که دست به

کار شویم. آیه الله العظمی خوانساری فرمودند: هر وقت من شروع به خواندن کردم، شما هم شروع کنید. دکتر تعریف می کرد تا ایشان شروع به خواندن سوره انعام کردند، چاقوی جراحی را روی بدنشان گذاشته و دست به کار شدیم. چنان بی حرکت بودند که گویا در حال بیهوشی کامل هستند. بعد از پاره کردن و دوختن و اتمام کار، گفتم: حضرت آقا! کار ما تمام شد. ایشان قرآن را بستند و فرمودند: صدق الله العلی العظیم. گفتم: آقا دردتان نیامد؟ فرمودند: مشغول قرآن بودم، نفهمیدم

کاش بجای تدریس بعضی کتاب ها در جوانی، قرآن می خواندم...

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری اواخر عمر قرآن بسیار می خواند، و گاهی می فرمودند:

کاش بجای تدریس بعضی کتاب ها در جوانی، قرآن می خواندم.

مسلمان شدن ابن مقفع

ابن مقفع در ابتدا در کیش مانی بود و سالها با آزادی کامل با اسلام و قرآن به مبارزه پرداخته و شبهات و اشکالات زیادی در میان مردم منتشر ساخته بود. از همین روست که می‌گویند او باب بُرزویه طیب را [به قصد شک انداختن در دل مردم بر کتاب «کلیله و دمنه» افزود.]¹

ابن مقفع روزی در بغداد از کوچه‌ای می‌گذشت، ناگهان صدای کودکی «او را به خود جلب کرد که با آواز زیبا و صدای دلنشین چنین قرآن می‌خواند:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا
[نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا...]²

آیا زمین را گاهواره و کوهها را میخهایی قرار ندادیم؟ شما را نر و ماده «آفریدیم و خواب را برای شما وسیله آسایش و آرامش گردانیدیم و (تاریکی) شب را برای شما لباس و پوشاکی قرار دادیم (تا سیاهی شب همچون پرده شما را بپوشاند) و روزی برای شما وقت کار و کوشش «...گردانیدیم»

ابن مقفع به محض شنیدن کلام خدا در حالی که سکوت سراپای وجودش را فراگرفته بود، بی‌اختیار ایستاد و در تفکر و سکوت غرق شد، آنقدر ایستاد تا آن پسر بچه سوره را به پایان رساند. او سخن نو شنیده بود که نه شعر بود و نه نثر. ولی آهنگی زیباتر از شعر و بیان رساتر از نثر داشت. زیبایی لفظ و شیوایی اسلوب و هماهنگی روشن قرآن نظرش را به خود جلب کرد و موجی از لذت و شادی در روانش پدید آمد. لذتی که قرآن به او داد غیر از آن بود که تا آن وقت از سایر انواع سخن می‌برد.

ابن مقفع که خود در فصاحت و سخن شناسی بی‌مانند بود با شنیدن این آیات تکان دهنده فطرت دینی او بیدار گشت و با هیجان و جذبه‌ای گفت: شکی نیست که این گفتار عالی ساخته اندیشه کوتاه بشر نیست. تصادف کوچکی ابن مقفع را با قرآن آشنا کرد، چهره قرآن در نظرش دگرگون شد. احساس کرد که دنیای جدیدی را برای او کشف شده است. بی‌درنگ از همانجا برگشت و با قدمهای محکم به سوی «عیسی بن علی» عموی منصور رفت و گفت: نور اسلام در قلب من تابیده است و دریچه‌ای از جهان وسیع و پهناور در برابر دیدگانم باز شده و دگرگونی

عمیقی در من به وجود آمده است و می‌خواهم در حضور تو به دین اسلام مشرف شوم. عیسی با تعجب گفت: تو که یک عمر با قرآن مبارزه کرده‌ای علّت روی آوردن به اسلام چیست؟ وی ماجرا را بیان کرد و عیسی در پاسخ گفت: این کار شایسته است که در یک مجلس رسمی در حضور علما و امرای لشکر و در نزد طبقات مردم انجام گیرد. بنابراین فردا به همین منظور پیش من بیا.

همان روز شب هنگام ابن مقفع شروع به زمزمه کرد و وردهای مخصوصی که مانویان و زرتشتیان موقع غذا خوردن، می‌خوانند، خواند. عیسی رو به او کرد و گفت: آیا با اینکه قصد داری مسلمان شوی باز هم طبق روش دیرینه خود به زمزمه مشغول هستی! ابن مقفع گفت: من که هنوز به طور رسمی به آیین جدید «اسلام» داخل نشده‌ام و نمی‌توانم مراسم و تشریفات آن را بجا آورم، چگونه می‌توانم از کیش مانوی دست بردارم و شبی را به روز آورم در حالی که به هیچ مذهب و کیشی پایبند نباشم. من از اینکه شبی را در بی‌دینی به روز آورم ناراحت هستم. بامداد فردا رسید، از طرف «عیسی بن علی» مجلس با شکوهی برای اسلام آوردن ابن مقفع ترتیب داده شد. طی مراسمی شهادتین بر زبان

جاری کرد و مسلمان شد و موسوم به «عبدالله» و دارای کنیه «ابو محمد» گردید.

آشنایی او با اسلام و تعالیم حیاتبخش قرآن، بینش جدید و عمیقی در او به وجود آورد و طرز فکر جهان‌بینی‌اش را به کلی دگرگون ساخت. او قلم خود را مثل شمشیر برنده بود بر ضد دستگاه خلافت منصور به کار انداخت و طوری جهان را بر منصور تنگ کرد که منصور فریاد زد آیا کسی هست مرا از شر ابن مقفع نجات دهد؟

سرانجام ابن مقفع به دست یکی از دژخیمان منصور بنام «سفیان بن معاویه» امیر بصره به وضعی سخت و فجیع هلاک گردید و بر او تهمت «زندقه» نهادند، اما حقیقت آن است که او بیش از هر چیز قربانی رشک و [کینه دشمنان خویش شده است. [3] / 4]

ابن مقفع، مرحوم عباس اقبالی . [1]

سوره نبأ، آیه 5 و 6 و 7 . [2]

ابن مقفع، تألیف: حنا الفاخوری مصری . [3]

چرا قاری قرآن نخواند؟

یکی از علمای اصفهان می گفت : با عده ای برای حج به مکه مشرف شدیم ، در مدینه یک نفر از ما در گذشت . پس از دفن ، مجلس ترحیمی تشکیل دادیم و یکی از قاریان اهل تسنن را برای خواندن قرآن به مجلس دعوت کردیم . قاری آمد و نشست اما قرآن نمی خواند . به او گفتیم : بخوان .

قاری گفت : شما مشغول حرف زدن هستید ، تا ساکت نشوید قرآن نمی خوانم .

همه ساکت شدیم ولی باز هم قرآن نخواند . گفت : طرز نشستن شما متناسب با مجلس قرآن نیست . لذا همه دو زانو نشستیم ، دیدیم باز هم قرآن خواندن را شروع نمی کند . گفتیم : بخوان . گفت: هنوز مجلس برای قرائت قرآن مهیا نشده است ، زیرا در دست بعضی چای و سیگار

مشاهده می‌شود . ما چای وسیگار را کنار گذاشتیم و قاری آیه‌ای از
. قرآن را تلاوت کرد و مجلس را ترک گفت

: آیه‌ای که او تلاوت کرد آیه ۲۰۴ سوره اعراف بود

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید ،
باشد که مورد رحمت قرار گیرید

.

معجزه قرآن برای مهیار...

محمد مهیار در سال ۱۹۹۲ میلادی در منطقه حسین پور (پاکستان) چشم
به جهان گشود. او فرزند ارجمند محسن حسین پور است
بر اساس گفته پدرش، مهیار در پنج سالگی بر اثر تصادف موتور گنگ
می‌شود. پزشکان و بیمارستانها در درمان او ناامید می‌شوند که شاید
این بچه دیگر نتواند حرف بزند و یا پس از سالها قدرت تکلم خود را
بازیابد. پدر و مادرش بجای اینکه ناامید شوند بوسیله اهل بیت اطهار(ع)

به سوی خدا رخ نموده و پدرش محسن حسین پور شبها توسط احادیث و آیات قرآن بر فرزندش می دمید

دقیقا صبح یک روز به هنگام دمیدن فجر، تحول و معجزه قرآنی برای مهیار به وقوع پیوست که این کودک از خواب بلند شده و پدرش را مخاطب ساخته می گوید: بابا هفتاد و دو حدیثی را که شما شبها برایم می خواندید حفظ کرده ام و می توانم بخوانم

پدر مهیار اعلام کرده بود این حافظ نوجوان قبل از حفظ کل قرآن، پنج جزء از آن همراه با ۷۲ حدیث را حفظ کرد و سپس یک روز صبح گفت میتواند کل قرآن را بخواند و این قبل از رفتن به دبستان و گرفتن هر نوع آموزش روخوانی بوده است. پدر و مادر مهیار با مشاهده معجزه قرآنی از خوشحالی در پیراهن نمی گنجیدند. آنها کودک را به حفظ قرآن مشغول ساختند. در مدت کوتاهی پنج جزء قرآن را حفظ کرد. بعد از حفظ پنج جزء قرآن صبحگاهی مهیار به پدرش می گوید که کل قرآن را از حفظ دارد و می تواند بنویسد. سبحان ا... پدر و مادر متحیر شدند زیرا مهیار نوجوان هنوز به مدرسه نرفته بود و با الف و باء آشنایی نداشت.

به لطف و کرم ویژه ی پروردگار و معجزه قرآن در خصوص مهیار حسین پور این حافظ نوجوان، زندگی پدرش محسن حسین پور که در

اصل خیاط بود نیز تغییر کرد و بر اثر آن پدر نیز از قرآن استفاده کرد. خداوند متعال به مهیار حسین پور اطلاعات کامل و حفظ قرآن را اعطا کرده است. علاوه بر حفظ شماره سوره، شماره آیه، شماره صفحه، راست یا چپ، آیه چندم در صفحه، و... خداوند متعال قدرت پاسخ گویی به تمام امور روزمره زندگی را با آیات قرآن به او عنایت فرموده است. در عصر حاضر حافظ مهیار حسین پور دلیل عظمت قرآن است نه تنها این، بلکه این حافظ نوجوان در بیان احادیث نبوی، ثنا و وصف اهل بیت اطهار علیهم السلام و در تبلیغ و خطبه و قصیده به زبانهای فارسی و عربی مهارت کامل دارد. زمانی که در سن شش سالگی مهیار حسین پور، کل قرآن را حفظ کرد پدرش او را به مدرسه فرستاد. در اینجا نیز همه را به حیرت درآورد و چهار کلاس را در مدت کوتاه با موفقیت کامل به پایان رسانید. کلاس اول در هفت روز، کلاس دوم را در یک روز و نیم، کلاس سوم را در سه روز و کلاس چهارم را در دو هفته به پایان رسانید. قابل ذکر است که در تمام امتحانات معدل ۲۰ گرفته بود. این اعجاز از لطف ویژه خداوند متعال است که در هر کجا در پاسخ به سوالات در خصوص قرآن قاصر نبوده است بلکه صد در صد موفق نشان داده است. در دانشکده اسلامیة زمانی که فردی در مقام سوال از وی آیه ای را تلاوت نمود، مهیار سکوت کرده و زمانی که دوباره حافظ تلاوت

کرد مهیار به پدرش گفت به قاری بگویید قرآن را اشتباه نخواند گناه
حضار در سالن به حیرت افتادند و زمانی که از قاری سوال کردیم . دارد
وی گفت من عمداً اشتباه خواندم تا او را امتحان کنیم که آیا آیه اشتباه
را پاسخ می دهد یا خیر؟ همین گونه فردی آیه ای را تلاوت کرده و
مهیار از او پرسید این آیه در دو سوره ی مختلف قرآن آمده است کدام
را تلاوت کند؟ و به این ترتیب حافظ و قاریانی که از مهیار سوال کردند
و نتوانستند او را مات سازند مجبور شدند از او قدردانی و وی را به گرمی
تمجید کنند.

:ویژگیهای حفظ و تسلط مهیار به قرآن
مشخصات کامل همه صفحات قرآن را قادر است بیان کند که این صفحه
از کدامین سوره است و آیه آغاز و پایانی آن کدام است و اینکه این آیه
در کدام طرف واقع شده است.
با آیات مشابه در قرآن مجید آشنائی کامل دارد
خصوصیات جزءها اعم از شمار آیات، رکوع و تعداد سوره و آیه و سوره
آغازین و پایان هر جزء را بیان می کند
آغاز هر آیه ای را که تلاوت کنید ادامه آنرا با صوت خوش قرائت
کرده؛ تمام اطلاعات آیه را اعم از نام سوره و شماره صفحه و اینکه طرف
راست یا چپ صفحه است را بیان می کند

علاوه بر اینها اعجاز قرآن را مشاهده کنید که محسن حسین پور پدر مهیار با مشاهده معجزه قرآنی ۷۰ هزار اشاره ایجاد کرده است، اگر می خواهید مهیار را امتحان کنید آیه ای را به پدرش نشان دهید و پدرش با اشاره و رموز به فرزند می فهماند، سپس مهیار آن آیه را تلاوت کرده و به سؤالات در این خصوص نیز پاسخ می دهد.

درباره زندگی روز مره و دیگر امور از او سوال شود بی اختیار از زبان مبارک او پاسخ با آیات قرآن بیرون می آید. برای مثال از وی سوال شد چگونه بدون استاد و آموزش کل قرآن را حفظ کردید؟ در پاسخ آیه ۲۴۹ سوره بقره را تلاوت کرد که ترجمه آن این است "خدا فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رساند درباره او رحمت بسیار فرموده و این حقیقت را جز "خردمندان عالم متذکر نشوند

درباره برنامه های روزمره و شرکت در محافل مختلف و سفر طولانی به کشورها از او سوال شد در پاسخ آیه ۵۷ سوره مائده را بیان کرد که ترجمه آن این است "ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت. بیم مکن و دل قوی دار که خدا "گروه کافران را به هیچ موفقیتی راهنمائی نخواهد کرد

زمانی که از او سؤال شد حفظ قرآن مشکل است یا آسان؟ آیه ۱۷ سوره قمر را تلاوت کرد که ترجمه آن این است “و ما قرآن را برای وعظ و اندرز به فهم آسان کردیم، کیست که از آن پند گیرد

در اسلام آباد کسی از او پرسید خداوند جل و علا به شما این همه مقام و عظمت عنایت فرموده آرزو و خواهشی دارید؟ در پاسخ فوراً آیه ای را تلاوت کرد که مفهوم آن این است “بار پروردگارا مرا و پدر و مادرم و تمام مؤمنین و مؤمنات را مغفرت عطا کن

:افتخارات و جوایز محمد مهیار حسین پور در سفر به کشورهای مختلف در مسابقات حفظ و تفسیر قرآن به کشورهای زیادی سفر کرده است از جمله کویت، روسیه، امارات متحده عربی، سوریه، لبنان، عربستان سعودی و پاکستان که در این خصوص قابل ذکر است

در سال ۲۰۰۲ در مسابقات حفظ در امارات متحده عربی از سراسر ۱- جهان ۷۶ حافظ شرکت کرده بودند که در آن مهیار حسین پور لقب نجم الحفاظ و حافظ برجسته را گرفت. ۲- در سال ۲۰۰۳ در مسابقات حفظ در عربستان سعودی برجسته ترین حافظ خوانده شد. در این مسابقات از ۷۹ کشور ۲۱۲ حافظ شرکت کرده بودند. ۳- در سال ۲۰۰۳ در مسابقات حفظ در ایران مقام اول را بدست آورد

منبع *

روزنامه جهاد ۳۰/۹/۸۲ پاکستان

نویسنده: آقای ساجد حسین

علت نوشتن تفسیر قرآن

استاد سید محمد علی علوی نقل می کنند که: «روزی با مرحوم آیت الله موسوی گلپایگانی به دیدن علامه طباطبائی در منزلشان رفتیم. در میان صحبت های آن روز، این سخن پیش آمد که چه انگیزه ای باعث شد که آیت الله طباطبائی، با اینکه اشتغال و تخصصشان فلسفه بود، به قرآن رو آوردند و تفسیر المیزان را نوشتند؟

مرحوم علامه فرمود: «بله؛ من مدتی دنبال فلسفه بودم تا اینکه شبی مادرم را در خواب دیدم که به من گفت: «محمد حسین! تو که این اندازه در پی فلسفه هستی، فردای قیامت چه خواهی کرد؟! دستت خالی است.»

مرحوم علامه که به مادر خود علاقه بسیاری داشت و می فرمود: «مادرم حق بزرگی بر گردن من دارد.» ایشان ادامه داد: «در خواب به مادرم گفتم: «پس چه کنم مادر؟» مادرم گفت: «به دامن قرآن چنگ بزن! در پی قرآن و تفسیر آن برو تا انشاء الله شفاعتت بکند.» من وقتی این خواب را دیدم، خیلی مضطرب و نگران شدم و دریافتم که مادرم کلام بسیار جالبی فرموده است. با خود گفتم: چه بهتر که این آخر عمری، به ذیل عنایت قرآن، متوسل بشوم و این، انگیزه شد که من شب و روز به نگارش تفسیر المیزان همت بگمارم و بحمدالله، با عنایت خداوند و دعای مادرم، موفق به اتمام دوره آن شدم و این را از برکات عنایت مادرم می دانم.»

استاد امجد نقل می کنند که مرحوم علامه، المیزان را پس از سه دوره خواندن بحارالانوار {110 جلد تألیف علامه مجلسی} نوشتند! و نیز شهید مطهری (ره) می گفت: «سی سال طول می کشد تا یادداشت هایی را که از المیزان برداشته ام، تنظیم و مرتب کنم!»

حجت السلام حسین گنجی می گوید: مرحوم علامه برای آیه «الهکم التکاثر، حتی زرتم المقابر» تفسیری لطیف فرمودند که نیاز به دانستن

تاریخ و شأن نزول آیه در آن نبود. البته این وجه از تفسیر را در المیزان
نیاورده اند. می فرمودند: «آیه می فرماید این کثرت بینی ها و اسباب
مادی دیدن ها و ... شما را سرگرم کرده است و نمی بینید و توجه ندارید
که خداوند، همه کاره است و علت و سبب همه چیز؛ تا جایی که بمیرید و
از اصحاب قبر شوید. آن جا دیگر «وحدت» را خواهید دید و اهل «لا اله
الا الله» خواهید شد؛ که به اصحاب قبور گفته می شود: «السلام علیکم یا
اهل لا اله الا الله!».

آیت الله کشمیری (ره) می فرمودند: سید علی قاضی سجده های
طولانی داشت و معمولاً قبل از خواب «مسبحات» را تلاوت می فرمود.
(سوره های حدید-حشر-صف-جمعه-تغابن و اعلی). ایشان به همه
قرائت این ذکر را توصیه می فرمودند: «استغفرالله الذی لا اله الا هو من
جميع ظلمی و جورى و اسرافى على نفسى و اتوب اليه»
به فرزندشان فرموده بودند: اول روخوانی قرآن / می فرمودند قرآن را
خوب و صحیح بخوان / دوم مطالعه دوره تاریخ اسلام / بعد می فرمودند
برو نماز شب بخوان.

مرحوم قاضی (ره) در نامه ای به شیخ علی محمد بروجرودی (ره) فرموده
بودند: «دستور العمل قرآن کریم است. آن قرء العیون مخلصین را
همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط

مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن، قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر خصوصاً! در بطون لیالی (در دل شب)

آیت الله قاضی در نامه‌ای به آیت الله طباطبایی می‌فرمودند: «دستور العمل، قرآن کریم است؛ فیه دواء کل دواء و شفاء کل عله و دوا کل غله علماً و عملاً و حالاً. آن قره العیون مخلصین را همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر، خصوص در بطون لیالی...»

و نیز: «بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب با صدای زیبا و غم انگیز، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان است. تلاوت قرآن کمتر از یک جزء نباشد

تیمور لنگ هم قران می خواند هم جنایت میکرد...

.تیمور لنگ انسان بسیار ظالمی بود. وقتی به نیشابور رسید ، دستور داد تمام مردم و حتی حیوانات را هم قتل عام کنند!. تیمور حافظ قران بود ، اما فقط به آیاتی که به نفعش بود عمل می کرد و بقیه ی آیات را نادیده میگرفت

جنگ با قران

یکی دیگر از افراد ظالم ، یزید ابن عبدالملک بود . میخواست بداند ، قران در 'مورد او چه میگوید. قران را گشود و این ایه امد: 'کل کفار معتد ائیم
وقتی دید این ایه امد ، برآشفست و دستور داد تیرو کمان آوردند و قران را تیر
باران کرد

قران سلطانی!!

در زمان پهلوی در ایران، شاه قران های بسیار نفیسی به نام "قرآن سلطانی" با خط
و ظاهر بسیار زیبا برای علما می فرستاد. اما او که در ظاهر دوست اسلام و قرآن ،
و در باطن، دشمن اسلام و قران بود. ملک سلمان پادشاه وهابی عربستان ، دشمن را
!دوست گرفت و دوست را دشمن

قرآن می فرماید: دشمنان را دوست خود انتخاب نکنید

مورچه زنده شد...

ایت الله زاهد در جمع دوستانش نشسته بود مورچه ای دید که مرده بود و آن مورچه را به دو نیم کرد. دوستانش حیرت کردند. ایت الله گفت: شنیده ام اگر هفتاد بار سوره ی حمد را بر مرده ای بخوانی تعجیبی ندارد که زنده شود. چند بار! سوره را خواند و یکباره مورچه زنده شد و رفت.

چگونه تخت بلقیس در یک چشم بهم زدن از یمن به بیت المقدس آمد...

حضرت سلیمان به حاضران گفت میخوام تخت بالقیس در یک چشم به هم زدن به اینجا آورده شود. یکی از اجنه گفت به اندازه های که بنشینی و بلند شوی آن را برای تو خواهم آورد، اما حضرت، پذیرفت. عاصف ابن برخیا که چند ایه از قرآن میدانست، خواند و تخت در یک چشم به هم زدن به حضور حضرت سلیمان رسید

با ایه قران باران امد...

به ایت الله بید آبادی گفتند: مدتی است که باران نیامده .ایشان کاغذی نوشت *

و گفت این کاغذ را در صحرا بگذارید ،باران خواهد امد.امر استاد را انجام دادند و باران امد..

با بسم الله از رودخانه گذشت...

سید مرتضی شاگردی داشت که از آن طرف بغداد می امد و بغداد پلی داشت *

موسوم به "جسم البغداد".شب هنگام پل را بر میداشتند که راهزنان به شهر حمله نکنند و روز دوباره پل را میگذاشتند.منتظر میماند تا پل را بگذارند و تا آن زمان درس استاد تمام میشد.جریان را به استاد گفت.استاد نیز کاغذی به او داد و گفت:

وقتی دیدی پل نیست این کاغذ را در جیب خود بگذار و از آب بگذر.او کاری که استاد گفته بود را انجام دادو کاغذ را دید که در آن نوشته شده بود "بسم الله

"الرحمن الرحيم

با بسم الله سردرد پادشاه خوب شد...

پادشاه روم سردرد شدیدی داشت و طبیبان هم از چاره‌ی درد او عاجز مانده * بودند. معاویه به امام علی نامه نوشت و گفت چاره‌ای کن و ابروی اسلام را حفظ کن. امام کلاه‌ی برای پادشاه فرستاد. پادشاه کلاه را بر سر گذاشت و دید که سردردش پایان یافت! وقتی کلاه را برداشت دوباره سردرد به سراغش آمد. کنجکاو شد بداند چه چیزی در این کلاه نهاده شده که این طور شفا میدهد. آن را شکافت و نوشته‌ای یافت. نوشته شده بود "بسم الله الرحمن الرحيم".

چرا ما در قرآن غیب نمی‌بینیم؟

آیت الله شیخ محمد تقی آملی رحمه الله می‌فرمود: «من در بحث فقه آیت الله قاضی شرکت می‌کردم - روزی از ایشان سؤال کردم - آن روز هوا بسیار سرد بود - که ما می‌خوانیم و می‌شنویم که عده‌ای موقع قرائت قرآن جلوی‌شان آفاق باز می‌شود و غیب و اسرار برای آن‌ها تجلی می‌کند - در حالی که ما قرآن می‌خوانیم و چنین اثری نمی‌بینیم!

مرحوم قاضی مدت کوتاهی به چهره من نظر کرد سپس فرمود: بلی!
آنها قرآن کریم را تلاوت می کنند و با شرایط ویژه، رو به قبله
می ایستند -.. سرشان پوشیده نیست، کلام الله را با هر دو دستشان بلند
می کنند، و با تمام وجودشان به آنچه تلاوت می کنند، توجه دارند و
می فهمند جلوی چه کسی ایستاده اند! اما تو قرآن را قرائت می کنی در
حالی که تا چانه ات زیر کرسی رفته ای! و قرآن را روی زمین می گذاری و
در آن می نگری...!» (اسوه عارفان، ص 25).

